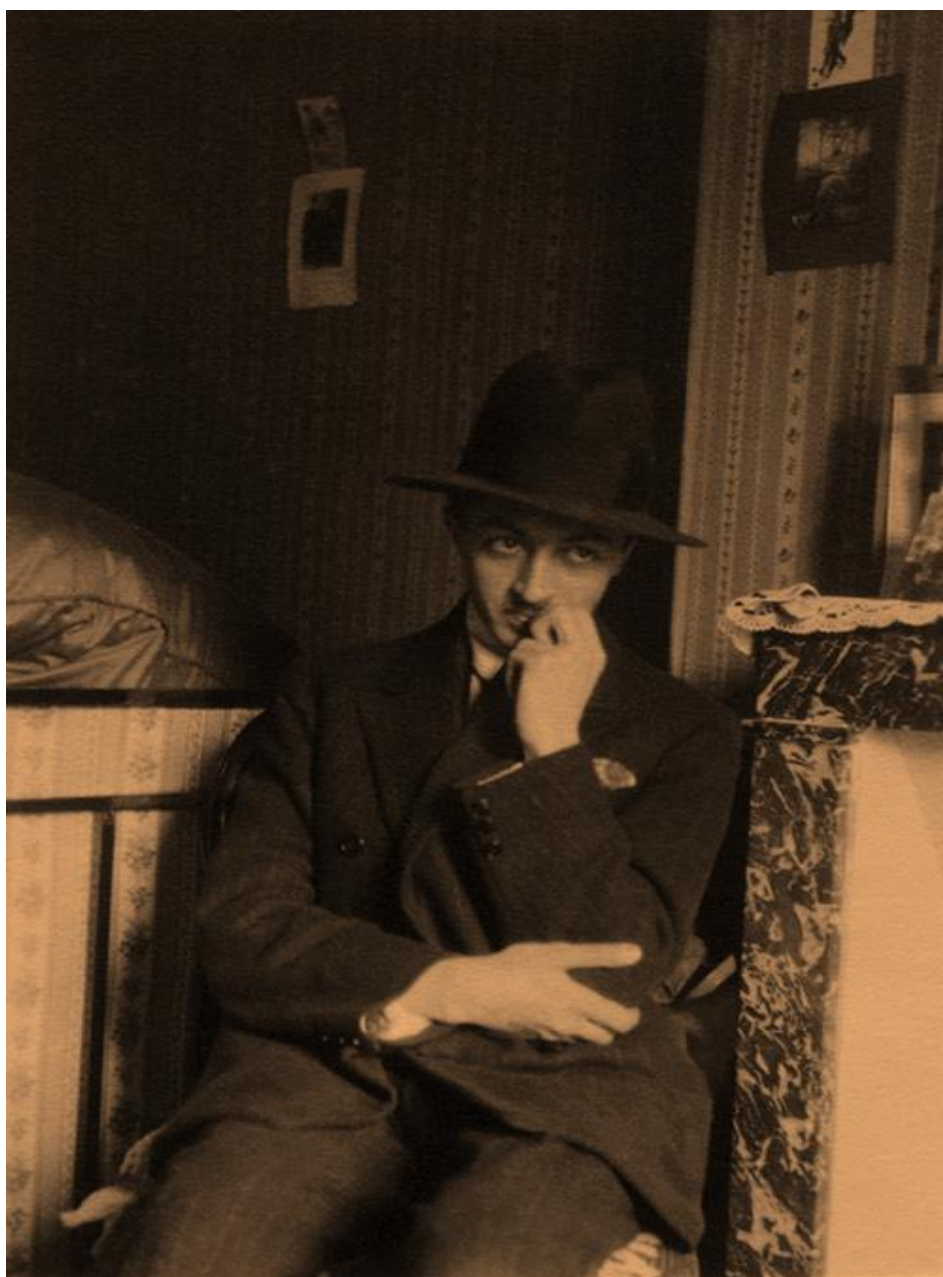


ادبیات شاید نتواند جلوی جنگ و فونریزی را بگیرد، شاید نتواند جلوی مرگ کودکی را بگیرد، اما می تواند کاری کند که دنیا به آن فکر کند.

ژان پل سارتر - فطابه ی نوبل



جزوه ی جامع ادبیات

داریوش راوش

[@dvd_bartar]

فهرست:

آرایه های ادبی

6	تشبیه
10	استعاره ی مصرحه
11	استعاره ی مکنیه
12	پیوست واژگان استعاری
17	مجاز
21	کنایه
23	واج آرایی
24	تکرار و تصدیر
24	سجع
26	جناس
27	اشتقاق
28	موازنه و ترصیع
29-30	ایهام و ایهام تناسب
31	پیوست واژگان ایهام برانگیز
38-39	تضاد و تناقض
40	حسن آمیزی
41	اغراق
42	مراعات نظیر و تناسب
43	تضمین و تلمیح
44	لف و نشر
45	اسلوب معادله
46	حسن تعلیل

دستور زبان

51.....	قواعد ترکیب
52.....	جمله ی ناقص و مستقل
	گروه فعلی و نوع جمله
55	ساختمان فعل
56	معلوم و مجهول
58.....	نمودار درختی
59	روش های پیدا کردن نهاد
65	جملات استثنائی
66	شمارش جملات
	واج - تکواژ - واژه
69	واج
72.....	فرایندهای واجی
74	تکواژ
78	واژه
81	ساختمان واژه
83	تجزیه ی مرحله به مرحله ی واژه ها
84	آرشیو وندهای فارسی
87	نظام معنایی زبان
90	ویرایش
	گروه اسمی :
96	تشخیص انواع گروه و راه های پیدا کردن هسته
97	وابسته های پیشین
100.....	وابسته های پسین
103.....	وابسته های وابسته (وابسته ی درجه ی 2)
106.....	رسم نمودار پیکانی
107	نقش های تبعی

110	املاى همزه
112	شيوه ى عادى و شيوه ى بلاغى
113	جهش ضمير
115	انواع (را)
117	انواع حذف
120	گروه قيدى
122	تست هاى تركيبى دستور زبان

قرايت معنائى

125	روش هاى درست خوانى شعر
125	بخش نخست: حركت گذارى
131	بخش دوم: درنگ
133	بخش سوم: استفهام انكارى و تاكيدى
135	بخش چهارم: تشخيص منادا
136	قرايت معنائى در ميان واژگان
142	تست هاى آموزشى و پيام ها
156	آيه در قرايت
164	قرايت در متن و داستان

شاعران از خدا الهام می گیرند تا زیبایی بیافرینند.
افلاطون - رساله ی ایون



آرایه های ادبی

داریوش، رایش

تشبیه



تعریف: مانند کردن چیزی یا کسی به چیزی یا کسی دیگر

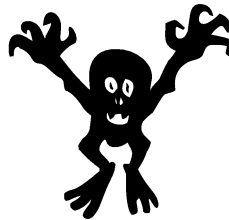
ترتیب یافتن ارکان تشبیه:

1- ادات تشبیه

2- مشبه به

3- مشبه

4- وجه شبه



شبی چون شبه روی شسته به فیر

دل در سر زلف تو فرو رفته چو شانه

چون آینه جان نقش تو در دل بگرفته

تشبیه بلیغ:

1) اسنادی: مسند باید جنسش اسم باشد و جمله را غیر واقعی کند: عالم ایجاد عشرت خانه ی جزو و کل است

☑ نمونه تست: کدام گزینه تشبیه اسنادی ندارد؟ (% 55)

2- به جور تو که محبت خلاف عادت ماست

1- وفا مصاحب دیرینه ی محبت ماست

4- چراغ خلوتم آخر نگاه پیر کنعان شد

3- بوریا خواهد نیستان شد به ذوق شگرت

تابوت پست خاک

لب لعل

سیل غم

2) اضافی(اضافه ی تشبیهی)

☑ نمونه تست : در کدام بیت تشبیه بلیغ وجود ندارد؟ (40 %)

- (1) پی ثنای تو سر بر زند جواهر نطق
(2) بیداد لطیفان همه لطف است و عنایت
(3) در شجاعت شیر ربانیستی
(4) در محیط عشق او سر در گریبان برده ایم

انواع ترکیبات
-1
-2
-3
-4
-5

نکته ی بسیار مهم: اگر شباهت میان مشبه و مشبه به را حس نکردیم یا به آن شک داشتیم، سراغ مضاف

می رویم؛ در صورتی که مضاف

تمرین : نوع اضافه های زیر را مشخص کنید.

شراب عرفان ←	لب جو ←	کوه صبر ←	بهار توبه شکن ←
جام عقیق ←	طفل شعله ←	آبروی فقر ←	خانه ی وهم حباب ←
بت پندار ←	غم هجران ←	قصر آرزو ←	سر تعظیم ←
وعده ی دیدار ←	دام جان ←	کشتی مغرور ←	بهار عمر ←
روح شعر ←	پای بطلان ←	اقلیم وجود ←	چشم آینه ←
تیر آه ←	دست رد ←	پرده ی غیب ←	گریبان مکاشفه ←

☑ نکات:

1) در تشبیه اسنادی فعل به هر صورتی بیاید (مثبت، منفی، پرسشی، امری و...) باید معنای مثبت داشته باشد:

☑ نمونه تست: در کدام گزینه تشبیه نمی بینید؟

- 1- نیست جز مژگان حجابی را که بر داریم ما
2- لب توست یا چشمه ی کوثر است؟!
3- پرنده باش که از آسمان گذر بکنی
4- آدم نمی توان گفت آن را که خر نباشد

(2) ارکان تشبیه می توانند به قرینه ی جملات و بیت های قبل حذف شوند.

☑ نمونه تست: در بیت « به سان پلنگی که بر پشت گور / نشیند برانگیزد از گور شور » کدام یک از

ارکان تشبیه حذف شده است؟ (20%)

1) وجه شبه 2) مشبه به 3) مشبه 4) ادات تشبیه

3) در تشبیهات چند طرفه به تعداد مشبه یا مشبه به تشبیه داریم:

مرکب: آن شاخه های نارنج اندر میان ابر چون پاره های اخگر اندر میان دود

تسویه: این آب و نان چرخ چو سیل است بی وفا

جمع: از بس که کوتاه است و سیه زلف یار من گویی که روز من بود و روزگار من

4) (چون/چو) به عنوان ادات تشبیه باید فقط معنای (مانند) بدهد:

آب چون در روغن افتد می کند شیون چراغ

بگفت از جان صبوری چون توان کرد

عاقبت چون شعله خاکستر به فرق ما نشست

☑ نمونه تست: چون در کدام گزینه حرف اضافه است؟ (30%)

1) چون ببینی کن ز حال ما بیان 2) چون شنید آن مرغ کان طوطی چه کرد...

3) خویشتن آرای مشو چون بهار 4) نداند که چون کردی آغازشان

5) شبیه مرجح: شاعر در این گونه تشبیه، مشبه را به مشبه به ترجیح می دهد و آن را در واقع بالاتر از

مشبه به می داند.

با رخس لاله ندانم به چه رونق بشکفت با قدش سرو ندانم به چه یارا برخاست

پیش روی او که آتش رنگ می بازد ز شرم آینه از ساده لوحی می زند نقشی بر آب

👉 راه یابی به تشبیه

1- ادات تشبیه 2- اضافه تشبیهی 3- افعال اسنادی 4- جایگزین کردن (مانند)

☑ تست: در کدام بیت آرایه های تشبیه بیشتر است؟ (60%)

(اختصاصی انسانی خارج از کشور 91)

- 1) از درون تو بود تیره جهان چون دوزخ
 - 2) تبخال ها به ناله درآیند چون جرس (= زنگ)
 - 3) گر هست در دماغ تو را باد نخوتی
 - 4) دجله ی اشک از بهار شوق طغیان کرده است
- دل اگر تیره نباشد همه دنیاست بهشت
از درد چون شود به فغان آشنا لیم
آماده ی شکستن خود چون حباب باش
رازهای سینه را خاشاک طوفان کرده است

✓ تست: در کدام بیت تشبیه بیشتری به کار رفته است؟ (50%)

- | | |
|--------------------------------------|------------------------------------|
| 1) آتش عشقت ز غیرت بر دلم | تاختن آورد همچون شیر مست |
| 2) ز بهر دانه ی خالت همیشه مرغ دلم | به دام زلف تو گر مبتلاست گو می باش |
| 3) خواهم ز پس پرده ی تقوا به در افتم | چندی به زبان همه کس چون خبر افتم |
| 4) آتشم تیز مکن ورنه دهانم بگشا | چند چون دیگ کنم ناله ی سرپوشیده |
- (5)

✓ تست: در بیت « رویم از بس ظلمت و اندوه و غم چون قیر شد / شیر رویم قیر گشت و قیر مویم شیر شد » چند تشبیه وجود دارد؟ (70%)

- 1) سه (2) چهار (3) پنج (4) شش

✓ تست: ردیف، در کدام بیت وجه شبه نیست؟ (80%)

- | | |
|--|---|
| 1) آن چنان کز رفتن گل خار می ماند به جا | از جوانی حسرت بسیار می ماند به جا |
| 2) نیست از کردار ما بی حاصلان را بهره ای | چون قلم از ما همین گفتار می ماند به جا |
| 3) نیست غیر از رشته ی طول امل چون عنکبوت | آن چه از ما بر در و دیوار می ماند به جا |
| 4) می کشد حرف از لب ساغر می پرزور عشق | در دل عاشق کجا اسرار می ماند به جا |

✓ تست: در کدام بیت تمام ارکان تشبیه به کار رفته است؟ (70%) (سنجش 87)

- | | |
|--------------------------------------|----------------------------------|
| 1) قد همه دلبران عالم | پیش الف قددت چو نون باد |
| 2) چو پیلی به اسب اندر آورد پای | بیاورد چون باد، لشگر ز جای |
| 3) نی مپندار که حرفی به زبان آرم اگر | تا به سینه چو قلم باز شکافند سرم |
| 4) اهل دنیا سه فرقه بیش نی اند | چون طعام اند و همچو دارو و درد |

✓ تست: در شعر زیر چند آرایه ی تشبیه به کار رفته است؟ (70%) (سنجش 87)

دست هر کودک ده ساله ی شهر / شاخه ی معرفتی ست / مردم شهر به یک چینه چونان می نگرند / که
به یک شعله به یک خواب لطیف / خاک موسیقی احساس تو را می شنود / و صدای پر مرغان اساطیر
می آید در باد

- 1) پنج (2) دو (3) سه (4) چهار

عشق فیره شدن به یکدیگر نیست؛ بلکه همراه هم به سمتی یگانه در بیرون نگرستن است.

آنتوان دو سنت آلزوپری

استعاره - تشخیص



استعاره: هرگاه از تشبیه تام ادات تشبیه و یکی از طرفین تشبیه را حذف کنیم دو نوع استعاره به وجود

می آید:

- تشبیه تام ← (دارای.....رکن تشبیه) لیخند مانند گل بر چهره اش شکفت
- استعاره ی مصرحه ← (..... را نگه می داریم) گل بر چهره اش شکفت
- استعاره ی مکنیه ← (..... را نگه می داریم) لیخند بر چهره اش شکفت

توجه: اگر (مشبه) و (مشبه به) هر دو وجود داشته باشند تشبیه است و استعاره ای در کار نیست:

- اشکمی ولی به پای عزیزان چکیده ام - دل در این پیرزن عشوه گر دهر میند

نکات استعاره ی مصرحه:

1- استعاره با اسم های خیالی سروکار دارد و آن اسم باید بتواند به تشبیه تبدیل شود :

- کدام اسم خیالی است؟

جراغ آسمان خاموش گشته
جراغ شهر را خاموش کردند

ساختن تشبیه ← مانند چراغ است

نمونه تست: (شیر) در کدام گزینه استعاره است؟ (40%)

- (1) شیر از جنگل گریخت
(2) اگر شیری بیا با هم بجنگیم
(3) نجیبید یک شیر بر پشت زین
(4) شیر سلطان جنگل است

2- هرگاه اسم علم جمع بسته شود نمادی از شخصیت آن اسم بوده و استعاره ی مصرحه است:

چه فرهادها مرده در کوه ها
چه حلاج ها رفته بر دارها

فرهاد ← نماد و استعاره از؟ عاشقان واقعی
حلاج ← نماد و استعاره از؟ عارفان واقعی

3- استعاره ی مصرحه خودش می تواند به صورت یک اضافه ی تشبیهی بیاید:

ای صبحدم بین که کجا می فرستمت
نزدیک آفتاب وفا می فرستمت
(استعاره از یار و اضافه تشبیهی)

راه یابی به استعاره ی مصرحه (و مجاز!)

الف) یافتن اسم های خیالی (ب) یافتن منظور واقعی (ج) ساختن تشبیه (آیا منظور مانند اسم خیالی است؟) ()
 نجنبید یک شیر بر پشت زین

الف) اسم خیالی؟ (ب) منظور؟ (ج) مانند است؟ آرایه ←
 به جستجوی تو یک شهر در به رد می گشت

الف) اسم خیالی؟ (ب) منظور؟ (ج) مانند است؟ آرایه ←
 منزل آن مه عاشق کش عیار کجاست؟

الف) اسم خیالی؟ (ب) منظور؟ (ج) مانند است؟ آرایه ←
 سپید شد چو درخت شکوفه دار سرم

الف) اسم خیالی؟ (ب) منظور؟ (ج) مانند است؟ آرایه ←

نمونه تست: در کدام گزینه استعاره وجود ندارد؟ (50%)

- | | |
|--------------------------------|---------------------------|
| 1) چو آن آهنین کوه آمد به دشت | همه رزمگه کوه فولاد گشت |
| 2) بجز بازوی دین و شیر خدا | که شد طالب رزم آن اژدها |
| 3) چنین آن دو ماهر در آداب ضرب | ز هم رد نمودند هفتاد حرب |
| 4) چو غلتید در خاک آن ژنده فیل | بزد بوسه بر دست او جبرئیل |

استعاره مکنیه: حذف (مشبه به) و نسبت دادن یکی از ویژگی های آن به (مشبه)

راه یابی به استعاره مکنیه

- 1) منادای غیر انسان ← ای نسیم - ای عشق - ای آسمان
- 2) اضافه ی استعاری ← چهر عمر - وجدان غم - کنگره ی عرش - پایتخت شعر
- 3) نسبت دادن ویژگی یک اسم به اسمی دیگر در جمله ← قضا چون ز گردون فروهشت پر

شب ایستاده بود (مثل چی؟) () می تراود مهتاب (مثل چی؟) ()
 تیغ می بارد (مثل چی؟) () جهان را تلاوت کنیم (مثل چی؟) ()

بخز در لاکت ای حیوان که سرما نهانی دستش اندر دست مرگ است

نکته: اگر منظور واقعی شاعر از صدا کردن یک غیر انسان، انسانی واقعی باشد، استعاره از نوع مصرحه است

و تشخیص هم نخواهد داشت و اگر منظورش همان غیر انسان بود استعاره ی مکنیه بوده و تشخیص دارد :

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست ؟ ← استعاره ی و تشخیص.....
 ای گل به دستمال هوس پیشگان مرو ← استعاره ی و تشخیص.....

درجات بلاغت:

1) استعاره مکنیه (الف- تشخیصی) ← (ب- غیر تشخیصی) ← 2) استعاره مصرحه ← 3) تشبیه بلیغ ← 4) تشبیه غیر بلیغ

☑ نمونه تست: کدام بیت از دیگر ابیات بلیغ تر و مؤثر تر است؟ (50%)

- 1) کس چو حافظ نگشود از رخ اندیشه نقاب
 2) شمس و قمرم آمد وان سیم برم آمد
 3) چو دریای خون شد همه دشت و راغ
 4) طومار ندامت است طبع من



طعنه بر طوفان مزین ایراد بر دریا مگیر بوسه بگرفتن ز ساحل موج را دیوانه کرد!

👉 راه یابی به تشخیص (personification)

- 1) ویژگی انسان به غیر انسان (آدم نمایی) ← درخت مهربان - مرا معلم عشق تو شاعری آموخت -
- 2) ویژگی انسان به اعضای خودش (آدم نمایی) ← ای دل - چشم هایش می خندید و ...
- 3) ویژگی جاندار به غیر جاندار (جان بخشی به اشیا) ← نفس باد صبا - دست طبیعت - ابرها بر کوه خفته اند

نکته: هر تشخیصی یک استعاره (مکنیه) است اما هر استعاره (مکنیه) ای تشخیص نیست

بام دهر ← استعاره چشم دهر ← استعاره + تشخیص

✓ تست: در کدام ابیات زیر آرایه ی تشخیص یافت می شود؟ (65 %) (سنجش 91)

- الف) تو را ز کنگره ی عرش می زنند صغیر
ب) ای دل من تو را بشارت باد
ج) تا مرا عشق تو تعلیم سخن گفتن کرد
د) نثار روی تو هر برگ گل که در چمن است
ه) صبا ز حال دل تنگ ما چه شرح دهد
- ندانمت که در این دامگه چه افتاده است
که تو را من به دوست خواهم داد
خلق را ورد زبان مدحت و تحسین من است
فدای قد تو هر سرو بن که بر لب جوست
که چون شکنج ورق های غنچه توبرتو است
- 1) ب، ج، ه 2) ب، ج، د 3) الف، ب، د 4) الف، ج، د

✓ تست: بر کدام گزینه همه ی ترکیب ها اضافه ی استعاری اند؟ (60 %) (سراسری 89- تجربی)

- 1) لب استخر، گل همیشه بهار، سایش بال، عطر الهام
2) دست مهربان مرگ، درخت عزیز، گل خیال، غرفه ی بلند آسمان
3) سینه ی کویر، آغوش خوش بختی، سقف شب، دست طبیعت
4) پرنده ی خیال، چشمه ی مواج نوازش، سایه ی پرواز، زبان گویای خدا

✓ تست: نوع استعاره در کدام بیت با دیگر ابیات تفاوت دارد؟ (70 %) (سنجش 88)

- 1) همه کس طالب آن سرو روان است این جا
2) بساط سیزه لگدکوب شد به پای نشاط
3) سرو از آن پای گرفته است به یک جای مقیم
4) مگر ز ناله ی من گرم می شود دل کوه
- آب حیوان ز نفس سوختگان است این جا
ز بس که عارف و عامی به رقص برجستند
که اگر با تو رود شرمش از آن ساق آید
که می دهد به زبان صدا جوابم را

✓ تست: بر کدام بیت آرایه ی استعاره بیشتر به کار رفته است؟ (70 %) (سراسری زبان- 87)

- 1) پرتو خورشید عشق بر همه افتاد و لیک
2) یک سر به پای همت از این دامگاه دیو
3) به خنده ای بت بادام چشم شیرین لب
4) چون بگویی بفشانی گهر از حقه ی لعل
- سنگ به یک نوع نیست تا همه گوهر شود
چون مرغ برپرید و مَقَر بر قَمَر کنید
شکر بریزد از آن پسته ی دهان که تو راست
چون بخندی بنمایی شکر از مروارید

✓ تست: بر کدام گزینه استعاره وجود ندارد؟ (70 %)

- 1) آینه ات دانی چرا غماز نیست
2) کمان برگرفتند و تیر خدنگ
3) کاش آن زمان که کشتی آل نبی شکست
4) سرو چمان من چرا میل چمن نمی کند
- زانکه زنگار از رخس ممتاز نیست
ببرند از روی خورشید رنگ
عالم تمام غرقه ی دریای خون شدی
همدم گل نمی شود میل چمن نمی کند

تا زمانی که به قله ی کوه نرسیده ای بلندای کوه را اندازه نگیری، تنها آن هنگام در میایی که کوه چه کوتاه بوده!

« راک هامر شولر »

پیوست - واژگان کلیشه ای برای استعاره ی مصرحه



❁ ادبیات غنایی

❁ استعاره های مربوط به عشق

□ گنج / گوهر / مروارید / کیمیا / بند / زنجیر / آب / دریا / سیل / طوفان / گردباد / آتش / سراب / بال / آفت / شراب / شربت / شراب روحانی / برق ← **خود عشق**

□ مرگ / فنا / ساحل و کنار / دروازه / صبح / روز / گور ← **وصال**



❁ استعاره های مربوط به معشوق و اندامش

□ سنگ / آفتاب / ماه / شمع / گل / بهار / صنم، بت / ملک / نگار / آهو / سرو / شمشاد / صیاد / خونریز ← **خود معشوق**

□ آبشار / کمند / سنبل / زلفین / زنجیر / سلسله / مشک ← **مو- گیسو**

□ کمان / محراب / هلال / طاق ← **ابرو** □ تیر خدنگ / ناوک / خنجر / تیر ← **مژه و نگاه**

□ نرگس / مست / هندو / جام زجاجی / حبه ی انگور / دختر رز / بادام / جادو / پنجره ← **چشم**

□ گل / ماه / سیم / نقره / سمن - یاسمن / گلبرگ ← **چهره و پوست روشن**

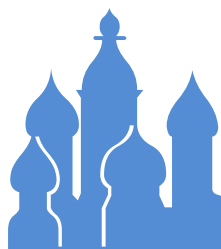
□ پسته / غنچه / عناب / ارغوان / خون - خون شقایق / چشمه نوش / آب حیات / لعل / حقه ی لعل ← **لب و دهان**

□ مروارید / لؤلؤ / تگرگ ← **دندان** □ فندق / هلالک ← **ناخن** □ خار / سنگ / زخم ← **جفا و غم یار**



❁ استعاره های مربوط به عاشق و متعلقاتش

- پروانه / شب پره / صید / بلبل / اسیر / کشته / اسفند / شقایق / بیدل / قطره / ذره / ماهی / مجنون ← خود عاشق
- دریا / رود / سیل / نیل / لؤلؤ / عرق / عرق گل / باران / ژاله / خون / ارغوان ← اشک
- خرابه / خرابات / صدف / متاع / قلب (سکه ی قلبی) / نقد / سکه / آینه ← دل عاشق
- سنگ / خاک سر کوی / غبار / خاکستر / کاه / گدا ← عاشق خاکسار و فروتن
- شرر / خار و خس / طفل شعله / مگس ← عاشق دروغین و عشق زودگذر



❁ استعاره های ادبیات عرفانی

- اکثر استعاره های مربوط به عاشق و معشوق و عشق، در مورد عابد و معبود و عبادت نیز کاربرد دارد.
- نی / قطره / ذره / سیمرغ / رهرو / ماهی ← سالک و عارف
- نیل / دریا / سراب / بحر فنا / بیابان / تیه گمراهی / ظلمات / قاف ← راه رسیدن به مقصود
- خاک / مس / زندان / لباس ← جسم خاکی و بی ارزش
- زر - طلا / گوهر / مرغ گرفتار / اسیر ← روح و وجود ارزشمند انسان
- پیر / خضر / چراغ / شمع / طلاپه دار / موسی / نوح / هدهد / ناخدا / کشتی بان ← رهبر و راهنما
- خواب / گرد / رنگ تعلق / تار / مردار / لاشه / شب ← جهل و تعلقات دنیوی
- زندان / گلشن / سرای سپنج / کاروان سرای دو در / گلستان / باغ / چاه / دامگه / کهنه رباط / بازار / استخوان / این دنیا
- سرای دیگر / منزل جاودان / صبح عدالت / دادگاه / وقت درو ← آن دنیا - قیامت □ نامه / کشته ← اعمال انسان
- چرخ گردون / گنبد مینا، خضرا، سبز، نیلی / سقف / مزرع سبز / طاق فیروزه / چرخ نیلوفری / رواق نیلی ← آسمان
- حجاب / پرده / نقاب / خاک ← جسم انسان و زیبایی های ظاهری



استعاره های ادبیات تعلیمی

- گل / نو گل / غنچه / بهار / مرغ زیبا / گنج ← **جوانی** □ پر زاغ / مُشک ← **موی مشکمی** □ باد ← **غرور**
- خزان - زمستان / کمان / برف - کافور ← **پیری - پشت خمیده - موی سپید** □ خانه ی استخوانی ← **جسم ناتوان**
- شرق / اشراق / نور / دریا ← **دانش** □ تاریکی ، ظلمت / بیابان ← **جهل** □ مروارید، لؤلؤ ← **سخن سنجیده**



استعاره های ادبیات حماسی

- شیر / پلنگ / ازدها / غضنفر / نهنگ / ژنده فیل / کوه ← **پهلوان: (رستم- سهراب - اسفندیار...)**



استعاره های ادبیات پایداری

- شب / تاریکی / زمستان / صیاد / فرعون / قابیل / اهریمن / نرون / زندان / غروب ← **استبداد- ستمگران- اسارت**
- روز / سپیده، صبح / طلوع / مشرق / بهار ← **آزادی** □ هابیل / شب زده / شب گرفته ← **ستمدیدگان**

نمونه هایی از کاربرد استعاره در شعر فارسی (زیر استعاره های مربوط خط بکشید)

دلا تا کی در این زندان فریب این و آن بینی	یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی (دنیا)
خلق چو مرغابی زاده ز دریای جان	کی کند این جا مقام مرغ کز آن بحر خاست؟ (روح انسان - وجود خدا)
ساقیا بده جامی زان شراب روحانی	تا دمی بیاسایم زین حجاب ظلمانی (عشق - جسم خاکی)
مگر خضر مبارک پی تواند	که این تنها به آن تنها رساند (راهنما و مرشد)
صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را	که سر به کوه و بیابان تو داده ای ما را (پیام رسان- معشوق)
صدف وار گوهر شناسان راز	دهان جز به لؤلؤ نکردند باز (سخن سنجان- سخن سنجیده)

بته دارم كه گرد گل ز سنبل سايبان دارد	بهار عارضش خطى به خون ارغوان دارد (يار- چهره- گيسو- لبان سرخ)
هر كه جز ماهى ز آبش سير شد (عاشق- عشق)	به فندق گل و ارغوان را بخت (ناخن - چهره - لب)
مرا برف باريده بر پرّ زاغ (موى سفيد و موى سياه)	بهاران كه شاباش ريز سپهر (باران)
آينه ات داني چرا غمّاز نيست؟	زان كه زنگار از رخس ممتاز نيست (دل- گناه)
چون بگويى بفشانى گهر از حقه ي لعل	چون بخندى بنمايى ز شكر مرواريد (سخن- دهان- لب- دندان)
سبك تيغ تيز از ميان بركشيد	بر شير بيدار دل بردريد (استعاره از سهراب)
اى طلب در وصل هم مشكن غبار جستجو	آتشم گر زنده مى خواهى ز پا منشان مرا (عشق)
گل عزيز است غنيمت شمريش صحبت	كه به باغ آمد از اين راه و از آن خواهد شد (عمر - اين جهان)
جوانى نكو دار كايں مرغ زيبا	نمآند در اين خانه ي استخوانى (جوانى - جسم)
نشسته ام در انتظار اين غبار بى سوار	دريغ كز شبى چنين سپيده سر نمى زند (ستم - آزادى)
هيچ شك نيست كه روزى اثرى خواهد كرد	تير آهى كه به وقت سحر انداخته ام (دعاى صبحگاهى)
مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو	يادم از كشته ي خويش آمد و هنگام درو (اعمال - روز قيامت)
گلبرگ را ز سنبل مشكين نقاب كن	يعنى كه رخ بپوش و جهانى خراب كن (چهره - مو)

حقيقت و مجاز



مجاز: اسمى كه به خاطر رابطه ي ويژه اش با اسمى ديگر، به جاى آن به كار رود و واقعيت نداشته باشد.

سر آن ندارد امشب كه برآيد آفتابى محل تصميم و اندیشه در سر است؛ پس ← سر مجاز از قصد

این روابط اصطلاحاً **علاقه** نامیده می شوند که عبارتند از:

- | | |
|---|---|
| ← | 1. کل یک چیز به جای بخشی از آن (کلّیه) |
| ← | 2. بخشی از یک چیز به جای کل آن (جزئیّه) |
| ← | 3. مکان یک چیز به جای محتوای آن (محلّیه) |
| ← | 4. محتوای یک چیز به جای مکان آن (محلّی وارون) |
| ← | 5. وسیله ی یک کار به جای نام خود آن کار (الیّه) |
| ← | 6. جنس یک چیز به جای خود آن چیز (جنسیت) |
| ← | 7. همراه یک چیز به جای خود آن چیز (لازمیّه) |
| ← | 8. علت بوجود آمدن چیزی به جای خودش (سببیّه) |
| ← | 9. مشابه به، بجای مشابه (استعاره مصرحه) (شبهات) |
-

قرینه در مجاز: پی بردن به اینکه اسمی در معنای حقیقی یا مجازی به کار رفته است، بر پایه ی نشانه هایی در جمله است که (قرینه) نام دارد.

- اگر این قرینه در کلام آورده شود ← لفظی اگر فقط از روی شرایط و لحن دریافت شود ← معنوی
- طاقة سر بریدن باشد وز حبیبم سر بریدن نیست
- حقیقت ← سر اول قرینه ← طاقه بریدن
- مجاز ← سر دوم قرینه ← بریدن از حبیب
-

نکته ی تستی:

تست: (جهان) در همه ی گزینه ها به جز گزینه ی به عنوان صنعت مجاز به کار رفته است. (% 50)

- | | |
|-------------------------------|---------------------------------------|
| 1) جهان، متفق بر الهیتش | 2) جهان ز درد و فراق تو آه و ناله کند |
| 3) جهان ای پسر ملک جاوید نیست | 4) جهان دل نهاده بر این داستان |
-

نکته ی تستی:

تست: در کدام گزینه مجاز وجود ندارد؟ (% 60)

- | | |
|-----------------------------------|-------------------------------|
| 1) ذات او دروازه ی شهر علوم | زیر فرمانش حجاز و چین و روم |
| 2) به یاران گفت کز خاکی و آبی | ندیدم کس بدین حاضر جوابی |
| 3) کز نیستان تا مرا ببریده اند | از نفیرم مرد و زن نالیده اند |
| 4) صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد | و آغاز مکر با فلک حقه باز کرد |
-

نکته ی تستی: اگر میان مجاز و تشخیص شک کردیم اولویت با آرایه ی خیال انگیز تر (تشخیص) است:

چشمیت به غمزه مارا خون خورد و می پسندی

چشم از یک دیدگاه جزئی از وجود معشوق است (پس مجاز است) و از دیدگاه دیگر خون می خورد (پس تشخیص است) اما دومین آرایه اولویت دارد.



الف) یافتن اسم خیالی (ب) یافتن منظور (ج) ساختن تشبیه (منظور مانند اسم خیالی است؟)

1. بله ←

2. خیر ←

جو آشامیدم این پیمانہ را پاک
 الف) اسم خیالی؟ (ب) منظور؟ (ج) مانند است؟ آرایه ←
 در افتادم ز مستی بر سر خاک

یکی درخت گل اندر میان خانه ی ماست
 الف) اسم خیالی؟ (ب) منظور؟ (ج) مانند است؟ آرایه ←
 که سروهای چمن پیش قامتش پستند

پیش دیوار آن چه گویی هوش دار
 الف) اسم خیالی؟ (ب) منظور؟ (ج) مانند است؟ آرایه ←
 تا نباشد در پس دیوار گوش

ماهم این هفته برون رفت و به چشم سالی ست
 الف) اسم خیالی؟ (ب) منظور؟ (ج) مانند است؟ آرایه ←
 حال هجران تو ندانی که چه مشکل حالی ست

الف) اسم خیالی؟ (ب) منظور؟ (ج) مانند است؟ آرایه ←

✓ **تست:** با توجه به نظم ابیات زیر علاقه های مجاز در کدام گزینه درست آمده است؟ (80%) (سنجش 91)

دیدم که خون ناحق پروانه شمع را
 فصل گل می گذرد هم نفسان بهر خدا
 به یاد خم ابروی گل رخان
 هرکسی را سر چیزی و تمنای کسی است
 چندان امان نداد که شب را سحر کند؟
 بنشینید به باغی و مرا یاد کنید
 بکش جام در بزم می خوارها
 ما به غیر تو نداریم تمنای دگر

الف) سببیه، جزئیه، آلیه، کلیه
 ج) لازمی، جزئیه، محلیه، کلیه
 ب) کلیه، محلیه، سببیه، آلیه
 د) لازمی، کلیه، کلیه، محلیه

✓ **تست:** در کدام بیت « سر » معنای مجازی ندارد؟ (60%)

1) سر هم نبرد اندر آرد به گرد
 2) زبان خامه ندارد سر بیان فراق
 3) سر آن ندارد امشب که برآد آفتابی
 4) سر ما نداری سر خویش گیر

✓ **تست:** در کدام گزینه مجاز وجود ندارد؟ (65%)

1) تهمتن گز اندر کمان راند زود
 2) از دست تو هیچ دست بالاتر نیست
 3) همی ریخت آب و همی خست روی
 4) همچون بنفشه سر به گریبان کشیده ام

✓ **تست:** در کدام گزینه مجاز وجود ندارد؟ (60%)

1) همی کند سودابه از خشم روی
 2) بر او انجمن گشت بازارگاه
 3) هرگو نکند فهمی زین کَلک خیال انگیز
 4) چه باید مرا جنگ زابلستان

پیوست- واژگان کلیشه ای برای مجاز

جزئیة

محمل ← کاروان فصل گل ← بهار
نگین ← انگشتر حلق ← دهان
چشم- سر- دل ... ← وجود انسان
ابر ← آسمان

کلیه

جهان ← نعمت ها- مادیات... سر ← بخشی از سر- موی سر ... دست ← انگشتان

محلّیه

آوردگاه ← جنگ
جام- ساغر- قرابه- پیاله- پیمانہ... ← شراب
سر ← تصمیم و اندیشه
جهان- دشت- شهر- ایران... ← مردم
زهره- جگر- دل... ← شہامت- احساس

آلیه

قلم- کلک- خامه... ← شعر- فرمان
گوش- زبان ... ← شنونده- گوینده
بر- دست ← قدرت و کارها
شمشیر- گرز- پتک ... ← جنگ
چشم ← باور
کمان، تیر- شمشیر ... ← تیراندازی و شمشیر زنی

سببیه

دم - نفس ← سخن صفرآ ← خشم شراب ← مستی

لازمیه

خون ← کشتن تاج و تخت ← پادشاهی

جنسیت

گزن- خدنگ- شاخ گوزن ... ← تیر و کمان خاک- گل ← انسان- زمین- گور
آب انگور ← شراب
آهن ← تیشه- دست بند ... آب ← اشک

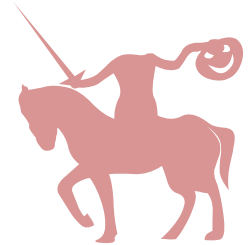
نادان، نه می پخشند نه فراموش می کند ساده، می پخشند و فراموش می کند

خردمند، می پخشند ولی فراموش نمی کند

« توماس سائز »

کنایه

کنایه: واژه یا عبارتی که معنای ظاهری آن منطقی نیست و برداشتی که از آن می شود منظور نویسنده است:



بگفتا گر به سر یابیش خشنود بگفت از گردن این وام افکنم زود

معنای ظاهری ← دین خود را ادا می کنم منظور اصلی ← جان خود را فدا می کنم

کنایه منظور خود را با نشانه، دلیل، نمونه، و یا بخشی از عمل بیان می کند:

هنوز از دهن بوی شیر آیدش	(نشانه ی کودکی و خامی)
که بر کینه اول که بندد کمر	(بخشی از عمل آماده شدن)
گندم از گندم بروید جو زجو	(نمونه ای از اینکه هر عمل نتیجه خود را دارد)
دستم زیر سنگ است	(دلیل برای گرفتاری)

نکات:

1- ضرب المثل ها همگی خارج از معنای ظاهری خود به کار می روند و کنایه دارند.

هر که بامش بیش برفش بیشتر کنایه از ← هرچه پولدار تر در دسر هم بیشتر

2- فعل های مرکب کنایی خارج از معنای ظاهری خود به کار می روند و کنایه دارند:

بالا گرفتن ← شدت یافتن چشم پوشیدن ← نادیده گرفتن سر باز زدن ← انجام ندادن

3- فعل ← بی ربط به نهاد صفت ← بی ربط به موصوف

- ز دوستان مجازی چو دشمنان بر میدم ← - کس نداند کز غمت چون سوختم ←
 - بده آن مرد تُویش را قدحی ای شه شیرین ← - می رنگین به جام انداز و عارض ارغوانی کن ←

4- بیرون کشیدن یک عبارت کنایی:

سرم به دنیی و عقبی فرو نمی آید:

فرمول: [بخشی از جمله + مصدر فعل جمله]

عبارت کنایی ← منظور ←

منظور ←	عبارت کنایه ←	اگر پای در دامن آری چو کوه
منظور ←	عبارت کنایه ←	سرت ز آسمان بگذرد در شکوه
منظور ←	عبارت کنایه ←	بر آتش من زد سخن سرد تو آب
منظور ←	عبارت کنایه ←	نشسته ام در انتظار این غبار بی سوار

راه یابی به کنایه

1- ضرب المثل ها 2- فعل های کنایه 3- فعل بی ربط به نهاد 4- صفت بی ربط به موصوف 5- عبارات کنایه

- کسی را نبد بر زمین جایگاه () آب اگر یک جا بماند می گنجد ()
اگر سری برود بی گناه در پای () وحشی ز بس آزدگی، زهر از زبانم می چکد ()
بلکه آن است سلیمان که ز ملک آزادست () به پاس یک دل ابری دو چشم بارانی ()
اگر خار کاری سمن ندروی () دم در نیار و دفتر بی هوده پاره کن ()
پیش ازین که این خانه رو نهد به ویرانی () نشوم یک دل و یک رنگ تو را ()
شیران زده دم بر زمین پیش سگان کوی او () تا بر شتر نبندد محمل به روز باران ()

تست: در همه ی ابیات به جز بیت معنای کنایه وجود دارد. (60%) (سنجش 90)

- | | |
|--------------------------------------|----------------------------------|
| 1) گر من آلوده دامنم چه عجب | همه عالم گواه عصمت اوست |
| 2) به کنجی درون رفت بنشست مرد | جگر گرم و آه از تف سینه سرد |
| 3) آمد کار من و رشته ی تسبیح یکی است | که ز صد ره گذرم سنگ به سر می آید |
| 4) خُنک آنکه آسایش مرد و زن | گزیند بر آسایش خویشتن |

تست: در همه ی ابیات به جز بیت ... دو بار آرایه ی کنایه به کار رفته است. (80%) (سنجش 88)

- | | |
|---------------------------------------|-------------------------------------|
| 1) عمرها در زیر دامن برد سعدی پای صبر | سر ندیدم کز گریبان وفا برداشتن |
| 2) جهان چو حادثه ای پای در رکاب آرد | عنان فتنه بدان چشم نیم خواب دهد |
| 3) بر درگه عشق گر مرا بار افتد | کاری بکنم که پرده از کار افتد |
| 4) گل ز شبنم نتوانست عرق کردن خشک | بس که در کوی تو بازار تماشا گرم است |

عشق در لحظه په وجود می آید و دوست داشتن در امتداد... « رومن رولان »

آرایه های لفظی 1



واج آرایه: تکرار دست کم 3 بار یک واج به فاصله ی نزدیک به هم را گویند:

یار مرا غار مرا عشق جگر خار مرا یار تویی غار تویی خواجه نگه دار مرا
واج آرایه در ← / ی / ا / ر / م

برای شنیدن نغمه ی حروف (واج آرایه) بهتر است از گوش کمک بگیریم نه چشم!

بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است بیار باده که بنیاد عمر بر باد است

واج آرایه در ← / ب / ر / س / ی / د / ت / ا /

☑ نکات واج آرایه

1- به مصوت هایی که نوشته نمی شوند اما خوانده می شوند دقت کنیم: تتابع اضافات، واو عطف...

برید و درید و شکست و بیست... واج آرایه ← / ا / ب / د /

و قندیل سپهر تنگ میدان/ به تابوت ستبر ظلمت نه توی مرگ اندود پنهان است واج آرایه ← / ن / ت /

2- در واج آرایه واج مهم است؛ یعنی صورت آوایی؛ پس داشتن چند شکل نوشتاری برای یک واج از نغمه ی حروف جلوگیری نمی کند:

اذان ظهر در ضیافت مؤذن زاده ← / ز /

3- هنری ترین واج آرایه آن است که صدای واج تکرار شده با معنای عبارت و شعر داشته باشد:

صدای سنگین سکوت در سرسرا پیچیده بود / / - تداعی کننده ←

خروش از خم چرخ چاچی بخاست / / - تداعی کننده ←

مکن از خواب بیدارم خدا را / که دارم خلوتی خوش با خیالش / - تداعی کننده ←

من از گفتن می مانم/ اما زبان گنجشکان/ زبان جمله های جاری جشن طبیعت است «فروغ» / - تداعی کننده ←

نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار / چه کنم حرف دگر یاد ندادم / - تداعی کننده ←

موسیقی باخ مکالمه ای در ذهن خداوند است در آستانه ی آفرینش

« گوته »



تکرار: اگر واژه ای با شکل کاملاً یکسان حداقل 2 بار در متنی بیاید، در صورتی

که معنای متفاوت داشته باشد **جناس تام** و اگر معنای یکسان داشته باشد آرایه ی **تکرار** است:

خیال روی کسی در سر است هرکس را
 بار بی اندازه دارم بر دل از سودای عشقت

مرا خیال کسی کز خیال بیرون است
 آخر ای بی رحم باری از دلم برگیر باری

□ تصدیق

تکراری که در اول و آخر بیت یا در اوایل مصراع اول و اواخر مصراع دوم بیاید، تصدیق نام دارد:

گل آن جهانی است ننگد در این جهان
 چه نماز باشد آن را که تو در خیال باشی

در عالم خیال چه گنجد خیال گل
 تو صنم نمی گذاری که مرا نماز باشد



سجع: در لغت به معنی آواز کبوتران و در اصطلاح آوردن واژه های آهنگین در

پایان دو یا چند جمله را گویند:

هرکه راز در ترازوست زور در بازوست. ردیف سجع ← است واژه های سجع ← ترازو - بازو

انواع سجع

- 1- **مطرف:** اشتراک در حروف پایانی (هم وزن نباشند) // هر چه در دل فرو آید در دیده نکو نماید
- 2- **متوازن:** اشتراک در وزن (حروف پایانشان یکسان نباشد) // توحید در شرع اصل بود و حسن الظن فرع
- 3- **متوازی:** اشتراک در وزن و حروف پایانی: // یکی را لاله و ورد سزاوار است و دیگری را ناله و درد

که انواع این سجع ها را بگویید:

راز/ نیاز ←	آسمان / مهربان ←	صحرا / دریا ←	مرگ / باغ ←
پناه / بارگاه ←	توانگر/ قناعت ←	شیطان / انسان ←	تنگ دستی/ مستی ←

☑ نکات سجع

1- اگر شباهت یا تفاوت دو واژه، تنها در تکواژهای تصریفی باشد، نمی توانند با هم سجع برقرار کنند، بلکه باید پس از حذف این گونه تکواژها چیزی برای سجع شدن باقی مانده باشد:

ستاره ای/ ستاره ها □ ماندم / شکستم □ نگفت / گفت □ همسایگان / بندگان □

2- سجع مخصوص نثر است، اما در شعر نیز اگر در پایان هر نیم مصراع واژه هایی هم آهنگ (تنها متوازی

و مطرف) بیاید «سجع در شعر» نامیده می شود. (حتی اگر نیم مصراع ها جمله های کاملی نباشند.)

اول به بانگ نای و نی آرد به دل پیغام وی و انگه به یک پیمان می با من وفاداری کند

☑ تست : با توجه به عبارت زیر دو کلمه ی هر گزینه به جز گزینه ی . . . دارای سجع است. (70 %)

«فلان عزم کرده است و نیت جزم، که بقیت عمر معتکف نشیند و خاموشی گزیند. تو نیز اگر توانی سر خویش گیر و

راه مجانبت پیش.»

1- عزم ، جزم □ 2- نیت ، بقیت □ 3- نشیند ، گزیند □ 4- پیش ، خویش □

سجع متواتر : آوردن چند سجع پشت سر هم و در چند جمله:

«به نام آن که نام او راحت روح است و پیغام او مفتاح فتوح است و سلام او در وقت صباح مؤمنان را صبح است و

ذکر او مرهم دل مجروح است و مهر او بلائشینان را کشتی نوح است.»

تضمین المزدوج : آوردن سجع ها در کنار هم و در یک جمله را گویند:

«به گوش هوش نبوش از من و به عشرت کوش»

تمرین : انواع سجع را مشخص کنید:

- مال از بهر آسایش عمر است، نه عمر از بهر گرد کردن مال ←
- به یاد یار و دیار آن چنان بگریم بگریم زار ← که از جهان ره و رسم سفر بیندازم ←
- هنر چشمه ی زاینده است و دولت پاینده ←
- ظالمی را حکایت کنند که هیزم درویشان خریدی به حیف و توانگران را دادی به طرح ←
- جوانی چست، لطیف، خندان و شیرین زبان در حلقه ما بود که در دلش از هیچ نوع غم نیامدی و لب از خنده فراهم ←
- روشنی روز تویی شادی غم سوز تویی ← ماه شب افروز تویی ابر شکر بار بیار ←

تو نمی توانی مانع پرواز پرندگان اندوه پر بالای سرت شوی اما می توانی

مانع لانه گذاشتن شان در میان موهایت شوی !

« ضرب المثل چینی »

آرایه های لفظی 2



جناس آوردن دو یا چند واژه ی یکسان و یا همسان با معنی متفاوت در شعر و نثر را گویند

- انواع جناس**
- **تام:** 2 واژه با شکل کاملاً یکسان و معنای متفاوت: نالم به دل چو نای من اندر حصار نای
 - **ناقص:** دو واژه تنها در یک حرف اختلاف دارند ← پوست / دوست
 - **حرکتی:** دو واژه تنها در مصوت کوتاه با هم اختلاف دارند ← مَلِك / مَلِك / مَلِك / مُلْك
 - **افزایشی:** دو واژه که یکی از آن ها یک حرف بیشتر دارد ← رخت / درخت
 - **قلب:** دو واژه با حروف یکسان که جای حرف ها عوض شده ← زر / رز
 - **اشتقاقی:** دو واژه با ریشه ی یکسان و اختلاف در یک حرف ← عشق / عاشق
 - **لفظی:** دو واژه با تلفظ یکسان و املائی متفاوت ← خوار / خار

کلمه تمرین: انواع جناس را مشخص کنید:

- مردم / مرد () نشیند / نبیند () گزیر / گریز () کمین / کمان ()
 مهر / مَهر () خویش / خیش () شعر / شعور () امهال / اهمال ()
 جان / جَهان () گُل / دِل () رحمت / حرمت () کیسه / کنیسه ()

نکات

1- افزوده شدن تکواژهای تصریفی یا ضمائر پیوسته، حالت جناس را برهم نمی زند و می توان با جدا کردن و یا نگه داشتن آن ها به حالت جناس رسید :

پوست دوستان بوستان

- بگفتا گر خرامی در سراپش
- بگفت اندازم این سر زیر پایش
- نبینی نور، چون دانی؟ تو کوری
- سیه نادیده کی داند سپیدیست؟
- بادها یادی ز یارانم نمی آرند
- پرده هایش پرده های ما درید

- آدمی که با مداد سواد یادم بداد

✓ تست: در کدام بیت جناس تام به کار نرفته است؟ (85%) (سراسری 90- انسانی)

- | | |
|---|-------------------------------|
| 1) نیک خواها در آتشم بگذار | وین نصیحت مکن که بگذارش |
| 2) مگر می نیینی که در را و دام | نینداخت جز حرص خوردن به دام |
| 3) سعدی که داد وصف همه نیکوان بداد | عاجز بماند در تو زبان فصاحتش |
| 4) درد بی عشقی ز جانم برده طاقت ورنه من | داشتم آرام تا آرام جانی داشتم |

2- اگر دو واژه بیش از یک حرف اختلاف داشته باشند جناس نخواهند داشت:

(راز / نیاز) (ساحر / شاعر) (شانه / کاشانه) (ترک / تریاک)

3- در حالت افزایش یک حرف اگر معنا یکسان باشد جناس نیست بلکه اشتقاق خواهد بود:

شنید/ شنیده - افتاد / فتاد

4- جناس مرکب: یک یا چند واژه همزمان با دو یا چند واژه جناس برقرار می کند: سیمرخ / سی مرغ

- | | |
|--|------------------------------------|
| - هر خم از زلف پریشان تو زندان دلی است | تا ندانی که اسپران کمند تو کمند |
| - عاج است بنا گوش تو یا سیم است آن | یک بوسه اگر دهی کم از سی مستان! |
| - بر روم اگر امیر و گر بر چینی | هر تخم که کشته ای همان بر چینی |
| - گر نسیم سحر از خُلق تو بویی آرد | جان فشانیم به سوغات نسیم تو نه سیم |

اشتقاق: کلمات هم ریشه (هم خانواده) را گویند: آسوده / بیاساییم / آسایش / آسودگی / بیاسا...

طلوع: طلعت / طالع / مطلع / طلیعه پر: پرش / پرنده / می پر / پران / پرپر

جناس ناقص اشتقاقی: جناس هایی که ریشه‌ی مشترك داشته باشند را گویند: فعل و فاعل شعر و شعور

نکته 1: دو واژه ی هم ریشه که اختلافشان بیش از یک حرف است تنها اشتقاق دارند و جناس ندارند:

عاشق / معشوق هدی / هدایت جمع / مجموع

نکته 2: دو کلمه اشتقاقی می‌توانند از يك ریشه باشند اما حروف اصلي مشترك نداشته باشند. (مهم مصدرشان

است):

دیدي / می بینی (مصدر ← دیدن) بگسل / گسست (مصدر ← گسستن)



موازنه : دو یا چند جمله که کلماتشان 2 به 2 با هم سجع متوازن داشته باشند :

چرخ ار چه رفیع خاک یابیت عقل ار چه بزرگ طفل راهت
گر بنوازی به لطف ور بگدازی به قهر حکم تو بر من روان زجر تو بر من رواست

نکته: اگر همه ی واژه ها سجع متوازن باشند و یکی دو واژه ی آخر با هم جور نباشند موازنه بهم می خورد:

گر عزم جفا داری سر در رهن اندازم ور راه وفا گیری جان در قدمت ریزم



ترصیع : در لغت به معنای جواهر نشان کردن است و در اصطلاح دو یا

چند جمله که کلماتشان 2 به 2 با هم سجع متوازی باشند؛ با کلمات تکراری کاری نداریم:

هم حرکاتش متناسب به هم هم خطواتش متقارب به هم

☑ **نکته:** اگر بین کلمات 2 مصراع حتی يك كلمه هم سجع متوازي نباشد و سجع متوازن باشد ترصیع نیست و موازنه است.

- | | | | |
|--------------------------------|---------------------------------|--------------------------------------|--|
| <input type="checkbox"/> ترصیع | <input type="checkbox"/> موازنه | نتوان شفه تو گفتن که تو در وهم نیایی | نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم ننگی |
| <input type="checkbox"/> ترصیع | <input type="checkbox"/> موازنه | افلاك حريم بارگاہت | جبريل مقیم آستانت |
| <input type="checkbox"/> ترصیع | <input type="checkbox"/> موازنه | مرگ بی مرگی بود ما را حلال | برگ بی برگی بود ما را ملال |
| <input type="checkbox"/> ترصیع | <input type="checkbox"/> موازنه | من عبیر نافه ی تسلیم | عقل گفت : من دبیر مکتب تعلیم. عشق گفت : من عبیر نافه ی تسلیم |
| <input type="checkbox"/> ترصیع | <input type="checkbox"/> موازنه | غنچه باشی کودکانت برکنند | دانه باشی مرغکانت برچندند |
| <input type="checkbox"/> ترصیع | <input type="checkbox"/> موازنه | ور چون نهنگ جای کنی در بن بحار | گر چون پلنگ پای نهی بر سر جبال |
| <input type="checkbox"/> ترصیع | <input type="checkbox"/> موازنه | وی مقرر به تو رسوم کمال | ای منور به تو نجوم جمال |

آرامش، رهایی از توفان نیست بلکه آرام زندگی کردن در میان توفان است.

ایهام و تناسب



ایهام در لغت به معنی به گمان افکندن و در اصطلاح آوردن واژه یا عبارتی دو معنایی که هر 2 معنای آن در جمله کاربرد داشته باشد:

اگر دو چشم تو مست مدام خواهد بود خروش و مستی ما بر دوام خواهد بود
 مدام ← همیشگی شراب ایهام.....

نکته 1) در صورتی که تنها یک معنا در جمله پذیرفتنی باشد ایهام وجود ندارد:

بوی جوی مولیان آید همی بوی یار مهربان آید همی
 بو ← عطر آرزو ایهام.....

نکته 2) ایهام همچنین می تواند در یک عبارت باشد:

دور از تو مرا چهره ی زردی است دور از تو ← -1
 دلیر جوان سر به گفتار پیر بداد و ببود این سخن دل پذیر ← -1
 -2 -2

راه یابی به ایهام

الف) یافتن واژه یا عبارت چند معنایی ب) بررسی جمله با هر دو معنا

دیشب صدای تیشه از بیستون نیامد شاید به خواب شیرین فرهاد رفته باشد

واژه ی 2 معنایی ← معنای 1 ← معنای 2 ← ایهام.....

چون خاک در هوای تو از پا فتاده ام چون اشک در قفای تو با سر دویده ام

واژه ی 2 معنایی ← معنای 1 ← معنای 2 ← ایهام.....

☑ نمونه تست: در کدام گزینه ابهام نیست؟ (60 %)

- 1) گفتم غم تو دارم گفتا غمت سر آید
2) دی می شد و گفتم صنما عهد به جای آر
3) امید هست که روی ملال در نکشد
4) ماه من ار خنجر کشد شیطان مسلمان می شود
- گفتم که ماه من شو گفتا اگر بر آید
گفتا غلطی خواجه در این عهد وفا نیست
ازین سخن که گلستان نه جای دل تنگی است
از فیض بی پایان او آتش گلستان می شود

☑ نمونه تست: در کدام گزینه ابهام نیست؟ (70 %)

- 1) هر کو نکاشت مهر و ز خوبی گلی نجید
2) بر کام دل به گردش ایام دل میند
3) گره را ز راز جهان باز کن
4) چشم چپ خویشتن برآرم
- در رهگذار باد نگهبان لاله بود
کاین چرخ کج مدار نه بر آرزو رود
که آسان کند باده دشوارها
تا روی نبیندت به جز راست

ابهام تناسب وجود واژه ای 2 یا چند معنایی که تنها یک معنای آن پذیرفتنی باشد و معنای دوم آن با واژه یا

واژه هایی دیگر تناسب (مراعات نظیر) برقرار کند:

- در مجلس دهر ساز مستی پست است
نه جنگ و نه قانون و نه دف بر دست است
- جنگ ← 1- ساز جنگ □ 2- پنجه □ تناسب با ←

نکته: در صورتی که واژه ای 2 معنایی باشد اما هر 2 معنا پذیرفتنی باشد نوبت به ابهام تناسب نمی رسد حتی اگر یکی از معناها با واژه ای تناسب برقرار کند:

- بی مهر رخت روز مرا نور نمانده است
وز عمر مرا جز شب دیجور نمانده است
- مهر ← 1- محبت □ 2- خورشید □ تناسب با ← آریه ←

نکته: اگر معنای پذیرفتنی بتواند با واژه ای تناسب برقرار کند اما معنای ناپذیرفتنی هم چنان بی کار بماند، نه ابهام داریم نه ابهام تناسب!

- هر کو نکاشت مهر و ز خوبی گلی نجید
در رهگذار باد نگهبان لاله بود
- مهر ← 1- محبت □ 2- خورشید □ تناسب با ← آریه ←

👉 **راه یابی به ابهام تناسب**

- الف) واژه چند معنایی را بیابید (ب) کدام معنایش جواب نمی دهد؟ (ج) با کدام واژه تناسب دارد؟
مردم چشم به خون آغشته شد
در کجا این ظلم بر انسان کنند
واژه ی چند معنایی ← کدام معنا جواب نمی دهد؟ با کدام واژه تناسب دارد؟
- جان که دور از یگانگی باشد
دان که چون مرغ خانگی باشد
واژه ی چند معنایی ← کدام معنا جواب نمی دهد؟ با کدام واژه تناسب دارد؟

تا دل هرزه گرد من رفت به چین زلف او

زان سفر دراز خود عزم وطن نمی کند

واژه ی چند معنایی ← کدام معنا جواب نمی دهد؟ با کدام واژه تناسب دارد؟.....

✓ تست: در کدام گزینه ایهام تناسب به کار نرفته است؟ (85 %)

- | | |
|--|--------------------------------------|
| 1) هنر بیار و زبان آوری مکن سعدی | چه حاجت است که گوید شکر که شیرینم |
| 2) مدام مست می دارد نسیم جعد گیسویت | خرابم می کند هر دم فریب چشم جادویت |
| 3) زهره سازی خوش نمی سازد مگر عودش بسوخت | کس ندارد ذوق مستی می گساران را چه شد |
| 4) ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم | ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما |

✓ تست: در کدام گزینه ایهام تناسب نیست؟ (90 %)

- | | |
|---|-----------------------------------|
| 1) چون شبنم اوفتاده بدم پیش آفتاب | مهرم به جان رسید و به عیوق بر شدم |
| 2) روی و چشمی دارم اندر مهر او | کاین گهر می ریزد آن زر می زند |
| 3) چون آینه جان نقش تو در دل بگرفته است | دل در سر زلف تو فرو رفته چو شانه |
| 4) پیش نماز بگذرد سرو روان و گویدم | قبله ی اهل دل منم سهو نماز می کنی |

ما چه برقصیم چه نرقصیم احمقیم؛ پس بهتر است برقصیم!

« ضرب المثل ژاپنی »

پیوست واژه های ایهام بر انگیز

کام → خواسته و آرزو
دهان →

باقی → بقیه
ماندگار →

دام → حیوان
تله →

بهشت → گذاشت
فردوس →

خویش → خود
خویشاوند →

خطر → کار خطرناک
کار مهم →

رخ — چهره
مهره ی شطرنج

باد — جریان هوا
باشد (فعل دعایی)

دوش — دیشب
شانه

مدام — همیشه- جاوید
شراب

هزار — 1000
ببل

آیت — نشانه
آیه

کیمیای سعادت — رمز خوشبختی
نام کتابی از غزالی

راه زدن — دزدی
نواختن

سهل — آسان
هموار

لاله — گل لاله
نوعی چراغ

چنگ — پنجه
نوعی ساز

دل سیاه — بد دل
درون سیاه

شیرین — مزه شیرین، دلچسب
معشوقه ی خسرو

جولان — تاخت و تاز
نام تپه های فلسطین

مردم — انسان ها
مردمک

رهی — رهرو
تخلص رهی معیری

لب — عضوی از دهان
کنار، ساحل

شکر — خوراکی
معشوقه ی خسرو

بی خبر — بی اطلاع
مدهوش

دیوانگان — بد سرشتان
کم خردان

رشته — نوعی بیماری
نخ و ریسمان

خاک لاله رو — خاک زیبارو
خاک لاله روینده

دیوان — دفتر شعر
هیولاه

وفا و مهر — معنای ظاهری
نام داستانی به همین نام

کی — چه وقت؟
پادشاه

جهان — جهنده و کوتاه مدت
دنیا

دور اندیش — آینده نگر
جدایی طلب

ضحاك — خندان
 ماردوش در شاهنامه

عزیز — بزرگوار
 سمتی در دربار مصر

عود — نوعی ساز
 چوب خوش بو

محیط — احاطه کننده و مسلط
 اقیانوس

زبان آتشین — سخن سوزناک
 استعاره از فتیله ی شمع

تنگ — فشرده، باریک
 بار و محموله

از گردن افکندن — از گردن جدا کردن سر
 ادا کردن، به جا آوردن

ضرب — ضربه
 ریتم

ولی — اما
 رهبر

بر باد رفتن — نابود شدن
 با باد رفتن (حرکت کردن)

نقش بر آب زدن — نقاشی کردن بر آب
 کنایه از کار بیهوده

بو — آرزو
 رایحه

جمعیت، مجموع — توده ی مردم
 آسایش آسودگی

دور از تو — از تو دور باد
 از دوری تو

دیده — چشم
 صفت مفعولی

عبدالله — بنده ی خدا
 خواجه عبدالله انصاری

پریشان — آشفته
 بهم ریخته

گلستان — گلزار
 کتاب سعدی

متولی — مدافع
 ستایشگر

بس — کافی
 بسیار

صبر — گیاه دارویی تلخ
 شکیب

افتاده — فروتن
 بر زمین افتاده

گرم — دمای گرم
 صمیمی و مهربان

خمش — خاموش، فعل امر
 تخلص مولانا

بیدل — عاشق
 تخلص بیدل دهلوی

حبیب — دوست
 تخلص میرزا حبیب

بهایبی — ارزشمند
 تخلص شیخ بهایی

دارا — دارنده و ثروتمند
— داریوش

مخفی — پنهان
— تخلص زیب النسا

عراقی — نام ساز
— تخلص شاعر

فلک — آسمان
— گونه ای تشبیه بدنی

گل دسته — دسته گل
— مناره

رنگ — رنگ (صبغه)
— بز کوهی

عهد — پیمان
— روزگار

نهان — پنهان
— در تبعید

وزن — سنگینی
— وزن شعر (عروض)

سرگرم — مشغول
— مست و شاد

بادیه — بیابان
— کاسه

نقطه — نشانه ی پایان جمله
— مکان

پیمودن — طی کردن
— نوشیدن

خراسان — نام ساز
— شهر خراسان

قربان — قربانی
— تیردان

نگران — نگاه کننده
— دلواپس

برآید — در توان باشد
— طلوع کند

بادیه پیما — صحرا نورد
— شراب نوشنده

بدر — ماه کامل
— جنگ بدر

زال — پدر رستم
— پیرزن سفید موی

صرف — خوردن
— علم صرف واژگان

آخرت — قیامت
— آخرینت

دستور — فرمان
— وزیر

تالیان — پیروان
— قرائت کنندگان

داغ — سوزنده
— سوگ

عَبْر — عبرت
— اشک

تو ام راه نمایی — تو راهنمایم هستی
— تو راه را نشانم بدهی

عقده — گره
کینه روحی

گور — گور خر
قبر

خواندن — فراخواندن
قرائت کردن

میان — وسط
کمر

نابردار — برادر ناتنی
ناجوانمرد

میچ — گرفتار مشو
تاب مخور

بیدار — خفته ≠
آگاه

شوکت — هیبت
خار

در نمی گیرد — آتش نمی گیرد
اثر نمی کند

خشت — آجر
نیزه

کنار — پهلو
ساحل

حرف اضافه — سخن بی هوده
حرف اضافه ی دستوری

پست — خوار
پایین

شکستن — خرد کرد
نقض پیمان

بدیع — نو
علم بدیع (آرایه ادبی)

خودبینی — خود را دیدن (در آینه)
تکبر

روزی — رزق
یک روز

راست — سمت راست
درست، مستقیم

قصور — کوتاهی
جمع قصر

رضوان — بهشت
نام دربان بهشت

مالک — صاحب
نام دربان جهنم

سرافراز کردن — مفتخر کردن
به دار کشیدن

دیدار — ملاقات
چهره

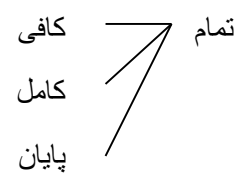
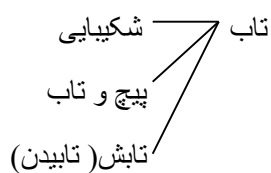
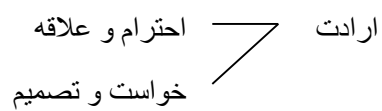
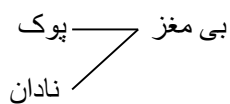
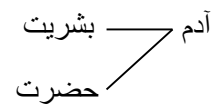
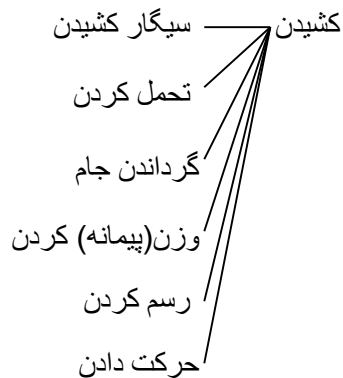
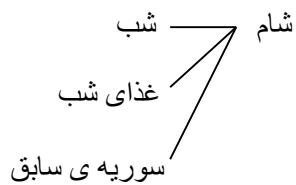
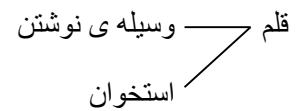
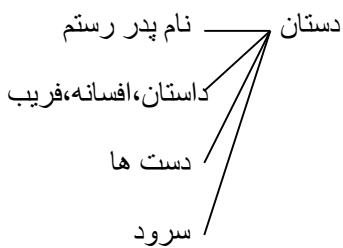
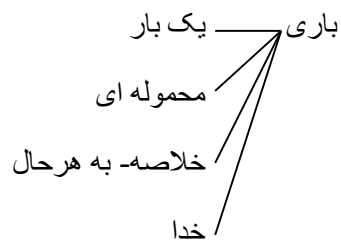
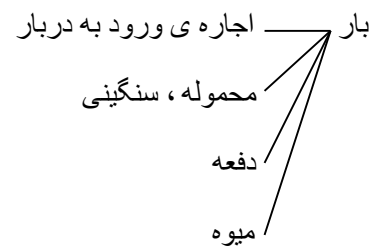
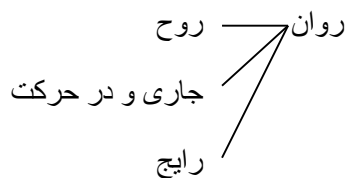
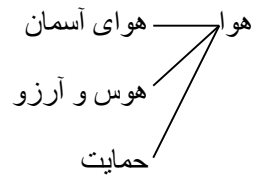
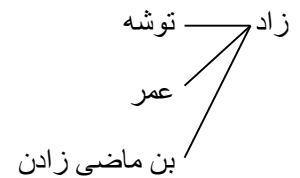
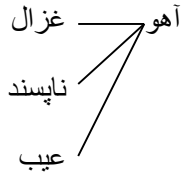
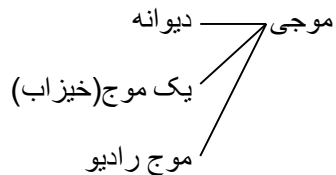
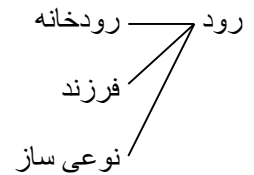
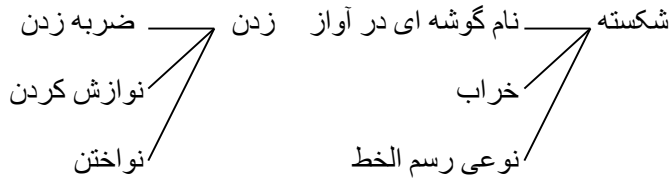
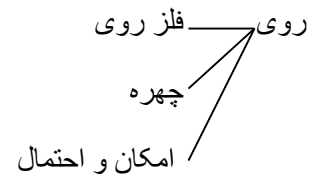
بکش جام — شراب بنوش
جام را بگردان

سر — مجاز از قصد
کله

نهاد — سرشت
گذاشت

آهنگ — قصد
موسیقی





نمونه هایی از ایهام در شعر فارسی

کور شد این دل فتاد در چه تاریک غم
خانه زندان است و تنهایی ظلال
ای دمت عیسی دم از دوری مزن
جان ریخته شد با تو آمیخته شد با تو
نرگس مست نوازش گر مردم دارش
ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم
چشمه ی خورشید تویی سایه گه بید منم
میان گریه می خندم که چون شمع اندرین مجلس
صائب مدد خلق نمودیم به همت
شبی پرسیدم از دلبر چه فن از عاشقی خوش تر
پهلوانی نیست قلب دوستان بر هم شکستن
ای شرر از همراهِ غافل مباش
نادره کبکی به جمال تمام
گفت اگر بر آستانم آب خواهی زد ز اشک

باد ازین کورتر گر نگران تو نیست
هرکه چون سعدی گلستانیش نیست
من غلام آن که دوراندیش نیست
چون بوی تو دارد جان، جان را هله بنوازم
خون عاشق به قدح گر بخورد نوشش باد
ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما
چون که زدی بر سر من پست و گدازنده شدم
زبان آتشینم هست لیکن در نمی گیرد
در ظاهر اگر مالک دینار نگشتیم (کسی که به همین نام بوده)
فشاند آن زلف چون عنبر به رخ یعنی پریشانی
به که قلب دشمنان هم بشکنی گر می توانی
فرصت ما نیز یاری بیش نیست
شاهد آن روضه ی فیروزه فام
هم به مژگانَت بروب آن خاکِ در، گفتم به چشم!

ما انسان ها همچون خارپشتانی هستیم که برای گرم شدن به یکدیگر می چسبند!
« شوپنهاور »

تضاد و تناقض

☹️
↓
آقای الف

😊
↓
خانم ب

تضاد (طباق - مطابقه) آوردن دو واژه با دو مفهوم و معنای مخالف هم

انواع تضاد:
 — ظاهری (لفظی): سفید ←
 — باطنی (معنایی): مگس ←
 دوست ←
 کوتاه ←
 شب بو ←
 قهوه خانه ←

تضاد ظاهری: شامل دو واژه ی ذاتا متضاد می شود، به طوری که با شنیدن یه واژه بلافاصله بتوانیم متضاد آن را بگوییم.

تضاد باطنی: شامل دو واژه می شود که ظاهرا با هم تضاد ندارند اما شاعر آن دو را به گونه ای روبروی هم قرار می دهد که نقطه ی مقابل هم باشند.

مگسا عرصه ی سیمرخ نه جولانگه توست

لای این شب بو ها / پای آن کاج بلند

گرچه بیرون تیره بود و سرد هم چون ترس

قهوه خانه گرم و روشن بود هم چون شرم

نکته 1) برخی تضاد ها تناسب نیز دارند:

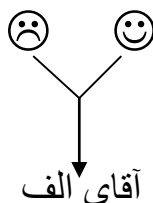
— از نفیرم مرد و زن نالیده اند - فکر معقول بفرما گل بی خار کجاست

نکته 2) در تضاد ظاهری فعل با فعل تضاد برقرار می کند ، اسم با اسم و صفت با صفت.

همه بیشی تو بگاهی همه کمی تو فزایی

Paradox

تناقض (متناقض نما) جمع شدن 2 مفهوم متضاد در یک چیز و یک شخص یا نسبت دادن 2 واژه یا حالت متضاد به شخص یا چیز.



میان خنده می گریم!

راه یابی به تناقض

1) دو واژه ی متضاد ظاهری که میانشان کسره (ـِ) آمده باشد: دولت فقر - ارتفاع پست - صدای سکوت - رندان پارسا

2) دو واژه با مفهوم یکسان که میانشان (بی - نا - لا) آمده باشد: برگ بی برگ - مرد نامرد - مذهب لا مذهب

3) دو واژه ی یکسان با معنای یکسان که دومی اولی را نقض کند: بر بساطی که بساطی نیست

4) دو واژه یا مفهوم متضاد که بر هم حمل یا به یکدیگر اسناد داده شوند: سرچشمه ی نور، شب است.

5) دو عمل متضاد که هم زمان از یک شخص یا یک چیز سربزند: با پرچم سفید دم از جنگ می زنم

6) خواستن عملی متضاد با ذات یک چیز: کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

☑ تست: در همه ی ابیات به جز بیت متناقض نما وجود دارد. (75 %)

- (1) من که دارم در گدایی گنج سلطانی به دست کی طمع در گردش گردون دون پرور کنم
(2) بازار گل فروش ندارد غم کساد یعنی رواج گریه ی ما کم نمی شود
(3) ما هیچ متاعان خجل از قدر رواجیم در کشور ما رونق بازار کسادی است
(4) با سر زلف تو مجموع پریشانی دل کو مجالی که یکایک همه تقریر کنم

نکته: برخی از تناقض ها تضاد هم دارند؛ اما برخی فقط تناقض هستند(رابطه ی عموم و خصوص من وجه):

- همچو نی زهری و تریاقی که دید تضاد تناقض
این ساز شکسته اش خوش آهنگ تر است تضاد تناقض
پایان شب سیه سپید است تضاد تناقض
وسعت ملک لا مکان بینی تضاد تناقض
عشق را دریای غم غمناک نیست تضاد تناقض
دولت فقر تضاد تناقض
ازین باد ار مدد خواهی چراغ دل برافروزی تضاد تناقض

سادگی نهایت پیچیدگی است! « لئوناردو داوینچی »

حس آمیزی

حس آمیزی یعنی آمیختن مصادیق حواس

مصادیق حواس پنج گانه:

بساوایی: خشک، سخت، زبر، لطیف، گرم، داغ و ...

بینایی: رنگ ها، نور، تاریکی، تیرگی، تصاویر و ...

شنوایی: آهنگ، سخن، سکوت، صدا و ...

چشایی: شیرین، تلخ، شور، چشیدن، طعم و ..

بوایی: عطر، رایحه، بو، بوییدن و ...

مصادیق حواس معنوی و امور انتزاعی : دعا، مناجات، عشق، شهادت، مرگ، خوشبختی، زندگی، دوستی، عقل، گناه، شعر...

دیدم که گفت ← بینایی+شنوایی عقل سرخ ← انتزاعی+بینایی سلام گرم ← شنوایی+بساوایی
مزه ی خوشبختی ← چشایی+معنوی آواز مخملین ← شنوایی+بساوایی شعر عنبرین ← انتزاعی+بوایی
اخلاق نرم ← انتزاعی+بساوایی عطر تیرگی ← بوایی+بینایی عشق شیرین ← معنوی+چشایی

☑ نمونه تست: در همه ی گزینه ها به جز آرایه ی حس آمیزی وجود دارد. (30 %)

1) بوی دهن تو از چمن می شنوم رنگ تو ز لاله و سمن می شنوم

2) به ترانه های شیرین به بهانه های رنگین بکشید سوی خانه مه خوب خوش لقا را

3) هیچ جوینده ندانست که جای تو کجاست آخر ای خانه برانداز سرای تو کجاست

4) شیرین تر از آنی به شکر خنده که گویند ای خسرو خوبان تو که شیرین زمانی

رغز اغراق

اغراق زیاد روی در یک کار، ویژگی یا رفتار را گویند که به دو صورت می آید:

1) بسیار بزرگ جلوه دادن چیز های کوچک: اگر رنگ از رخ گل می پرد بیدار می گردم!

2) بسیار کوچک جلوه دادن چیزهای بزرگ: خورشید شعله ای ست که در آسمان گرفت

☞ راه یابی به اغراق

در چه ویژگی یا عدد یا عمل یا حالت زیاده روی شده است؟

گر برگ گل سرخ کنی پیرهنش را از نازکی آزار رساند بدنش را (زیاده روی در لطافت)

با ساربان بگویند احوال آب چشم تا بر شتر نبندد محمل به روز باران (زیاده روی در اشک)

هزار بادیه سهل است با وجود تو رفتن (زیاده روی در پیمودن راه) نبندد مرا دست چرخ بلند (زیاده روی در نیرو)

☑ نمونه تست: در کدام بیت آرایه ی اغراق نداریم؟ (70 %)

1) ملک جمشید ندارم که ز تو بوسه خرم اینک اینک من و دل گر به دلی خرسندی

2) یک ره ز لب دجله منزل به مداین کن وز دیده دوم دجله بر خاک مداین ران

3) به بار گاه تو چون باد را نباشد بار کی اتفاق مجال سلام ما افتد

4) هر بزرگی که به فضل و به هنر گشت بزرگ نشود خرد به بد گفتن بهمان و فلان

روزی که قرار بشود پشدر در کوچه ی درچه یک سفر کند و ادبیات (کتاب) در واگن کالا،
دخول دنیا آمده است!
صدسال تنهایی - مارکز

مراعات نظیر و تناسب

مراعات نظیر و تناسب: زیرمجموعه های هر گروه که دارای ویژگی های مشترکند، رابطه ی مراعات نظیر دارند.



تیر از کمان چو رفت نیاید به شست باز ...

نمونه هایی از مراعات نظیر:

- گروه گل ها: سوسن، نسرین، ارغوان، شقایق، نرگس، سمن، لاله، چمن ...
- عناصر چهارگانه: آب، باد، خاک و آتش
- طالع بینی: اختر، ستاره، کوکب، هور، ماه، منجم، طالع، بخت، سعد، نحس و...
- شطرنج: پیاده، رخ، اسب، فیل، فرزین، بیلق، عرصه، مات، کیش و ...
- می گساری: می، مست، خُمار، خَمَار، باده، دُرد، جام، پیمانته، پیاله، قرابه، قدح، خُم، سبو، صراحی، نوشیدن، کشیدن، ساقی، دور...
- موسیقی: زُهره، مطرب، نی، چنگ، عود، دف، قانون، رباب، بربط، ره، پرده، زدن، گوشه، ردیف، شکسته، شور، شهناز، همایون...

تناسب: خود گونه ای مراعات نظیر است و به طور دقیق تر مراعات نظیری است که 2 واژه بیشتر ندارد:

(گاهی نام مراعات نظیر و تناسب به جای هم به کار می رود که اهمیت چندانی ندارد!)

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کشته ی خویش آمد و هنگام درو

کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت یا رب از مادر گیتی به چه طالع زادم

نکته: برخی مراعات نظیر ها با هم تضاد نیز دارند:

سبز و زرد / گل و خار / مرد و زن / شب و روز / سر و پا /...

تضمین و تلمیح

تضمین آوردن خود آیه، حدیث، شعر، یا نوشته ای از شخصی دیگر را گویند:

خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی دهیم کز نسیمش (حافظ) «بوی جوی مولیان آید همی» (رودکی)

👈 برای تضمین نیازی به آوردن کامل متن تضمین شده نیست؛ آوردن بخشی از کلام (بدون تغییر) نیز تضمین است:

چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت شیوه ی جنات تجری تحتها الانهار داشت

تضمین آشکار: گاهی شاعری که می خواهد از کسی تضمین کند، نام شاعر دیگر را پیش از آوردن شعرش بیان می کند؛ در این حالت بییتی که نام شاعر در آن گفته شده تلمیح و بیت بعد که شعر آن شاعر نامبرده است تضمین دارد:

سعدی ← چه فوش گفت فردوسی پاکزاد که رحمت بر آن تربت پاک باره؛ آرایه ←

فردوسی ← «مبازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است» آرایه ←

شهریار ← چه زخم پو نای هر دم ز نوای شوق او دم که لسان غیب فوشتر بنوازد این نوا را؛ آرایه ←

حافظ ← «همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی به پیام آشنایی بنوازد آشنا را» آرایه ←

تلمیح در لغت یعنی به گوشه ی چشم اشاره کردن و در اصطلاح آوردن واژه یا واژه هایی است که خواننده را به یاد

داستان، آیه، حدیث، رویدادی تاریخی، باوری اجتماعی، شعر شاعری دیگر و ضرب المثل ببیندازد.

بگفتا دوری از مه نیست درخور بگفت آشفته از مه دور بهتر

(تلمیح به یکی از خرافات قدیمیان: دیوانه اگر به ماه خیره شود دیوانه تر می شود!)

👉 **راه یابی به تلمیح**

- 1- نام اشخاص معروف (به جز تخلص خود شاعر یا نویسنده): پادشاهان، پیامبران، عشاق، ثروتمندان و ...
 - 2- نام شخصیت های افسانه ای و مذهبی اعم از انسان و حیوان: سیمرغ، زال، دیو سپید، هدهد، رستم و ...
 - 3- اشاره به مفهوم آیات، احادیث و باورهای مذهبی، یا آوردن یکی دو کلمه از متون یاد شده. (در حد کتاب درسی)
 - 4- اشاره به داستان ها و رویداد های مشهور. (در حد کتاب درسی)
 - 5- اشاره به ضرب المثل ها و باورهای اجتماعی، خرافی و ...
- نکته:** واژه های (خسرو، شیرین، شکر، مصطفی و مجتبی) اگر تنها در معنای لغوی خود به کار روند تلمیح ندارند!
- چو خسرو شدی بندگی را بکوش - قافله سالار ما فخر جهان مصطفاست

نمونه هایی از تلمیحات رایج

- | | |
|--|---|
| ای هدهد صبا به سبا می فرستمت | بنگر که از کجا به کجا می فرستمت (اشاره به ← عشق سلیمان و بلقیس) |
| دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند | واندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند (اشاره به ← عمر جاودان خضر) |
| آن قصر که جمشید دراو جام گرفت | آهو بچه کرد و روبه آرام گرفت (اشاره به ← زوال حکومت جمشید) |
| همه ببیسی تو بکاهی همه کمی تو فزایی | (اشاره به ← تعز من تشاء و تذلل من تشاء) |
| آسمان بار امانت نتوانست کشید | قرعه ی کار به نام من دیوانه زدند (اشاره به ← انا عرضنا الامانة ...) |
| که گر عرشی به فرش آبی و گر ماهی به چاه افتی | (اشاره به ← ماه نخشب) |
| بر آن شانه که پیامبر پای نهاد کودکان را نشاندی | (اشاره به ← بت شکستن امام علی و پیغمبر) |
| آب چه دانست که او گوهر گوینده شود | خاک چه دانست که او غمزه ی غمازه شود (اشاره به ← آفرینش از گل) |

لف و نشر

- لف و نشر:** آوردن دو یا چند واژه در بخشی از جمله: (لف) + آوردن توضیحی مرتبط با آن ها در بخش دیگر: (نشر)
- | | |
|---------------------------|------------------------------|
| برید و درید و شکست و ببست | یلان را سر و سینه و پا و دست |
| فرو رفت و بر رفت روز نبرد | به ماهی نم خون و بر ماه گرد |

اگر نشر ها به ترتیب لف ها باشند، لف و نشر مرتب و اگر به ترتیب نباشند، لف و نشر مشوش نام دارد.

- چنگی حزین و جامی، بنواز یا بگردان ()
 - آن نه زلف است و بناگوش که روز است و شب است ()
 - در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود کاین شاهد بازاری وان پرده نشین باشد ()
- نکته:** هر درنگ میان- مصراعی و یا قرینه ی هم واقع شدن چند واژه با او عطف در دو مصراع لزوما نشان دهنده ی

لف و نشر نیست زیرا بخش دوم حتما باید بخش اول را توضیح دهد یا با آن تناسب داشته باشد:

این قافله بر قافله، پویان سوی آن مرحله
چون بر نمی گردد سرت؟ چون دل نمی جوشد تو را؟
عشق و سودا و هوس در سر بماند
صبر و آرام و قرار از دست رفت

نکته: هر تشبیه مرکب یک لف نشر نیز هست؛ مثبه ها لف و مثبه به ها نشر هستند.

آن قطره ی باران که برافتد به گل سرخ
چون اشک عروسی است بر افتاده به رخسار

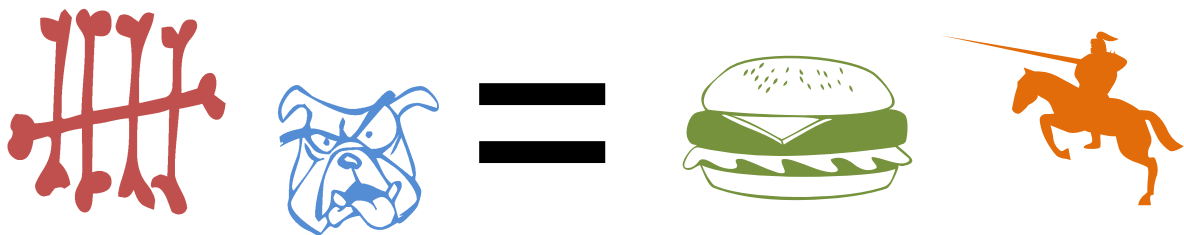
تست: در کدام گزینه لف و نشر به کار نرفته است؟ (75 %)

- | | |
|---|---------------------------------------|
| 1) سایه ی معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد | ما بدو محتاج بودیم او به ما مشتاق بود |
| 2) نظم و لفظش چو گوهر منظوم | نثر و خطش چو دُر منثور است |
| 3) دل و کشورت جمع و معمور باد | ز ملک پراکندگی دور باد |
| 4) ای که با زلف و رخ یار گذاری شب و روز | فرصتت باد که خوش صبحی و شامی داری |

اسلوب معادله و حسن تعلیل

اسلوب معادله: آوردن مثال(ضرب المثل) برای یک موضوع

به لقمه دشمن خونخوار مهربان نشود
به استخوان سگ دیوانه اکتفا نکند



مصراع اول ←

مصراع دوم ←

7 شرط کلیدی برای اسلوب معادله:

- 1) هر دو مصراع از نظر دستوری از هم مستقل باشند، نه در ادامه ی هم. (بتوان در پایان هر دو نقطه گذاشت)
- 2) عناصر به کار رفته در دو مصراع با هم متفاوت باشند.
- 3) بتوان برای عناصر هر مصراع مصداقی در مصراع دیگر یافت.
- 4) معمولاً یکی از 2 مصراع جدی تر و معقول است و پیام دارد و دیگری غیر جدی، محسوس شبیه ضرب المثل است.
- 5) بتوان میان دو مصراع مساوی (یا همانطور که) گذاشت.
- 6) بتوان جای دو مصراع را عوض کرد بی آنکه معنای بیت عوض شود.
- 7) در اواخر مصراع اول یا ابتدای مصراع دوم حروف ربط در معنای زیرا نباشد (که- چون- زان رو- چو- تا ...)

عشق چون آید برد هوش دل فرزانه را

دزد دانا می کشد اول چراغ خانه را

مصراع اول ←

مصراع دوم ←

☑ نمونه تست: در کدام گزینه اسلوب معادله وجود ندارد؟ (70 %)

- | | |
|---|--|
| 1) خاکساران از بلای آسمانی ایمنند | ماهی زیر زمین را کس نمی آرد به دام |
| 2) علاج زخم دل از گریه کی ممکن بود بیدل | به شبنم بخیه نتوان کرد چاک دامن گل را |
| 3) به استقبال جانان عاشق دیوانه می آید | به هر جا شمع روشن می شود پروانه می آید |
| 4) جان می دهم نهفته که دل پی نمی برد | خون می خورم چنان که لبم تر نمی شود |

☑ لزومی ندارد همیشه مصراع اول پیام باشد و مصراع دوم مثال؛ برعکس این حالت هم ممکن است:

فکر شنبه تلخ دارد جمعه ی اطفال را (مثال) عشرت امروز بی اندیشه ی فردا خوش است (پیام)

☑ می تواند هر دو مصراع مثالی (ضرب المثلی) برای دیگری باشد و هیچ کدام پیام مستقیم نباشند:

دستی که ریزشی نکند شاخ بی بر است (مثال) نخلی که میوه ای ندهد خشک بهتر است (مثال)

☞ **راه یابی به اسلوب معادله**

مصراع مستقل موضوع + همانطور که + مصراع مستقل مثال = اسلوب معادله

منظور از مستقل، استقلال دستوری و محتوایی دو مصراع از هم دیگر است به طوری که در نگاه اول به نظر بی ربط بیایند!

عیب پاکان زود بر مردم هویدا می شود موی اندر شیر خالص زود پیدا می شود

☑ نمونه تست: در همه ی ابیات به جز بیت اسلوب معادله وجود دارد. (75 %) (سراسری 89 زبان)

- | | |
|--|--------------------------------------|
| 1) شراب گرد کدورت نبرد از دل ما | چو دانه سوخته باشد چه از سحاب آید |
| 2) دو منزلند دل و دیده، هر دو خانه ی تو | چه حاجت است که من گویمت کجا بنشین |
| 3) در خزان از عندلیبان بانگ افسوسی نخاست | چون ورق برگشت چشم یاری از یاران مدار |
| 4) دیده بستن ز جهان فیض و گشایش دارد | چون گدا کور شود برگ و نوایی ببند |

حسن تعلیل آوردن دلیلی شاعرانه و خیالی (بی ربط!) برای یک پدیده (ی خیالی یا واقعی)

باران همه بر جای عرق می چکد از ابر پیداست که از روی لطیف تو حیا کرد



حسن تعلیل یک جور پرسش و پاسخ درونی و غیر مستقیم است که گاهی نیز مستقیماً مطرح می شود:

به سرو گفت کسی میوه ای نمی آری؟ جواب داد که آزادگان تهی دستند

راهِ یابی به حسن تعلیل

الف) چرا + یک پدیده ی طبیعی یا خیالی ب) زیرا (به خاطر) + یک دلیل بی ربط

خمیده پشت از آن گشتند پیران جهان دیده که اندر خاک می جویند ایام جوانی را

لُپس از گذاشتن (چرا و زیرا) اگر جمله ها نیاز به ویرایش داشتند آن ها را ویرایش می کنیم:

هزار پیرهن از شوق می کند پاره به گوش غنچه چو بانگ هزار می آید

پرسش و پاسخ (چرا و زیرا) جای ثابتی ندارند و حتی ممکن است هر دو در یک مصراع باشند.

تمرین: (پرسش و پاسخ) و (پدیده و علت) را در بیت های زیر بیابید:

..... دلم خانه ی مهر یار است و بس از آن می نگنجد در آن کین کس

پدیده: علت:

..... بنالد جامه چون از هم بدری بگرید رز چو شاخ او

ببری

پدیده: علت:

به صدق کوش که خورشید زاید از نفست که از دروغ سیه روی گشت صبح نخست

پدیده: علت:

..... رسم بد عهدی ایام چو دید ابر بهار گریه اش بر سمن و سنبل و نسرین آمد

پدیده: علت:

..... آن نه شبنم بود ایام لیالی هر صباح آسمان شب تا سحر بر حال مجنون می گریست

پدیده: علت:

..... گر پر از لاله ی سیراب بود دامن کوه مرو از راه که آن خون دل فرهاد است

پدیده: علت:

..... از مه او مه شکافت دیدن او برنتافت ماه چنان بخت یافت او که کمینه گداست

پدیده: علت:

ت حروف ربط که معنای (زیرا و برای آن که) می دهند مانند (تا، چون ، که ، زان رو، از آن ...) در ابتدا یا وسط یک

مصراع باید توجه ما را نسبت به احتمال حسن تعلیل بیشتر جلب کند:

تا درد و ورم فرو نشیند کافور بر آن ضماد کردند

از آن مرد دانا دهان دوخته است که بیند که شمع از زبان سوخته است

نمونه تست: در کدام بیت حسن تعلیل نیست؟ (75 %)

- | | |
|---------------------------------------|-------------------------------------|
| 1) در این چمن که ز پیری خمیده شد کمرم | ز شاخ های بقا بعد ازین چه بهره برم؟ |
| 2) عجب نیست از خاک اگر گل شکفت | که چندین گل اندام در خاک خفت |
| 3) خورشید فروزنده شبی پرده نشین شد | کامد به در از پرده مه چارده تو |
| 4) تا نه تاریک بود سایه ی انبوه درخت | زیر هر برگ چراغی بنهد از گلنار |

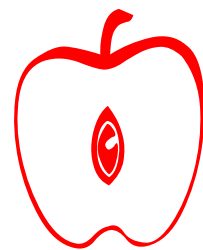
مثل سیب سرخ قصه ها
عشق را از میان دو نیمه می کنیم

نیمه ای از آن برای تو
نیمه ی دگر برای من

بعد ، نیمه ها هم از وسط دو پاره می شوند

پاره ای از آن برای روح
پاره ی دگر برای تن

« حسین منروی »



برای نبرد با تاریکی تیغ بر نمی کشم؛ چراغی بر می افروزم.

زرتشت



دستور زبان پیشرفته

داریوش راوش

قواعد ترکیب

- قواعد واجی: پرهیز از نادرست قرار گرفتن واج ها در کنار هم ← وبپ، کگک، شچجد ...
- قواعد هم نشینی: پرهیز از نادرست قرار گرفتن واژه های یک گروه ← تاریک کوچه ، جفت کفش دو، مهاجر مردم آن ...
- قواعد نحوی: پرهیز از نادرست بودن ساختار جمله ← من هر ماه با حمید به سینما می رویم. رفتارم از منش شما متفاوت است.
- قواعد معنایی: پرهیز از به کار بردن جمله های بی معنا ← شب را با چشم خاموش کردم. پرنده ها را گره بزن به دیوار لال اتاق.
- قواعد اعداد بردی: پرهیز از به کار بردن جملات بی ربط ← نتیجه ی فوتبال چی شد؟ پسر شد! خدا رحمتش کند!

تمرین: در هر عبارت کدام یک از قواعد ترکیب رعایت نشده است؟

- (الف) داغ چای فنجان دو (ب) وبپ، شچجد
(ج) دست هایم را در باغچه می کارم. (د) لشگر حمله کردند.
(ه) روزی چند ساعت مطالعه داری؟ خانه ی ما شلوغ است.

تست: در جمله ی «چوپانان آسمان آبی را رسانیدند» کدام یک از قواعد ترکیب زبان رعایت نشده است؟ (30%) (سنجش 88)

- 1) قواعد واجی 2) قواعد نحوی 3) قواعد معنایی 4) قواعد کاربردی

تست: قاعده ی رعایت نشده در کدام گزینه با دیگر گزینه ها متفاوت است؟ (80%)

- 1) نمی توان حرف تلخ هایتان را فراموش کرد.
2) نمی توانم حرف های تلختان را فراموش کرد.
3) نمی توان حرف های تان تلخ را فراموش کرد.
4) نمی توان حرفتان تلخ ها را فراموش کرد.

تست: شعر و ضرب المثل « خانه ام ابری است » و « آدم باید جایی جیک جیک کند که بلبل نباشد » به ترتیب

به کدام یک از قواعد ترکیب نزدیکی دارد؟ (70%)

- 1) نحوی، کاربردی 2) کاربردی، نحوی 3) معنایی، نحوی 4) معنایی، کاربردی

جمله ی ناقص و جمله ی مستقل

انواع جمله ناقص : معنای کامل و روشنی ندارد: تا تو نیایی

مستقل : معنای کامل و روشنی دارد ساده (1 فعل): من شام نمی خورم.

مرکب (بیش از 1 فعل): تا تو نیایی من شام نمی خورم.



جملات وابسته : این جمله ها با پیوند های وابسته ساز (حروف ربط) ساخته می شوند که عبارتند از:

که، تا، چون، زیرا، به خاطر اینکه، اگر، چنانچه، به شرط اینکه، با اینکه، تا اینکه، همین که، گرچه، زان رو، از آن، وقتی، وقتی که، هرگاه، آن گاه، مگر اینکه، همانطور که، چنان که، هم چنان که، درحالی که و ...

□ جمله یا جمله هایی که این پیوندها را به خود می گیرد جمله ی پیرو (وابسته) و جمله ای که این پیوند را ندارد جمله ی پایه (هسته) نام دارد.

□ هیچ یک از جمله های پایه و پیرو مستقل نیستند بلکه بر روی هم یک جمله ی مستقل را می سازند.

گرچه سر در پی سایه ی پرنده ای گذاشته بود که از آسمان می گذشت!

ابر نازا وقتی چشمش به رود افتاد اشک در چشمش حلقه زد.

آدم تشنه وصیت کرد در سراب به خاکش بسپارند.

نهال گفت عاشق تک درختی هستم که از جنگل تقاضای پناهندگی می کند! (بالا رفتن درخت از گریه: پرویز شاپور)



جملات هم پایه: 2 یا چند جمله که با پیوندهای هم پایه ساز، هم پایه شده اند. این پیوند ها عبارتند از:

(1) و، یا، اما، ولی، ولیکن، بلکه (2) هم... هم...، چه... چه...، یا... یا...، خواه... خواه...، نه تنها... بلکه...

چند جمله و از چه نوع جمله ها با هم همپایه شده اند؟

فرصت کوتاه بود و سفر جانکاه، اما یگانه بود و هیچ کم نداشت. جمله ی
سکوت و فریاد آن چنان با هم تصادف کردند که فریاد سکوت کرد و سکوت فریاد کشید. جمله ی

نکته: هرگاه در ابتدا یا در میان دو جمله هیچ حرف ربط یا عطفی وجود نداشته باشد، برای آزمایش، (و) یا (که / تا) را جایگزین می کنیم. هر کدام که معنا داد، نوع ارتباط 2 جمله مشخص می شود:

سال ها پیش نوعروسی سپید پوش در این دریای تیره غرق شده بود و ما هر شب کنار ساحل جمع می شدیم ساز می نواختیم و آواز می خواندیم کمی دلمان از سنگینی آن خاطره رها شود.
بدیهی است ترجمه، برگردانی از یک زبان به زبان دیگر نیست که تنها به معنی واژه ها اکتفا کرده مفهوم را کنار بنهد.

تمرین: جملات هسته، وابسته و مستقل را نشان دهید.

بومیان کلمبیا اگر گرگی را بکشند، لاشه اش را بر سفره ای قرار می دهند و قلب حیوان را در می آورند و هرکس که در کشتن حیوان شرکت کرده است باید چهار لقمه از آن بخورد و سپس بر سر جنازه ضجه می زنند و می گویند: «ای وای گرگ! دوست بزرگ ما!» و آن گاه لاشه اش را در سفره ای می پیچند و به همراه کمان یا تفنگی که گرگ با آن کشته شده است دفن می کنند.

فرد بومی نام کوچک خود را نه تنها لقب و نشان بلکه عضو مشخصی از خود، همچون چشم و دندان هایش می داند و معتقد است همچنان که زخمی شدن جزئی از بدنش به او گزند می رساند، رفتار بدخواهانه با اسم او نیز مسلماً موجب آسیب دیدنش می شود.

درباره ی زنی که تجسم الهه بود و مردی او را قربانی می کرد که خود نیز لباس و صورتک آن الهه را بر تن داشت و بلافاصله پس از قربانی کردن زن، سر خون چکان او را به دست می گرفت و می رقصید، چه می توانیم گفت؟

(با اندکی تغییر و تلخیص برگزیده از کتاب ماندگار شاخه ی زرین: پژوهشی در جادو و دین- جیمز جرج فریزر)

تست: در عبارت « ژاک لکان با قاطعیتی که از تجربیات بالینی خود به دست آورده بود نشان داد آرزومندی

تنها در حیطه ی قانون، محدودیت و ممنوعیت است که جنبه ی وجودی به خود گرفته تجلی می یابد.» چند جمله ی

مستقل هست؟ (% 80) (از کتاب فروید و لکان)

یک (1) دو (2) سه (3) چهار (4)

☑ تست: عبارت « علت این که می گویند در عالم عشق هیچ نکته ی آموختنی وجود ندارد این است که مردم

گمان می کنند مشکل عشق مشکل فقدان معشوق است نه مشکل استعداد! » چند جمله ی مستقل دارد؟ (90%)

(برگزیده از کتاب هنر عشق ورزیدن: اریک فروم)

(1) یک (2) دو (3) سه (4) چهار

☑ تست: در عبارت « به باور اریک فروم آرزوی شخص این نبوده و نیست که به آغوش گرم مادر بازگردد، بلکه

می خواهد به زهدان او که همه ی هستی آدمی را در بر می گیرد و در خود پنهان می سازد پناه ببرد.» به ترتیب

چند جمله ی پایه و چند جمله ی پیرو وجود دارد؟ (110%)

(برگزیده از کتاب هنر عشق ورزیدن: اریک فروم)

(1) دو پایه ، سه پیرو (2) سه پایه ، سه پیرو (3) دو پایه ، چهار پیرو (4) سه پایه ، چهار پیرو

☑ تست: در عبارت زیر جمله ی هسته کدام است؟ (90%)

(هفدهمین المپیاد ادبی)

اگر کسی از ما بپرسد : «امروز به کجا می روی؟» و ما در پاسخ بگوییم: « شیشه شکستی است.» قواعد کاربردی زبان را زیر پا گذاشته ایم.

(1) جمله ی دوم (2) جمله ی سوم (3) جمله ی چهارم (4) جمله ی پنجم

☑ تست: در عبارت « شخص دیوانه یا کسی که خواب می بیند، به هیچ وجه نمی تواند از دنیای خارج از خودش

تصوری عینی داشته باشد؛ ولی همه ی ما کم یا بیش دیوانه ایم یا خوابیم، همه ی ما تصویری غیر عینی از دنیا

داریم که در نتیجه ی خوددرفیفتگی ما آشفته و تحریف شده است.» چند جمله ی مستقل ساده و چند جمله ی مستقل

مرکب هست؟ (100%)

(برگزیده از کتاب هنر عشق ورزیدن: اریک فروم)

(1) یک، دو (2) دو، دو (3) دو، سه (4) سه، سه

☑ تست: در متن زیر به ترتیب چند جمله ی هسته و چند جمله ی وابسته وجود دارد؟ (70%) (سنجش 93)

«برای روشن کردن اصول آدمیت و اخلاقی که در این روزگار باید راهنمای تربیتی ما باشد، لزومی ندارد به کمک

خارجیان متوسل شویم. اگر ایرانی خدمتی به جهان کرده باشد، بیش از همه چیز در روشن کردن اصول آدمیت و

اخلاق است.»

(1) یک، چهار (2) دو، سه (3) سه، دو (4) چهار، یک

گروه فعلی و نوع جمله

«ساختمان فعل»



1- ساده: بن مضارع آن تنها یک تکواژ باشد (تنها یک بخش معنادار داشته باشد)

رفتن ← رو خواهیم نوشت ← نویس گسسته باشد ← گسل داشتیم می رسیدیم ← رس

2- پیشوندی: تکواژ وابسته (بر- در- ور- وا- باز- پس- فرا- فرو) + فعل ساده:

درگرفت ← درگیر فراخواندیم ← فراخوان بازسرود ← باز سرا برافراشتن ← برافراز

□ افزودن تکواژهای اشتقاقی گاهی باعث تغییر معنا می شود و گاهی تنها جنبه ی تأکیدی یا ادبی بیشتر دارد:

✓ تست: در کدام گزینه افزودن پیشوند اشتقاقی منجر به تغییر معنا نشده است؟ (60%)

1) برگزیدن، درنوردیدن 2) وارفتن، درنوشتن 3) فروپاشیدن، باز فرستادن 4) پس گرفتن، فرا گرفتن

✓ تست: ساختمان کدام یک از فعل های زیر را می توان هم ساده و هم پیشوندی دانست؟ (80%)

1) واپس راندن 2) بازفراخواندن 3) باز پس گرفتن 4) دربرگرفتن

3- مرکب: یک یا چند تکواژ آزاد + فعل ساده یا پیشوندی:

دراز کشیدن ← دراز کش نام داشتن ← نام دار طرح کردن ← طرح کن یکه خوردن ← یکه خور

فعل های مرکب را نباید خارج از جمله بررسی کرد زیرا ممکن است فعلی در جمله ای مرکب و در جمله ی دیگر ساده باشد:

آن دهقان فداکار ریز علی خواجه ی نام دارد (فعل: مرکب) چه کسی پیش از تولد خودش نام دارد؟! (فعل: ساده)



نکاتی پند در هر بوندس لیگا اندر حکایت تشفیص فعل مرکب از ساده:

1- نقش پذیری:

او در حالی که با سرعت به خط پایان نزدیک می شد

زمین خورد. نقش ← متمم (به زمین)

توپ از زمین بیرون افتاد. نقش ← قید

پدر دارد غذا می خورد. نقش ← مفعول

دیشب باران گرفت. نقش ← نهاد

2- گسترش پذیری

صفت + (تر / ترین)
اسم + (ی نکره / ها، ان، ات، ... / صفت / مضاف الیه)

پلیس مردم را از صحنه دور کرد.	گسترش ←	ساختمان فعل ←
غرق در افکار گوناگون روی تختم دراز کشیدم.	گسترش ←	ساختمان فعل ←
دیگر با هم حرف نزدیم.	گسترش ←	ساختمان فعل ←
برای اثبات ادعایم سوگند نمی خورم.	گسترش ←	ساختمان فعل ←
محمد بن زکریای رازی الکل را کشف کرد.	گسترش ←	ساختمان فعل ←
به سخنان آموزگارم ایمان آوردم.	گسترش ←	ساختمان فعل ←
جمله های خود را کمی ساده کنید.	گسترش ←	ساختمان فعل ←
راننده ی خواب آلود یک گربه را زیر گرفت.	گسترش ←	ساختمان فعل ←
از رخدادهای آزارنده چشم پوشیدم.	گسترش ←	ساختمان فعل ←
حالا دیگر فعل مرکب را یاد گرفته اید!	گسترش ←	ساختمان فعل ←

تست: در کدام گزینه فعل مرکب می بینید؟ (50 %)

- 1) ناخدای کشتی بادبان ها را بالا برد. (2) آن ها از دشمنان انتقام گرفتند .
3) جلوی پایت را نگاه کن. (4) دین گریزی از دوره ی رنسانس پدید آمد.

نکات فعل مرکب (ویژه المپیاد)

1- اگر تنها راه گسترش فعل، ضمیر متصل باشد، نباید سریع گسترش پذیری را پذیرفت و گفت ساختمان فعل ساده است، بلکه باید به نقشی که آن ضمیر گرفته نگاه کرد.

اگر نقش ضمیر: الف) متمم / مفعول بود ← فعل مرکب ب) مضاف الیه بود ← فعل ساده است

می دانم که پدر دوستش دارد.	نقش ضمیر ← مفعول	فعل ← مرکب
درستی این فرضیه را نشانت می دهم.	نقش ضمیر ← متمم (به تو)	فعل ← مرکب
شاخه گلی دستم داد.	نقش ضمیر ← مضاف الیه	فعل ← ساده
رهایم کن.	نقش ضمیر ← مفعول	فعل ← مرکب

2- پس از گسترش دادن، معنای فعل نباید تغییری کند و اگر تغییر کند گسترش پذیری مورد قبول نیست:

پدر و مادرم در همین خانه ی قدیمی <u>یا گرفتند</u> .	معنای فعل ← بزرگ شدند
گسترش می دهیم ← پای برادرم را گرفتند	معنای ← تغییر کرد
کشتی گیر ایرانی از کشتی گیر روسی <u>یا گرفت</u> .	معنای فعل ← با دست گرفتن پا
گسترش می دهیم ← پای چپش را گرفت	معنا ← تغییر نکرد

3- **فعل مرکب کنایی:** فعل هایی که ساختمان مرکب دارند و معنای ظاهری آن ها منظور گوینده را نمی رساند:

از این کار <u>سر باز بزن</u> .	معنای فعل ← خودداری کردن
با دوستانم خیلی <u>گرم گرفتم</u> .	معنای فعل ← صمیمی شدن
بهتر است <u>کوتاه بیایی</u> .	معنای فعل ← گذشت کردن
مبادا <u>دست از پا خطا کنید</u> .	معنای فعل ← اشتباه کردن
برنامه ها را از <u>سر گرفتند</u> .	معنای فعل ← دوباره شروع کردن

AA 6- اجزای فعل مرکب می توانند با فاصله از هم بیایند (که این نکته در شمارش واژه نیز اهمیت بسیاری دارد):

دست از این کارها بردار. فعل ←	نور این چراغ رو به کاستی نهاد. فعل ←
گوش به این حرف ها نده. فعل ←	ما دست به این سلاح نخواهیم یافت. فعل ←

» فعل مجهول»

فعلی را که انجام دهنده ی آن (= فاعل) مشخص نیست، مجهول گویند. تنها فعل هایی می توانند مجهول شوند که گذرا به مفعول باشند.

روش مجهول کردن

1- مجهول کردن فعل، بیرون جمله:

پرسید ←	می فروخت ←	نمی شناسم ←
فشرده بودیم ←	خواهید شناخت ←	داری می بینی ←
بگسلد ←	بیاموز ←	نوشته ای ←

2- مجهول کردن فعل، در جمله:

الف) حذف نهاد جمله
ب) نهاد قرار دادن مفعول پیشین
ج) ساختن صفت مفعولی از فعل اصلی
د) ساختن فعل کمکی از مصدر (شدن) و هماهنگ کردن زمانش با فعل نخست و هماهنگی شناسه ی آن با نهاد تازه

ما برای او غصه می خوریم ← برای او غصه خورده می شود.

امسال کشاورزان گندم نکاشته اند ← امسال گندم کاشته نشده است.

☑ نکات:

1- اگر نهاد جمله ی مجهول بی جان باشد، شناسه ی فعل کمی معمولاً مفرد می آید (اما این نکته بیشتر شنیداریست)
گوساله هفته ای پنجاه کیلو شیر می خورد. ← هفته ای پنجاه کیلو شیر خورده می شود.
پست چی نامه ها را رساند ← نامه رسانده شد / نامه ها رسانده شدند.

2- فعل های دو وجهی در حالتی که مفعول دارند معلوم، و هنگامی که مفعول ندارند مجهول به شمار می آیند:

باد شاخه را شکست (معلوم) شاخه شکست (مجهول)
دستم برید (مجهول) چاقو دستم را برید (معلوم)

😊 نکات مؤدبانه!!! - برخی از فعل ها برای مجهول شدن به فعل دیگری تبدیل می شوند :

دادن ← یافتن : صادرات غیر نفتی اقتصاد ما را رونق خواهد داد ← اقتصاد ما رونق خواهد یافت. (≠ داده خواهد شد)
کردن ← شدن : قصاب گوسفندان را قربانی کرد ← گوسفندان قربانی شدند. (≠ کرده شدند)
دادن ← خوردن : دشمن ما را شکست نمی دهد ← ما شکست نمی خوریم. (≠ داده نمی شویم)
زدن ← خوردن : ناظم زنگ مدرسه را زده است ← زنگ مدرسه خورده است. (≠ زده شده است)

📌 تمرین: جملات زیر را مجهول کنید:

کارمندان برای رئیس سه نامه نوشته اند.

بچه آب لیوان را ریخت.

فدراسیون ورزشکاران را به مسابقات المپیک نمی فرستد.

استاد درس ها را ارائه کرد



نمودارهای درختی در ساختمان جمله

هر جمله از دو بخش اصلی ساخته می شود: نهاد و گزاره. هسته ی گزاره فعل آن است که از لحاظ شخص و شمار باید با نهاد جمله مطابقت داشته باشد:

پدر نقاشی مرا دید. پدر و مادر نقاشی مرا دیدند. شما نقاشی مرا دیدید.

پس تنها با تغییر در نهاد است که شناسه ی فعل نیز تغییر می کند و تغییر اجزای دیگر جمله تأثیری بر شناسه ندارد:

تو نقاشی مرا دیدی. تو نقاشی های او را دیدی. تو کدام نقاشی مرا دیدی؟



پیدا کردن نهاد:

نهاد اول شخص و دوم شخص (مفرد و جمع) راحت پیدا می شود و معمولاً ما را به اشتباه نمی اندازد زیرا به ترتیب به (من / ما) و (تو / شما) برمی گردد:

ناله های گریه آلود آن روح دردمند و تنها را می شناسم. نهاد پیوسته ← م نهاد جدا ← من (محذوف)

هر گاه فعل جمله سوم شخص بود از روش زیر بهره می گیریم:

(چه چیزی؟ / چه کسی؟) یا (چه چیزهایی؟ / چه کسانی؟) + فعل جمله = نهاد

در هاله ی نور فرد زمل سوخته است. چه چیزی سوخته است؟ زحل (= نهاد)

👉 در جمله های طولانی و شلوغ هنگام پیدا کردن نهاد، متمم ها را که با حرف اضافه می آیند و مفعول را که با نقش نمای (را) می آید کنار بگذارید و بعد سوال فوق را از جمله بپرسید.

هجوم اعراب در پایان دوره ی ساسانی، شاعران وفادار بصری و بیشتر از همه ی آن ها فردوسی را به پوشیده گوئی و جنگی فرهنگی کشاندر.

چه چیزی کشاندر؟ هجوم اعراب (= نهاد)

👉 اگر فعل جمله اسنادی بود ابتدا مسند را مشخص کرده و سپس سوال نهاد را بپرسید. زیرا با سوال (چه چیزی و چه کسی) مسند خودش را زودتر از نهاد نشان می دهد. ضمناً اگر جمله شلوغ بود باز هم خلوتش می کنیم.

ته آن درّه تاریک و ترسناک، برای پروانه ی تازه از پيله بیرون زده، پیرا کردن تکه ای روشنایی، ابتدای تنهایی بود.

چه چیزی + ابتدای تنهایی + بود؟ پیدا کردن تکه ای روشنایی (= نهاد)

👉 تمرین: نهاد جمله های زیر را پیدا کنید.

- در واپسین دم از زندگانیشان برگ ها با چرخشی رنگین رقص کنان خاک را در آغوش می کشند.

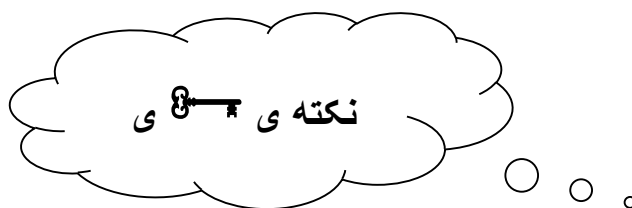
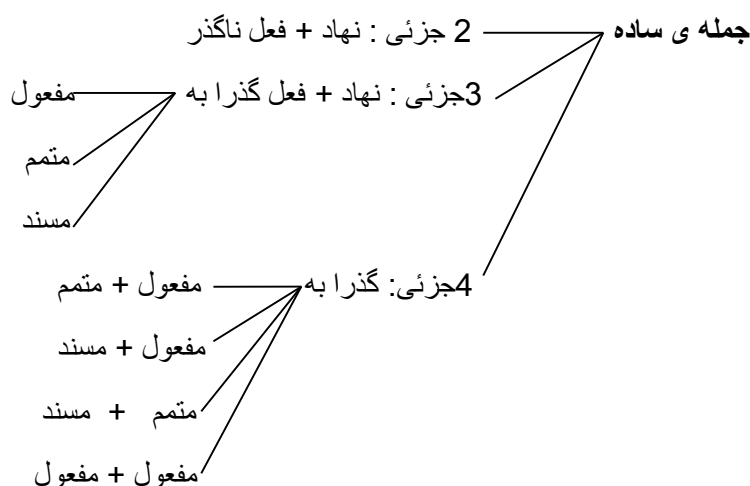
- دل بسته ی سکوتی شدی که هیچ گاه صدایت شکنندگی اش را لمس نکرده بود!

- خانه ای که از شایدها ساختیم بر سر ایکاش ها خراب شد!

✓ تست: در کدام گزینه نهاد درست انتخاب شده است؟ (90%) (داریوش راوش- سراسری امسال!)

- 1- سفالگان را از سر راه خود دور سازید آن گاه همه چیز بکام خواهد بود.
- 2- هنوز مردی را ندیده ام که ارزش های اخلاقی را به اندازه ی زیبایی زنان دوست بدارد!
- 3- عاشق بارانی هستم که بر سراب می بارد
- 4- از ماری که بر دوش ضحاک روییده بود داستان ها ساخته اند.

هیچ کس به اندازه ای که دیگران را توصیف می کند شخصیت واقعی خود را فاش نمی سازد!
«ژان پل ریشت»



«کلید جمله فعل آن است؛ پس برای باز کردن جمله، ابتدا سراغ انتهای جمله، یعنی فعل می رویم!»

1) جمله ی ساده ی 2 جزئی: این جملات با فعل های ناگذر ساخته می شود. اگر در جمله های دو جزئی نقش های دیگری غیر از نهاد و فعل دیدید قید به حساب می آیند و در نمودار درختی وارد نمی شوند.

رفتن- آمدن- خوابیدن- چکیدن- گرییدن- خندیدن- خزیدن- پریدن- جوشیدن- افتادن- ایستادن- بالیدن(رشد کردن)- برخاستن- پلاسیدن- پوسیدن- تابیدن- ترکیدن- خاریدن- جنبیدن- جهیدن- چرخیدن- رقصیدن- خروشیدن- خشکیدن-

درخشیدن- دمیدن(طلوع کردن)- دویدن- روییدن-شکفتن- زیستن- شتافتن- غریدن- گریستن- گندیدن- لنگیدن- لرزیدن- لغزیدن-ماندن- مردن-نالیدن-نشستن- وزیدن- از کار افتادن-از حال رفتن-سپری شدن- برخاستن-درگذشتن-دیر کردن...

فورشید به فوبی ها و بری ها یکسان می تابد. تنها یک قطره از روح فرا به خاک آدم پلکیده است.

2) جمله ی سه جزئی

الف) گذرا به مفعول: (چه چیز را؟ / چه کس را؟) + فعل

آزمودن- بافتن- بستن- بوسیدن- بوییدن- پرستیدن- پوشیدن- تکاندن- تراشیدن- خراشیدن- ستودن- دانستن- شناختن- دوشیدن- داشتن- خواستن- شستن- نهادن- سرودن- فرستادن- کاشتن- فریفتن- ریختن- گستردن- گشودن- مکیدن- نواختن- نگاهتن- لیسیدن- خاریدن- یافتن- گذاشتن- ساختن- پسندیدن- دوختن- راندن- دیدن- کندن- خوردن- برافراشتن- پراکندن- پروردن- پوشیدن- چشیدن- گزیدن- نوشتن ...

همیشه بدون تصمیم قبلی درباره ی لفظه های پیش بینی ناپزیرش شعر می نوشت. (نهاد ← اوی محذوف)

کچ برخی فعل های ناگذر (و حتی گذرا) را با روش زیر می توان گذرا کرد:

بن مضارع + تکواژ سببی(ان) + تکواژ ماضی ساز(د - ید) + تکواژ مصدری(ن): تاب + اند + د + ن: تاباندن

گرییدن ← گری مردن ← میراندن گسستن ← گسلاندن

کشیدن ← کشاندن **نکته:** این فعل با افزودن تکواژ سببی گذری به گذر هایش افزوده نمی شود.

صندلی را به سمت خود کشید = صندلی را به سمت خود کشاندم.

نکته: بعضی فعل ها به روش فوق گذرا نمی شوند و گذرا کردن آن ها به این روش جزء ذخایر زبان است و شاید

بعدها مورد استفاده قرار بگیرد اما فعلا این گونه گذرا کردنشان نادرست است: مانند:

گریختن ← گریزاندن شنیدن ← شنواندن

نکته: چهار فعل زیر نیز به روش بالا گذرا نمی شوند و برای گذرا شدن باید به فعل دیگری تبدیل شوند.

آمدن ← آوردن رفتن ← بردن افتادن ← انداختن ماندن ← گذاشتن

☑ **تست:** افزودن تکواژ سببی (ان) به کدام گزینه یک فعل گذرا به «متمم» را گذرا به «مفعول و متمم» می کند؟ (% 80)

(1) پوشیدن (2) پریدن (3) رنجیدن (4) فهمیدن

ب) جمله ی 3 جزئی گذرا به متمم: فعل جمله + (حرف اضافه ی اختصاصی)

انواع متمم → فعل (اجباری) مخصوص فعل هایی که حرف اضافه ی اختصاصی دارند: از کسی نمی رنجم.

قید (اختیاری) مخصوص فعل هایی که حرف اضافه ی اختصاصی ندارند: آن قطار به یزد رفت.

اسم: مخصوص اسمها و صفاتی که حرف اضافه ی اختصاصی دارند: بچه نیاز به توجه دارد.

متمم های فعلی:

اندیشیدن- بالیدن- نازیدن- برآزیدن- پرداختن- پیوستن- تاختن- برخوردارن- چسبیدن- گرویدن- نگرستن ← به
جنگیدن- درآمیختن- ساختن- ستیزیدن- آمیختن(مخلوط شدن)- کنار آمدن ← با
شوریدن- پا گذاشتن- چربیدن ← بر
پرهیزیدن- ترسیدن- رنجیدن- گذشتن- سرد آوردن- واماندن- یکه خوردن ← از
گنجیدن- درماندن- قرار داشتن ← در

متمم های اسمی (و صفتی) :

احترام ← به	نفرت ← از	مهارت ← در	همراهی/ همکاری ← با	خواهش ← از
نیمی ← از	دقت ← به / در	عشق ← به	تسلط ← بر	علاقه ← به
گفتگو ← با	توقع ← از			

برخی از صفات نیز دارای حرف اضافه ی اختصاصی هستند و می توانند با متمم صفت بیایند:

تهی ← از	خوش بین ← به	هم آهنگ ← با	نگران ← از / برای	زیباتر ← از
ماهر ← در	امیدوار ← به	شرمنده ← از	نیازمند ← به	مخالف ← با
سرشار ← از	جاری ← بر / در			

مثال:

بابک، قهرمان ملی بزرگ و افتخار آفرین ایرانیان، در یک جنبش مردمی به همراهی گروهی از متدیان وفادار و سوگند خورده اش بر مستبدان زمان یعنی ملکام ستمگر عرب شورید.

👉 متمم اسم برای توضیح بیشتر گروه اسمی می آید و می تواند درون هر کدام از گروه های اسمی پنج گانه

بیاید و نام همان گروه را به خود بگیرد(متمم نهاد، متمم متمم...):

تتها نیروی پیش برنده ی انسان امید به آینده است. ← نام متمم اسم

به پدر و مادر خود احترام بگذارید. ← نام متمم اسم

از عشق ورزیدن به انسان بی اساس می ترسم! ← نام متمم اسم

(داریوش راوش- سراسری امسال!)

تست: متمم متمم در کدام گزینه وجود دارد؟ (75%)

1) فرار از زندان جرم را سنگین تر می کند.

2) بر اعضاء خودم بسیار تسلط دارم.

3) تو را از توهین به دیگران باز می دارم.

4) ای ستیزندگان با کتاب آسمانی، دیر نیست به خدا ایمان آورید.

ج) جمله ی 3 جزئی گذرا به مسند: (چه؟ / چگونه؟) + فعل اسنادی = مسند

است- بود- شد- گشت- گردید- به نظر رسیدن- به نظر آمدن- به شمار آمدن / رفتن- محسوب شدن- نام داشتن- نمودن

رهبان مبارزین هندی کاندی نام اوست. که عشق آسان نمود اول... کرسنه ام. شغل پدربت چیست؟



نکات مرگبار

1- اگر فعل هایی که از صرف بودن ساخته می شوند معنی (وجود داشتن) بدهند، دیگر اسنادی نیستند و ناگذرند. و اگر در معنی (قرار داشتن) بیابند گذرا به متمم هستند. با حرف اضافه ی در و پیر.

در گذشته کلی بود به نام «فراموشم مکن». معنا ← (جمله ی ... جزئی)

کتاب روی میز است. معنا ← (جمله ی ... جزئی)

در کویر بیرون از دیوار خانه دیگر هیچ نیست. معنا ← (جمله ی ... جزئی)

پول ها در گاو صندوق هستند. معنا ← (جمله ی ... جزئی)

2- (شدن) اگر در معنی (فرار رسیدن-به عمل آمدن- به بار آمدن-رخ دادن-امکان داشتن) بیاید، ناگذر است و جمله ی دو جزئی می سازد و غی از نهاد به نقش دیگری نیاز ندارد:

توی آن مهمانی خیلی اختفاح شد. (معنی ←) (اول جاده ی پالوس تصادف شده است. (معنی ←)

باز هم وقت رفتن شد. (معنی ←) (کاش می شد راحت تر زندگی کرد. (معنی ←)

در آن نشست گفتگو های بسیاری شد. (معنی ←) (بنگ شد. (معنی ←)

3- فعل های کمکی (است- بود- ام - ای...) را با فعل اسنادی اشتباه نگیرید.

راه تشخیص ←

زن صورتش را در آینه آراسته بود. او زنی آراسته بود.

4- شروع شدن / انجام شدن / آغاز شدن = فعل مرکب و ناگذر هستند. (جمله ی دو جزئی می سازند.)

بنگ جهانی اول در سال 1914 از یک اتفاق کوچک و ساده در مبارستان شروع شد.

5- برخی از مسندها می توانند با حرف اضافه بیابند که در این صورت (متمم جانشین مسند) نام دارند.

قلبش از سنگ بود فصل ها در گردشند اقتصار ما در حال رشد است سردی هوا به خاطر بارندگی است

3- جمله ی 4 جزئی

الف) جمله ی 4 جزئی گذرا به مفعول + مسند : این فعل ها دو سته هستند که هر دسته با افعال خودش مترادف است.

گردانیدن = نمودن = ساختن = کردن...

نامیدن = شمردن = به شمار آوردن = خواندن = دیدن = پنداشتن = شناختن = گرفتن...

اجزای اصلی جمله های زیر مشخص شده اند:

فردت را دست کم بگیر.	در لفظات مساس زنگی درگیری های عاطفی تصمیم گیری را برای انسان دشوار می سازد.
مفعول مسند فعل	نهاد مفعول مسند فعل

ب) جمله ی 4 جزئی گذرا به مفعول + متمم

آموختن(تعلیم دادن)- آویختن(وصل کردن/نصب کردن)-افزودن- آلودن- بخشیدن- پرداختن- پیوستن- سپردن- چسباندن- فروختن- گفتن- دادن- فراخواندن- یاد دادن... ← (را / به)

آموختن(فرآگرفتن)-پرسیدن- ترساندن- خریدن- دزدیدن- ربودن- رهاندن- شنیدن- کاستن- گرفتن... ← (را / از)

اندودن- آمیختن(مخلوط کردن)- سنجیدن- اشتباه گرفتن- آشتی دادن... ← (را / با)

گنجاندن-جای دادن- قرار دادن- چکاندن- گذاشتن- نهادن... ← (را / در)

اجزای اصلی جمله های زیر مشخص شده اند:

دوقلوها را با هم اشتباه می گیرند.	باید هر شب این قطره را با قطره چکان در چشمت بچکانی.
مفعول متمم فعل	مفعول متمم فعل

ج) جمله ی چهار جزئی گذرا به متمم + مسند : (کم کاربردترین ساختمان جمله در زبان فارسی)

گفتن- لقب دادن ← (به / چه)

مردم به تفتی بهان پهلوان لقب دادند.	به او می گویند پوپان دروغگو.
نهاد متمم مسند فعل	متمم فعل مسند

د) جمله ی چهار جزئی گذرا به مفعول + مفعول

دادن- زدن- کردن

برخی فعل های گذرا به مفعول که با تکواژ سببی دوباره گذرا می شوند: پوشاندن- فهماندن- خوردن...

برخی از فعل های گذرا به مفعول و متمم که حرف اضافه ی (به) می گیرند: بخشیدن، یاد دادن و ...

کل ها را آب دادم ماشین را بنزین زدم مستمندان را کمک کنید نیازمندان را لباس بپوشیدند.
 دکتر معاینه ام کرد او شما را درس داده است پرستار بیمار را دارو فورانند آن ها همديگر را کتک زدند!

☑ معمولاً می توان جمله های گذرا به دو مفعول را به جمله ی گذرا به متمم و مفعول تبدیل کرد.

بپه را غذا دادم ←

دیوار را رنگ زدم ←



جملات استثنایی ! (= جمله های ناقصی که پیام دارند اما فعل ندارند !)

1) جملات 1 جزئی بی فعل (شبه جمله / صوت):

الف) سلام- هله- وه- افسوس- آخ - درود- بدرود- به سلامت- به امید دیدار- آفرین- دریغ- چشم- ای داد بیداد ...

ب) منادا: الا- یا- ای- الف ندا + اسم: رفیقا- ای دوست- الا یا ایها الساقی- تازه بهارا

2) جملات 2 جزئی بی فعل: خدانگهدار- سفر بخیر- دو دوتا چهار تا- شب خوش- عید شما مبارک- سیگار ممنوع...

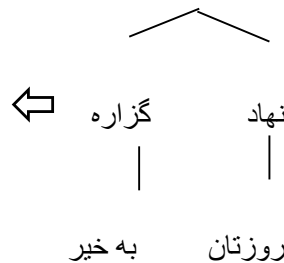
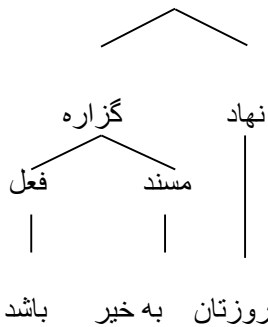
راه تشخیص: می توان به این دسته از جمله ها یک فعل اسنادی افزود و آن ها را به جمله ی سه جزئی

عادی برگرداند:

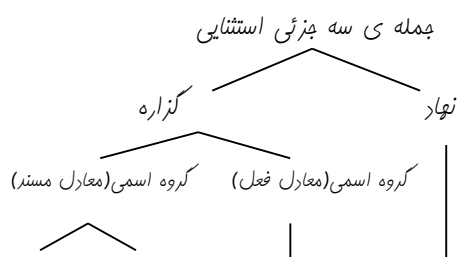
جمله ی ساده 3 جزئی گذرا به مسند

جمله 2 جزئی استثنایی

روزتان به خیر ←



3) جملات 3 جزئی بی فعل: این جمله ها با (یعنی) ساخته می شوند که برای آن ها کار فعل (است) را می کند. بنابراین این معادل جمله ی 3 جزئی گذرا به مسند خواند بود. شعر یعنی زندگی.



زندگی یعنی امید به آینده ای روشن...

نکته ی ریز: یعنی اگر در معنای (است) بیاید جمله ی 3 جزئی استثنایی می سازد، وگرنه می تواند نشان دهنده ی (بدل) باشد:

- هنر یعنی زیبا کردن زشتی ها و این بر هیچ هنرمندی پوشیده نیست. ← یعنی جمله....
- هنر یعنی زیبا کردن زشتی ها وظیفه ی هنرمند است. ← یعنی جمله....
- جهان یعنی این میهمان سرای دو در، میزبان همیشگی ما نیست. ← یعنی جمله....
- جهان یعنی میهمان سرایی دو در، که میزبان همیشگی ما نیست. ← یعنی جمله....

« شمارش جملات » 

1- فعل ها چه برای جمله ای ناقص باشند و چه جمله ای مستقل، یک جمله به شمار می آیند.

2- شبه جمله ها:

الف) صوت خاص: هر جا بیاید ← یک جمله: هله- دریغا- زینهار- هان- هین- دردا- تا- حسرتا- زه- زهی...
 عام: برای بیان حالات عاطفی گوینده به کار می رود؛ در صورتی صوت هستند که در ابتدای جمله ی خودشان بیاند و پس از آن ها درنگ بیاید. و یا به تنهایی بیایند: سلام- آفرین- آخ- آی- افسوس- دریغ...

وقتی پایم به میز فرورد فریاد زدم: آخ! ... جمله این دوچرخه در کوهستان آخ نمی گوید. ... جمله

پا بر سر سبزه تا به خواری ننوی. ... جمله تا رفتنش بینم و گفتنش بشنوم... ... جمله

ب) منادا: چه با ادات ندا بیاید چه بی ادات ندا ← 1 جمله

انسان، هنوز بار امانت به دوش توست ... جمله

3- شناسه های اسنادی (ام- ای- ایم- ایر- اند) ← 1 جمله

من ندانم که کی ام / من فقط می دانم / که تو ای همه ی زندگی ام ... جمله

4- فعل های حذف شده به قرینه ی لفظی یا معنوی:

عشق دریایی کرانه ناپدید کی توان کردن شنا ای هوشمند () ... جمله

دیده ی اهل طمع به نعمت دنیا پر نشود آن چنان که پاه به شبنم () ... جمله

☑ تست: تعداد جملات کدام گزینه بیشتر است؟ (70%)

- | | |
|---------------------------------------|-----|
| روزها گر رفت گو رو باک نیست | 1 |
| تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیست | ... |
| قضا گفت گیر و قدر گفت ده | 2 |
| فلک گفت احسنت و مه گفت زه | ... |
| هان ای دل عبرت بین از دیده عبر کن هان | 3 |
| ایوان مدائن را آئینه ی عبرت دان | ... |
| گفت هان ای محتسب بگذار و رو | 4 |
| از برهنه کی توان بردن گرو | ... |

☑ تست: کدام گزینه در رابطه با متن زیر درست است؟ (110%)

« ناخدا خود را به نزدیک کشتی رسانید و با صدایی رسا فریاد برآورد: ای مسافران، بشتابید و خود را به کشتی برسانید. هرچه دارید بگذارید و بگریزید تا هلاک نشوید و جان به سلامت به در برید. اینجا که جزیره اش انگاشته اید، ماهی بزرگی ست که از دریا برآمده و شن ها و ریگ ها بر او انباشه شده اند و درختان و گیاهان از زمان های دور بر آن روییده اند... »

(هزار و یک شب - حکایت سند باد)

- 1) در این متن چهارده جمله وجود دارد.
- 2) در این متن پنج جمله ی دو جزئی وجود دارد.
- 3) در این متن هفت جمله ی سه جزئی وجود دارد.
- 4) در این متن دو جمله ی چهار جزئی وجود دارد

پیوست- معنای برخی فعل ها

- | | | |
|---------|----------------------------|-----------------|
| کردن | انجام دادن | را |
| گرداندن | چگونه- چه | را / |
| خندیدن | خنده کردن | ناگذر |
| | مسخره کردن | به |
| بالیدن | روییدن | ناگذر |
| | افتخار کردن | به |
| شمردن | شمارش کردن | را |
| | به شمار آوردن | را / چه - چگونه |
| دمیدن | وزیدن / طلوع کردن / روییدن | ناگذر |
| | فوت کردن | به |
| خاریدن | خارش داشتن | ناگذر |
| | خاراندن | را |
| پرداختن | سرگرم بودن | به |
| | دادن | را / به |
| گردیدن | چرخیدن | ناگذر |
| | شدن | چه - چگونه |

یافتن ← پیدا کردن ← را
به شمار آوردن/ دیدن ← را / چه - چگونه

گرداندن ← چرخاندن ← را
ساختن ← را / چه - چگونه

بخشیدن ← عفو کردن ← را
دادن ← را / به

دیدن ← مشاهده کردن ← را
به شمار آوردن ← را / چه - چگونه

پیوستن ← گرویدن ← به
چسباندن/ضمیمه کردن ← را / به

گفتن ← به زبان آوردن ← را
لقب دادن ← به / چه

شناختن ← شناسایی کردن ← را
به شمار آوردن ← را / چه - چگونه

نگریستن ← دیدن ← را
نگاه انداختن ← به

آمدن ← رسیدن ← ناگذر
برازنده بودن ← به

دانستن ← بلد بودن ← را
به شمار آوردن ← را / چه - چگونه

گرفتن ← دریافت کردن/فهمیدن/... ← را
به شمار آوردن ← را / چه - چگونه
مسدود بودن/ اندوهگین بودن ← ناگذر

ساختن ← درست کردن ← را
سازش کردن ← با
گرداندن ← را / چه - چگونه

خواندن ← قرائت کردن ← را
مطابق بودن ← با
نامیدن ← را / چه
فرا خواندن ← را / به

نمودن ← انجام دادن ← را
به نظر رسیدن ← چه - چگونه
گرداندن ← را / چه - چگونه
نشان دادن ← را / به

تدیس اصلی ترین رییشه ی خرافات است. غلبه یافتن بر تدیس آغاز خرد است.

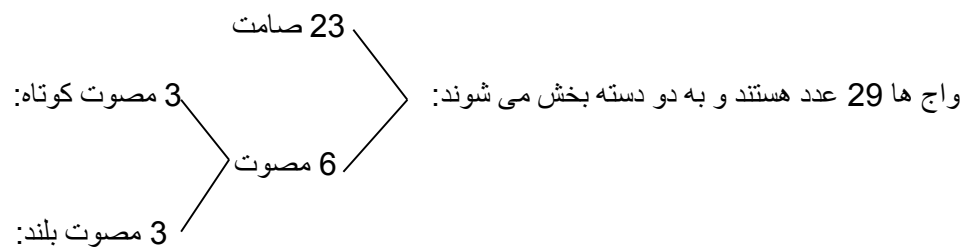
«پرتواند راسل»

واج - تکواژ - واژه

واحد های زبان از کوچک به بزرگ: واج ← تکواژ ← واژه ← گروه ← جمله ← جمله ی مستقل

واج

تعریف: کوچک ترین واحد آوایی زبان که معنا ندارد اما تفاوت معنایی ایجاد می کند.



تفاوت واج با حروف الفبا: 1- تعداد: الفبا ← 33 تا واج ← 29 تا
 2- هر واج و هر حرف لزوماً با هم متناظر نیستند.
 3- واج: شکل آوایی حروف الفبا: صورت نوشتاری

نکات مصوت

1- در شمارش واج صورت آوایی واژه ها ملاک است نه شکل مکتوب آن ها.

2- (واو) معدوله در شمارش واج حذف می شود: خواهر = خاھر ← 5 واج

3- (های) بیان حرکت نماینده ی مصوت (ـِ) است: خانه = خان ← 4 واج

راه تشخیص های بیان حرکت:

4- میانوند (و) در واژه های مشتق - مرکب مصوت (ـِ) می باشد، نه صامت+مصوت: گیر و دار =

راه تشخیص میانوند ِ

5- تعداد هجا = تعداد مصوت ها

نکات صامت

- 1- هیچ واژه ای در زبان فارسی با مصوت شروع نمی شود. هیچ هجایی هم با مصوت شروع نمی شود.
 آرام ← ا / ا / ر / ا / م ابرو ← ا / ب / ر / و
- 2- پایه های همزه به همراه خود همزه یک واج بیشتر نیستند و جداگانه شمرده نمی شوند:
 مأمن ← م / ا / م / ا / ن مؤمن ← م / ا / م / ا / ن تالؤلؤل ← ت / ا / ل / ا / ل / ا / ل / ا / ل / ا / ل
- 3- تشدید: بر روی هر صامتی بیاید 2 واج به شمار می رود:
 واقعیت ← و / ا / ق / ع + ی / ی + ی / ی + ت
- 4- تمام حروفی که شکل مکتوب متفاوت دارند 1 واج مشترک دارند: ز - ض - ذ - ظ ← ز
- 5- صامت های میانجی را هنگام شمارش واج ها فراموش نکنیم: دنیای ما - ستاره ای - نیاکان - ستارگان - ترشی جات
- 6- تعداد صامت ها هرگز کمتر از مصوت ها نیست؛ صامت ها یا بیشتر از مصوت ها هستند یا مساوی با آن ها.
 ورثه ← صامت = مصوت وارث ← صامت < مصوت

حروف پر سر و صدا

- 1- نشانه ی / و / نماینده ی
 - O ← بردبار - خورشید ← مصوت کوتاه ← 1 واج
 - OU ← بوسه - کوه ← مصوت بلند ← 1 واج
 - V ← ورزش - سرو ← صامت ← 1 واج
 - O+W ← درو - نوروز ← مصوت کوتاه + صامت ← 2 واج
- 2- نشانه ی / ی / نماینده ی
 - I ← سی - کویر ← مصوت بلند ← 1 واج
 - Y ← یلدا - پایه ← صامت ← 1 واج
 - I + Y ← خیابان - پیاز ← مصوت بلند + صامت ← 2 واج
- 3- ال + حروف قمری ← تنها ل تلفظ می شود: دارالمجانین = دارالمجانین
 حروف شمسی ← نه الف تلفظ می شود نه ل: عین الدوله = عیندوله

- 4- در واژه های **نو تلفظی** اولویت با شمارش بدون فرایند واجی (تلفظ رسمی تر / اصل واژه) است:

- | | |
|----------------------------------|----------|
| <input type="checkbox"/> نام آور | } مهربان |
| <input type="checkbox"/> ناماور | |
| | } مهربان |

تست: الگوی واجی کدام گزینه درست است؟ (70%)

- 1) فردوسی = ص م ص م ص م ص م ص م
 2) یازگار = ص م ص م ص م ص م
 3) ملک الشعراء = ص م ص م ص م ص م ص م
 4) کره = ص م ص م ص م



کشاورزها در این فصل سرد گندم کشت نمی کنند. واج

تست: دومین جمله ی پیرو در این شعر سهراب چند واج دارد؟ (85%)

« من نمی دانم که چرا می گویند اسب حیوان نجیبی است، کبوتر زیباست. »

- 1) نوزده 2) بیست 3) بیست و یک 4) بیست و دو

زندگی راستین، آن زندگی که سرانجام بازش می یابیم، یگانه شکل
 زندگی که به راستی به نتیجه می رسد، ادبیات است.
 « مارسل پروست »

« فرایند های واجی »

1- کاهش (ت) یا (د) در پایان هجاهای کشیده: قندشکن ← قن شکن دست بند ← دس بند

همزه ی پایانی: املاء ← املا اشياء ← اشیا بهاء ← بها

همزه ی آغازی: گردآوری ← گردآوری برافتاد ← برفتاد رنگ آمیزی ← رنگ آمیزی

☑ نکته: این گونه همزه در صورتی می تواند حذف شود که قبلیش صامت آمده باشد وگرنه قابل حذف نیست: فراانگاری

2- افزایش مصوت: باغبان ← باغبان مستمند ← مستمند استوار ← استوار

صامت میانجی: (میان دو مصوت می آید ← ی، و، ک، گ، ء، ج)

ستارگان ← فرایان ← پرنده ای ← دسته بات ← ابروان ← پلکان ←

3- ابدال مصوت ها / به / به / (نَد + می + فعل) : نمی رود ← نمی رود

/ به / به / (ی + فعل هایی که بن آن ها ء دارد) : برو ← برو

ممال (/ به / ی /) : سلاح، مزاح، اسلام، مهماز، هلام ←

صامت ها / ن / به / م / (ن + ب) : منبر ← منبر انبساط ← انبساط

/ ج / به / ش ، یا ، ژ / (ج + ت) : اجتماع ← اجتماع وجدان ← وجدان

/ ز / به / س / : اضطراری ← اضطراری

کلمات کهن و عربی: پیل، روبه، تخلیص، لکن، هگرز، پلیته ←

نکته: واج پایانی در های بیان حرکت در گذشته مصوت - بوده و امروزه به - ابدال شده: خانه ← خانه

4- ادغام : هرگاه دو واج که واجگاه یکسان یا نزدیک به هم دارند در کنار هم قرار بگیرند، یکی از آن ها به واج کناری اش تبدیل می شود:

قلم مو ← قلمو برتر ← برتر یک کانه ← یک کانه شب پره ← شب پره

❑ تست: فرایندهای وایی واژه های کدام گزینه یکسان است؟ (55 %)

(2) نامه- یگان- لب پر (2) تنبل- نیایش- سریشم

(3) نمی دانم- اضطراب- اجتماعی (4) فراآوری- سفید- فقرا

❑ تست: در جمله ی زیر چند صامت میانی وجود دارد؟ (100 %)

« سرایش شعر جریان نافود آگاه و نسبتاً پیمیره ای است که از هر قلمی بر نمی آید و به هر دست نوشته ی احساسات زده و حتی شاعرانه ای نمی توان لقب شعر داد. اگر قرار بود هر چه دل می گوید بر زبان آید، هر کس نامه های عاشقانه اش را در وصف کیسوان یار و دل بیمار، دیوانی می کرد و جاودانه می شد. اما آیندگان بهترین داور میراث گذشتگان خود هستند. »

(1) پانزده (2) سیزده (3) چهارده (4) دوازده

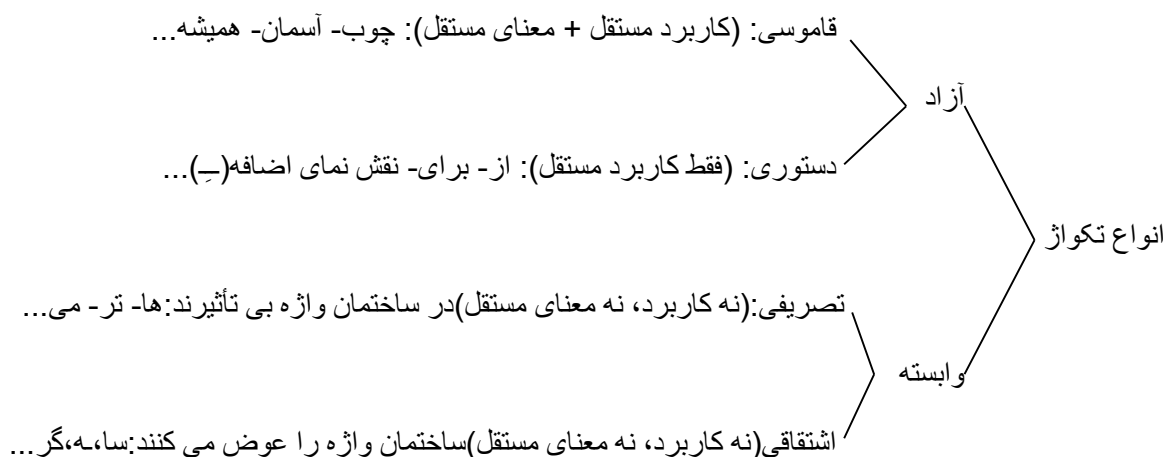
آن خطاط سه گونه خط نبشستی:

یکی او خواندی و لا غیر، یکی هم او خواندی هم غیر، یکی نه او خواندی نه غیر.

آن خط سوم منم که سخن گویم، نه من دانم، نه غیر...

« مقالات شمس تبریزی »

تعریف: کوچکترین واحد معنایی زبان.



☑ نکات تکواژهای آزاد قاموسی

- 1- هر تکواژ آزاد (چه قاموسی و چه دستوری) یک واژه نیز به شمار می رود: باور = 1 تکواژ و 1 واژه
- 2- اسامی علم اگر قابل تفکیک باشند جدا می کنیم:
دهخدا ← ده + خدا کامیار ← کام + یار شهریار ← شهریار ← اسفندیار ← اسفندیار (1 تکواژ) جمالزاده ← جمال + زاده
- 3- جمع های مکسر = 1 تکواژ
مساجد رجال سلاطین فنون اصوات نکات = 1 تکواژ
- 4- صفات شمارشی را اگر قابل جدا شدن باشند جدا می کنیم:
بیست و پنج ← بیست + و + یک سیزده ← 1 تکواژ دوم ← دو + م سی و یکمین ← سی + و + یک + مین

☑ نکات تکواژ آزاد دستوری

- 1- نقش نمای اضافه و صفت (ـ) یک واج، یک تکواژ و یک واژه به شمار می آید. کتاب قشنگ - راه کویر ←
 - 2- همه ی انواع حروف (ربط، نشانه، اضافه و...) تکواژ آزاد دستوری هستند.
- ساختمان حروف
- ساده: از ، به، با، بر، برای، بدون، جز (به جز)، چون، غیر، مثل...
 - مرکب: به خاطر، درباره ی، به وسیله ی، به استثنای... (حرف اضافه ی ساده + اسم + ـ)
- راه تشخیص حرف اضافه ی ساده و مرکب:

به وسیله ی چتر از هواپما پریدم.

چیزی به خاطر تو خطور می کند؟

به وسیله ی نقلیه نیاز ندارم.

لغزندگی جاده به خاطر نشست روغن بود.

☑ نکات تکواژ وابسته ی تصریفی

« هیچ تکواژ وابسته ای واژه نیست! »

1- انواع تکواژهای تصریفی

- برای **صفت**: تر- ترین
- برای **اسم**: ی نکره- نشانه های جمع- الف ندا و الف کثرت
- برای **فعل**: ب- ن- می- شناسه های فعل- الف دعایی- الف زائد

2- شناسه ی تهی یا تکواژ صفر (∅) : هر فعلی که شناسه پذیر باشد اما شناسه ای در انتهایش نبینیم تهی می گیرد:

1- سوم شخص مفرد ماضی(به جز التزامی) 2- امر و نهی مفرد 3- است هست نیست چیست کیست



3- نکته ی شخصی! افعال غیر شخصی که با چهار فعل کمکی(بایستن- شایستن- توانستن- شدن)

می آیند شناسه ی تهی نمی گیرند و به همراه فعل کمکیشان یک واژه محسوب می شوند و در صورتی که شناسه بگیرند مجموعا 2 واژه هستند و به واژه ی اول نیز قید تأکید می گویند نه فعل کمکی:

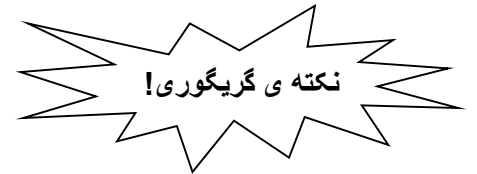
- () ... باید رفت ← ... واژه و ... تکواژ
- () ... باید می زد ← ... واژه و ... تکواژ
- () ... نشاید گفت ← ... واژه و ... تکواژ
- () ... نبایست فهمید ← ... واژه و ... تکواژ
- () ... نبایستی می آمد ← ... واژه و ... تکواژ
- () ... نمی شد خواند ← ... واژه و ... تکواژ
- () ... می توان حرف زد ← ... واژه و ... تکواژ

4- فعل آینده شناسه ی تهی نمی خواهد. خواهد رفت ← خواه + د + رفت (3 تکواژ)

5- تنوین با اینکه یہ تکواژ تشریفیه اما تو آزمعون سراسری، تکواژ به حساب نمیآیند! (معمولاً- اصولاً) ← 1 تکواژ

☑ نکات تکواژ وابسته ی اشتقاقی

1- این تکواژها شامل پیشوندها، میان وند ها و پسوند ها می شوند. هماهنگ ← 2 تکواژ سراسری ← 4 تکواژ



2- گر / گری ← اگر با برداشتن گری واژه ای باقی بماند که بشود با آن کسی را صدا کرد، گری 1 تکواژ است و اگر نشود با آن کلمه کسی را صدا کرد، گری 2 تکواژ خواهد بود.

کوزه گری ←	وحشی گری ←	یاغی گری ←
بازی گری ←	روشن گری ←	مودی گری ←

👑 نکته ی شاهنشاهی!

2- به واژه هایی که به حروف (ش / ه / ا / ن / ی / ک = شاه نیک) ختم می شوند بیشتر دقت کنیم. برای جدا

کردنشان 2 شرط نیاز است:
➤ با معنا
➤ با ربط

نرمش ←	موحش ←	دانا ←	آشنا ←
چشمه ←	ستاره ←	سرودن ←	دامن ←
آبی ←	کِشتی ←	عروسک ←	کودک ←

توجه! برای جدا کردن حروفی که شبیه به برخی پسوندهای دیگر هستند نیز می توان دو شرط فوق را لحاظ کرد.

مشخص کنید کدام واژه ها پسوند های زیر را گرفته اند.

پسوند (ان)	فوران	فراوان	بنان	فروزان
پسوند (بان)	پشتیبان	گریبان	مرزبان	شبان
پسوند (اک)	خوراک	پوشاک	مغاک	سوزاک
پسوند (گار)	پرهیزگاری	بیگاری	سیگار	افگار
پسوند (نده)	پرونده	شرمنده	برنده	آکنده
پسوند (دیس)	گلدیس	تندیس	پردیس	طاقدیس

3- هنگامی که واژه ای به (ه/ه) ختم شود با افزودن برخی پسوندها از واژه حذف می شوند. هنگام شمارش تکواژ آنها را نیز باید برگردانیم؛ مگر اینکه (ه/ه) جزء ذات آن واژه باشد و در صورت عدم حذف نیز شمرده نمی شد.

در رفتگی ← همسایگان ← دوستگی ←
خانگی ← دلشدگان ← بچی ←


4- ی نسبت در این گونه واژه ها جدا می شود:

طبیعی سیاسی فاطمی غایی ساروی مانوی صفاوی عیسوی : همه دو تکواژ هستند.

6- * نکته ی انتحاری: علامت ماضی ساز (د- ید) شمرده نمی شود مگر در حالتی که علامت گذرا ساز (اند) به فعل افزوده شود.

رهید ← رهانید ← رهیدن ← رهاندن ←
شما درستان را می فهمید ← او درسش را می فهمید ←
دارید ما را می ترسانید ← داشت ما را می ترسانید ←
دارد ما را می رنجاند ← داشت ما را می رنجاند ←

نکات پراکنده

1- در شمارش تکواژ ساختار امروزی واژه ملاک است و واژه هایی را که ساختار قدیمی دارند 1 تکواژ می شماریم.
 اینارو حفظ کنین ←

غنچه / پارچه / کلوچه / کوچه / مژه / استوار / نگونسار / بیزار / دشوار / وادار / دیوار / دربار / دیوانه / ناودان / خاندان / شیرین زندان / زمستان / تابستان / دبستان / دستان / ساربان / خلبان / شبان / پگاه / بنگاه / دستگاه / سیاوش / سهراب / تهمینه = 1 تکواژ

2- صامت های میانجی تکواژ نیستند. (ک- گ- و- ی- ج- ء)

3- به کلمات ترکیب شده دقت کنید! زان ← از آن کاو ← که او ورت ← و اگر تو کزو ← که از او

4- به تعداد تکواژهای واژگان دارای جناس تام دقت کنید:

چنین است رسم جهان جهان که روی بد خویش دارد نهان (جهان: دنیا - جهنده و شتابان)
خرامان بشد سوی آب روان چنان پون شده بازجوید روان (روان: روح - رونده و جاری)

5- کلمات دخیل تفکیک نمی شوند مگر اینکه تفکیک شده ی آن ها در فارسی کاربرد داشته باشد:

موقعیت ← 2 تکواژ کمیت ← 2 تکواژ عیسوی ← 2 تکواژ ترکیه ← 2 تکواژ اذیت ← 1 تکواژ

واژه

تعریف: با یک یا چند تکواژ واژه ساخته می شود.

1- همه ی اقسام حروف (نشانه، نداء، اضافه، ربط، شرط، عطف و...) = یک واژه

2- کسره ی حروف را با نقش نمای اضافه و صفت اشتباه نگیرید:

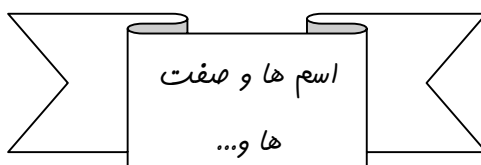
گیس یار ← ... واژه و ... تکواژ به غیر یار ← ... واژه و ... تکواژ

3- نقش نمای اضافه تکواژ *آزار دستوری* است اما کسره ی حروف اضافه ی مرکب تکواژ *وابسته اشتقاقی* است.

4- اگر واژه ای شبیه به یکی از اقسام حروف بوده اما داخل ساختمان یک واژه ی دیگر به کار رفته باشد، واژه ی

جداگانه ای نیست و (وند) به شمار می رود:

دیروز تخت سلیمان بر باد می رفت و امروز بختش بر باد می رفت.



1- اسم ها و صفت ها با هر ساختمانی که باشند (ساده و غیر ساده) تنها یک واژه هستند.

روز، روزنامه، روزنامه نگار، روزنامه نگاری ← 1 واژه

2- قید های تکرار ← 1 واژه

لنگان لنگان، تک تک، آرام آرام، نم نمک، لرز لرزان

3- اسم یا صفت + مصدر = گروه مصدری ← 1 واژه

غوب شدن ساده کردن دست دادن روشن شدن صرف زدن

4- ضمایر شخصی پیوسته در هر 3 نقش (مضاف الیه، مفعول، متمم) ظاهر می شوند و هر ضمیری ← 1 واژه

«ستم» ← مضاف الیه می برنرم ← مفعول بگویمت ← متمم

5- مان، تان، شان، کسره جزء ساختمانشان است و واژه ی جداگانه ای نیست:

کتابمان ← ... واژه کتاب ما ← ... واژه

6- نام و نام خانوادگی در حکم مضاف و مضاف الیه است:

دربوش راوش ← 3 واژه

نکته: اگر نام کوچک به مصوت ختم شود نیاز به نقش نمای اضافه ندارد و به همراه نام خانوادگی 2 واژه خواهد بود:

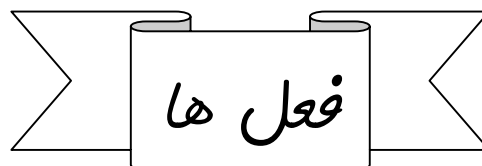
نیما مسیحا، عاطفه بختیاری، پرستو محمدی و ... ← 2 واژه

7- نام اشخاصی که با نام پدرشان می آید در حکم مضاف و مضاف الیه است:

رستم «ستان، یعقوب لیث، ناصر فسرو» ← 3 واژه مسین بن علی ← 4 واژه

8- اعداد از صفر تا بی نهایت یک واژه بیشتر نیستند.

صفر، یک، هزاران هزار، چهار و هفتادوپنج، صد میلیارد و پانصد میلیون و ششصد و بیست و یک هزار و نهمصد و دو ← 1 واژه



1- فعل ها در هر زمان یا وجه یا ساختمانی که باشند یک واژه بیش نیستند:

پوشیدم	پوشیده باشم	داشتم می پوشیدم
چشم پوشیدم	گفته می شود	داشت فرستاده می شد
باید دید	دست از پا خطا نکن	

2- ممکن است اجزای فعل در جمله پراکنده و جدا از هم بیایند:

درویز داشتیم با بپه های مدرسه دست به یک شورش دسته جمعی می زدیم. فعل:

بر دو دیره همی ز انریشه / هرشبی صورت تو بنگارم فعل:

3- شناسه های اسنادی خود یک واژه هستند. با یاد تو زنده ام 6 واژه

4- نقش های هم نشین با فعل را با فعل مرکب اشتباه نگیرید و باید آن ها را واژه ای جداگانه به شمار آورید:

به مادرم قول دادم. (مفعول) امسال ما را باهم آشنا کنید. (مسند) دیشب یرف می آمد. (نهاد)

امسال مسافرت نرفتم. (متمم قیدی) پرچم سفید سرباز بالا رفت. (قید) بینشان دعوا شد. (نهاد)

☑ تست: به ترتیب چند واژه و تکواژ در جمله ی زیر وجود دارد؟ (75%)

« تنها ماهی دریای حق است که از غوطه خوردن در آب عشق و معرفت سیر نمی شود. هرکس از عشق بی بهره باشد روزگارش تباه و بیهوده می شود »

42 و 30 (4 □) 30 و 41 (3 □) 29 و 42 (2 □) 28 و 41 (1 □)

☑ تست: به ترتیب چند واژه و تکواژ در جمله ی زیر وجود دارد؟ (80%)

« کاوه رو به پیران مجلس ضحاک کرد و گفت: ای حامیان ضحاک دیو صفت و ای کسانی که از خدای جهان نمی ترسید »

37 و 27 (4 □) 26 و 36 (3 □) 25 و 37 (2 □) 25 و 36 (1 □)

☑ تست: در عبارت « دانش عوام یا توده شناسی شاخه ای است از علم مردم شناسی و عبارت است از علم به آداب و رسوم و افسانه های یک قوم و خصایص ملی آن قوم را آشکار می سازد. » به ترتیب چند تکواژ و واژه وجود دارد؟ (70%) (سراسری تجربی 90)

35 و 48 (4 □) 34 و 48 (3 □) 35 و 47 (2 □) 34 و 47 (1 □)

آنچه مردم هنگام دعا کردن می خواهند این است که دو په علاوه ی دو چهار نشود!

«ضرب المثل روسی»

ساختمان واژه

👈 در پرسش های مربوط به ساختمان واژه، تنها اسم، صفت (وقیدهای مشترک با صفت) و مصدرها را می شماریم.

انواع ساختمان واژه

ساده

غیر ساده (مشتق، مرکب، مشتق-مرکب)

1- ساده : تنها یک جزء معنی دار (تکواژ آزاد قاموسی) دارد: درّه- خیابان- باور- آسمان- چوپان

☑ تکواژهای تصریفی ساختمان واژه را عوض نمی کنند: پرونده های- دردا- رفیقا- زرنگ ترین - درختان ← ساده

☑ واژه های شبه ساده: واژه هایی که (ال) یا تنوین بگیرند و زیر مجموعه ی واژه های ساده به شمار می روند:

معمولاً- الله - کمال الملک - رسم الخط - امیرالمؤمنین -

2- مشتق : یک تکواژ معنی دار (پایه) + یک یا چند تکواژ بی معنا (وند اشتقاقی) : بی نیازی

گردش گری- پایه- زیبا- ناسازگاری- هماهنگ- گفتار- سیاهی- چشمک- زدن- لبه

وند پایه ون



بعضی از وندهای بی معنا وقتی به واژه ای می چسبند معنا پیدا می کنند. معنا یافتن این وندهای بی معنا تأثیری بر ساختمان واژه ندارد و واژه ی مربوطه را از حالت مشتق به مرکب تبدیل نمی کند:

(هر دوی این واژه ها مشتق اند)

دیوانه وار دانشمند

مانند دارا- بهره ور

3- مرکب : دو یا چند تکواژ معنادار (آزاد قاموسی):

گلاب - روزنامه - مداد تراش - میان وند- آب گرم کن- چشم انداز- خوش لباس- رهاورد- پر مدعا- سه شنبه

4- مشتق-مرکب : دو یا چند تکواژ معنی دار (قاموسی) + یک یا چند تکواژ بی معنا (اشتقاقی)

دانش سرا- شانه به سر- تکاپو- گزارش نامه نویسی- سرچشمه- برابر- تخت خواب- گفتگو- بناگوش- خم اندر خم

هر گلب ائپایعی ۸ یک جزء معنا دار (+ ونر) + یک جزء بی معنا ← هرج و مرج - پاق و پله - شلوغ پلوغ - خاک و گل - تک و توک - نک و نال - چرند و پرند - فنر پنزر - کج و کوله - پرت و پلا - گاه گدار - پاله پوله - تار و مار

جزء بی معنا در این ترکیب معنای امثال آن می دهد: دکترا مکترا (دکتر و امثال آن) افم و تفم (افم و مانند افم)

☑ تست: ساختمان همه ی واژه های کدام گزینه یکسان است؟ (70%) (داریوش راوش - سراسری امسال!)

- 1) جانانه - آرواره - سرزمین - فروشگاه - بازی
 2) ترکیه - گوشه - هزاره - فلان بهمان - تن آسا
 3) یازده - رباعی - مسلمانان - سریع السیر - بادیه
 4) سرمقاله - نمایش نامه نویس - دمپایی - ناهماهنگی - راه حل

✂ شیوه ی ساخت برخی واژه های مرکب :

- 1- یک گروه اسمی که جای هسته و وابسته ی آن عوض شده است: گلاب ← آب گل شب کلاه ← کلاه شب
 2- در گذشته یک ترکیب اضافی یا وصفی یا عطفی بوده اند:
 دختر خاله ← دختر خاله () چلو کباب ← چلو و کباب () لیموترش ← لیموی ترش ()
 3- فشرده ی یک جمله ی 3 جزئی گذرا به مفعول: قسمت دوم این واژه ها یک بن مضارع گذرا به مفعول است.
 زبان شناس ← آنکه زبان را می شناسد. دماسنج ← آنچه دما را می سنجد
 4- فشرده ی یک جمله ی 3 جزئی گذرا به مفعول و وابسته: این واژه ها را با جمله ی (آنکه/آنچه..... دارد) می سازند
 قد بلند ← آنکه قد بلند دارد. کم مصرف ← آنچه مصرف کم دارد.
 5- فشرده ی یک جمله ی 3 جزئی گذرا به متمم: قسمت دوم این واژه ها یک بن مضارع گذرا به متمم است.
 دین ستیز ← آنکه با دین می ستیزد. خدا ترس ← آنکه از خدا می ترسد.
 6- فشرده ی یک جمله ی 4 جزئی گذرا به مفعول و مسند: قسمت سوم این واژه ها بن مضارع گذرا به مفعول و مسند
 مداد پاک کن ← آنچه مداد را پاک می کند. خود بزرگ بین ← آنکه خود را بزرگ می بیند.

☑ تست: شیوه ی ساخت همه ی واژه های کدام گزینه فشرده ی «یک جمله ی 3 جزئی گذرا به مفعول» است؟ (40%)

- 1- شیر برنج () خیار شور () دم سیاه ()
 2- کف کبر () نیک خواه () پناه جو ()
 3- آب میوه () فوش رنگ () مردم گرینز ()
 4- سفره فانه () کردن بند () گاه گل ()

✂ تجزیه ی مرحله به مرحله ی واژه ها

آیین نامه ی زیر را در تجزیه ی مرحله به مرحله ی واژه ها در نظر بگیرید:

1- در هر مرحله واژه ها را از بزرگ ترین واحد معنا دار به کوچکترین واحد معنا دار یا بی معنا تجزیه می کنیم.

شخصیت معوری :

2- هر بخش جدا شده نباید از این 4 گونه ی واژه خارج باشد: 1- اسم 2- صفت (قید) 3- بن فعل 4- وند

سرمايه داری : سرمايه + داری (نادرست) درست =

3- تا جایی که امکان دارد در هر مرحله واژه ها به دو بخش تقسیم شوند.

مناظران : فنا + پندان (نادرست) / فناپند + ان (نادرست) درست =

بادکنک =

4- واژه های جدا شده باید دارای معنای رایج در فارسی رسمی باشند:

ناکامی : نا + کامی (نادرست) درست =

5- جدا سازی به گونه ای باشد که دو شرط (با معنا - با ربط) در آن لحاظ شده باشد:

درون بینی : درون + بینی (دماغ!) ← (نادرست) درست =

سراسر : سرا (فانه) + سر (کله) ← (نادرست) درست =

6- برخی واژه ها از دو راه تجزیه می شوند:

غرب زدگی >

ناشنوایی >

✂ تمرین: مراحل تجزیه ی واژه های زیر را بنویسید.

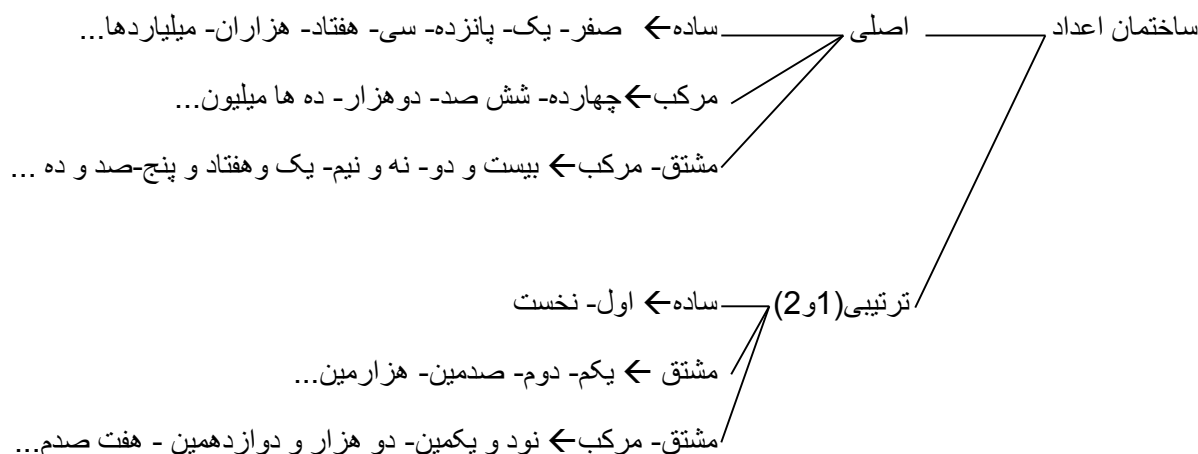
گزارش نامه نویسی :

فرمانروایی :

فوش آب و هوا :

> نویوانی :

پیوست شماره ۱ - ساختمان اعداد



نکته: عدد اگر در ساختمان واژه ای دیگر به کار رود جدا نمی شود بلکه اسم یا صفتی دیگر است با ساختمانی

دیگر: سده (= صد) - دهه - هزاره ← مشتق ← بیست سالگی ← مشتق - مرکب درّه ی چهل دختر ← مرکب


پیوست شماره ۲ - آرشو وند های فارسی

▶▶ پیش وند ها


بی ← بنام - بخرد	با ← باهنر - باهوش	بی ← بی سواد - بی گناه	نا ← ناساز - نازا
فر ← فرایند - فر آورده	لا ← لا شعور - لاعلاج	ن ← نسنجیده - نفهمیده	بر ← براندازی - برداشت
ور ← ورشکست - ورچیدن	در ← درآمد - درخواست	باز ← باز خوانی - بازیافت	وا ← واکنش - واداشتن
پس ← پس رفت - پسمانده	فرا ← فرامردن - فراگیری	فرو ← فروپاشی - فرورفتن	هم ← همسر - همزاد

|| میان وند ها


ا ← دمامد - بناگوش	تخت خواب - دست کم	به ← رنگ به رنگ - دست به قلم
و / ؤ ← گفتگو - سر و وضع	تا ← لام تا کام - سرتاسر	در ← سر در گم - پی در پی
اندر ← خم اندر خم - جد اندر جد	بر ← جان بر کف - خاک بر سر	وا ← جور واجور - رنگ وارنگ

پس وند های اسم ساز 


ا ← چَر-ا- گرما	ار ← کردار- مردار	نا ← ژرفنا- تنگنا	یت ← شخصیت- فردیت
یّه ← روسیه- حافظیه	چه ← کتابچه- باغچه	ک ← عروسک- سرخک	مان ← خانمان- سازمان
ه / ه ← گریه- ناله	گر ← کوزه گر- زرگر	گری ← صوفی گری	بان ← دربان- نگهبان
گار ← روزگار- آفریدگار	گی ← بندگی- زندگی	اک ← خوراک- پوشاک	ش ← برش- پیدایش

پس وند های صفت ساز 

ا ← گوارا- کوشا	گار ← پرهیزگار- رستگار	گر ← کاوش گر- برزگر	گان ← ناوگان- مهرگان
گانی ← خدایگانی	گانه ← یگانه- جداگانه	گین ← شرمگین- غمگین	آگین ← عطر آگین- شرمآگین
م ← دوم- چندم	مین ← دومین- کدامین	ور ← سخنور- جانور	چی ← تماشایچی- درشکه چی
اور ← تناور- دلاور	نده ← پرنده- زبینه	ی ← خوردنی- تماشایی	و ← هندو- شکمو- اخمو- ریشو
ین ← سنگین- چرمین	ینه ← گنجینه- پشمینه	اومند ← تنومند- برومند	ان ← لرزان- پویان
انه ← مردانه- دوستانه	انی ← چراغانی- نورانی	کی ← یواشکی- دزدکی	ناک ← ترسناک- نمناک
مند ← هنرمند- دانشمند	ور ← رنجور- مزدور	وند ← فولادوند- خداوند	ه / ه ← سبزه- گرفته

پس وند های همانندی 

وش ← مهوش- پریش	فام ← گلفام- سیم فام	گون ← گندم گون- قیرگون	دیس ← تندیس- ناقدیس- گلدیس
سا ← پرپسا- مهسا	آسا ← رعداآسا- معجزه آسا	سان ← بیرسان- یکسان	وار ← دیوانه وار- امیدوار
واره ← سنگواره- جشنواره	ان ← کوهان		

پس وند های مکان ساز 

ان ← گیلان- کندوان	سار ← رودسار- کوه سار	شار ← آبشار	ستان ← بهارستان- هندوستان
بار ← رودبار- دریابار	کده ← آتشکده- میکده	گاه ← چراگاه- تکیه گاه	زار ← خلنگ زار- لاله زار
دان ← قندان- گلدان	لاخ ← سنگلاخ- دیولاخ	شن ← گلشن	سیر ← گرمسیر- سردسیر

نکته: میان وند ها همگی واژه ی مشتق- مرکب می سازند: رنگارنگ - جستجو- شرح حال- واو به واو- پیچ در پیچ...

نکته: برخی واژه ها(ساده و غیر ساده) میان اسم و صفت یا میان قید و صفت مشترک هستند. دانشجو- دوستانه- زن...

✓ **تست:** در متن : « حس شرافتمندی ، مناعت، میهن دوستی ، عدم اطاعت از زور و سرکشی در برابر ستمگری

و اهمیت جانبازی ، رادمردی و آزادگی در سراسر شاهنامه ی فردوسی به بهترین وجه یافت می شود.» چند واژه ی

« مشتق، مرکب و مشتق- مرکب» یافت می شود؟ (75%) (سراسری 90 انسانی)

(1) شش - یک - هفت (2) شش - دو - شش (3) پنج - یک - شش (4) پنج - یک - هفت

✓ **تست:** در عبارت « به فضل و عنایت الهی و تحمل رنج مدام و پرهیز از حظوظ و تمتعات مشروع و با

مایه گذاشتن دو گوهر بی عوض جان و جوانی خویش بر سر عرض خزاین گران بهای فکری ایرانیان و تدریس سلامت برانداز، اندک استیلا و اشرافی بر نکات و دقایق زبان و ادب فارسی برای راقم سطور حاصل گردیده است. « چند واژه ی « مشتق، مرکب و مشتق- مرکب» یافت می شود؟ (85%) (زبان 90)

(1) شش - یک - دو (2) پنج - یک - دو (3) شش - دو - دو (4) هفت - دو - یک

✓ **تست:** در بین واژه های زیر ساختمان چند واژه به ترتیب از «صفت + اسم + وند» تشکیل شده است؟ (65%)

«نوآموزی، چهارراه، هیچ کاره، تازه وارد، رنگین کمان، هزار ساله، سرخگون، دادگستری، سه پایه، دور افتاده» (انسانی 90)


(1) یک (2) دو (3) سه (4) چهار

چوان! هرگاه شنیدی صدایی در درونت می گوید تو نقاش نیستی، با تمام نیرو
نقاشی کن؛ آن صدا خاموش خواهد شد!
« و نسان ون گوگ »

روابط چهارگانه ی معنایی


همنشینی واژه ها در کنار هم ممکن است 4 گونه ارتباط را ایجاد کند:

- 1- **تضاد:** ← دو واژه که نقطه ی مقابل هم باشند (آرایه ی تضاد): سفید و سیاه
- 2- **تناسب:** دو واژه که با هم در یک زیر مجموعه باشند (آرایه ی تناسب): کتاب و مجله
- 3- **ترادف:** دو واژه که معنای یکسان داشته باشند: بو و رایحه
- 4- **تضمن (شمول):** واژه ای که معنایش شامل 2 یا چند مصداق باشد، نسبت به همه ی آن مصداق ها تضمن شمول دارد: میوه و نارنگی

 **تمرین:** نوع روابط این واژه ها را مشخص کنید:


نتیجه و ثمر ←	ساقه و ثمر ←	هلو و ثمر ←	زیان و ثمر ←
مقصد و راه ←	بیراهه و راه ←	مسیر و راه ←	خیابان و راه ←
سیر و روشن ←	سیر و غذا خورده ←	سیر و سبز ←	سیر و سیزی ←
ذکر و عبادت ←	ذکر و فراموشی ←	ذکر و بیان ←	ذکر و روزه ←


وضعیت های زبان


 (1) از فهرست واژگان حذف شده اند: برگستوان، سوفار، آزنداک

 (2) معنای پیشین را از دست داده و معنای جدید گرفته اند:

کثیف (ستبر - غلیظ ← ناپاک) سوگند (جوهر گوگرد ← قسم)

 (3) باهمان معنای پیشین به حیات خود ادامه می دهند: بوسه شادی - کودک - درخت

 (4) هم معنای پیشین را نگه داشته اند و هم معنای تازه گرفته اند: ضبط، سپر، یخچال

 **تمرین:** واژه های زیر مشمول کدام یک از وضعیت های 4 گانه شده اند؟

ترگ ()	ترکش ()	رعنا ()	زین ()
دستار ()	سفینه ()	ملت ()	پالهنگ ()
در رفتن ()	رکاب ()	شوخ ()	جبهه ()
تماشا ()	گیرنده ()	دفتر ()	چشم ()

✓ تست: در کدام گزینه همه ی واژه ها تنها با همان معنای قدیم به حیات خود ادامه می دهند؟ (50%)

(فندهمین المپیاد ادبی)

1) بلور، خروش، سپر (2) ایتم، برهان، پرّه (3) پیکان، برگستوان، قطره (4) تپه، دیوار، فرزانه

✂ شیوه های ساخت واژه

1) ترکیب : کتاب خانه- مردم دار

2) اشتقاق: ورزش- نماینده

3) سرواژه سازی (علامه اختصاری): ناجا (نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران)

✂ تمرین: شیوه ی ساخت واژه های زیر را بیان کنید:

گفتمان ← اشتقاق

سرسرا ← ترکیب

مدادپاک کن ← ترکیب

هم سنگ ← اشتقاق

تکیه گاه ← اشتقاق

هما ← سرواژه سازی

گرما ← اشتقاق


شیشه شور ← ترکیب

سمت ← سرواژه سازی

« بودا »

بگذار ذهنت همچون پرکه ی ساکنی در چنگل، صاف و زلال باشد.

ویرایش

 **تعریف:** بازنگری نوشته از جهات گوناگون همچون محتوا، املا، علائم نگارشی، صحت و اعتبار، سبک بیان،

آراستگی، نظم و... را ویرایش یا ویراستاری گویند و به کسی که این کار را انجام می‌دهد ویراستار و به نوشته‌ای که ویراستاری شده ویراسته می‌گویند.

انواع ویرایش

- 1- **ویرایش فنی:** مربوط به آراستگی ظاهری و نظم و ترتیب بخشیدن به نوشته است.
- 2- **ویرایش زبانی و ساختاری:** مربوط به جنبه‌های دستوری، نگارشی و املائی است.
- 3- **ویرایش تخصصی:** مربوط به جنبه‌های علمی یا تخصصی اثر است.

نکته: ویرایش فنی تنها مربوط به نوشتار است اما ویرایش زبانی هم شامل نوشتار است و هم گفتار.

علائم سجاوندی مربوط به ← مطابقت نهاد جدا و نهاد پیوسته مربوط به ← رسم الخط مربوط به ←

الف) ویرایش فنی

- 1- **کاربرد درست همزه (نباید زیر آن کسره گذاشت):** سائل- جزء- منشأ

نکته: در صورتی که همزه آخرین حرف واژه باشد هنگام مضاف شدن می‌تواند حرکت کسره بگیرد: جزء اول

- 2- **حذف همزه از الف ممدوده:** املاء ← امضاء ← امضا بهاء ← بها

نکته: عباراتی که بدون تغییر از عربی وارد فارسی شده اند همزه در الف ممدود آن‌ها حذف نمی‌شود:

به لقاء الله پیوست.

- 3- **تشدید:** تنها جایی اجباری است که نگذاشتن آن تفاوت معنایی ایجاد می‌کند.

باده ← بنا ← مولد ←

نکته ی سفت! نگذاشتن تشدید جز در موارد استثنایی ایراد نیست اما گذاشتن تشدید بی جا ایراد ویرایشی است؛
واژه‌های زیر هیچ‌یک تشدید نمی‌خواهند (پس آنها را سفت نخوانید!):

عادی- شفقت - فوق العاده- علی حده- قضات- تربیت- بودجه- تسلیت- تهنیت

- 4- **جدا نویسی واژه‌های مرکب (در صورتی که موجب بدخوانی شوند):** حاصلضرب - قسطبندی

5- **استفاده ی بجا از نقش‌نمای اضافه:** توپ بازی - توپ بازی

6- **کامل نوشتن عبارت دعایی:** فاطمه سلام الله علیها و یا به صورت اختصاری نوشتن آن: فاطمه(س)

- 7- استفاده ی درست از ی میانجی: کوره ی داغ - گره کور
و استفاده نکردن از علامت همزه ی میانجی: خانه کهن
- 8- املا ی واژه های هم آوا: اثاث/ اساس - صواب / ثواب - خوار / خار
- 9- رعایت ارتباط موضوعی بندها
- 10- رعایت علانم نگارشی

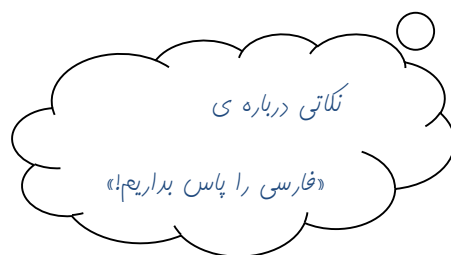
☑ تست: کدام گزینه نیاز به ویرایش فنی ندارد؟ (90%) (داریوش راوش- سراسری امسال!)

- 1) نیمی از مؤفقیّت ما به دست تدبیر و نیمی در گرو تقدیر می باشد. (2) مبدا در برابر دشمن سپر بیاندازی.
- 3) اگر پرنده ای در مسیرت دیدی؛ یاد من کن. (4) کودکان سومالیایی از سوء تغذیه ی شدیدی برخوردارند.

ب) ویرایش زبانی

1- اصل بر شیوه ی نوشتاری است مگر متن یا نقل قولی که با شیوه ی گفتاری متناسب باشد.

زبون ایرونیا فارسیه ← زبان ایرانی ها فارسی است.



2- صفات را مؤنث ننویسیم!

فانم شاعره ← فانم شاعر مسؤولین مربوطه ← مسئولین مربوط

3- تنوین، نشانه های جمع عربی (ات - ین - ون) و پسوند مصدر ساز (یت) فقط برای واژه های عربی تبار به کار می- رود و برای واژه های فارسی و دخیل غیر عربی (انگلیسی، فرانسه...) به ترتیب از (ی) نسبت، نشانه های جمع فارسی(ها - ان) و مصدر (بودن) بهره می گیریم:

کاهاً ← ایرائیت ← دوما ← تلفناً ← سفارشات ←

ر

راه های تشخیص واژه های عربی تبار از واژه های دیگر زبان ها

1. داشتن حروف (گچ پز) نشانه ی عربی نبودن یک واژه است: پژواک - چگور
2. داشتن (ط/ظ/ص/ض/ح/ع/ث) نشانه ی عربی بودن یک واژه است: طناب- ضبط- صدا- حجم- جعبه- مثلث

3. اگر واژه ای دخیل با تکواژهای فارسی ترکیب شود و واژه ای غیر ساده بسازد فارسی تبار به شمار می آید:

پستیچی- فهمیدن- سرمقاله

4. توجه به واژه هایی که با وزن های معروف عربی ساخته شده اند:

مجنون ← مبارزه ← نادر ←

5. اگر بتوانیم برای واژه ای که به عربی بودنش شک داریم هم خانواده ای در وزن های عربی بسازیم، آن واژه عربی است:

خرج ← / / /

6. حرف + اسم (جار و مجرور) عربی است: علی رغم - من باب - لهذا

7. ال نشانه ی اسم های عربی است: الغرض - الساعه - سریع السیر

تمرین: تبار واژه های زیر را مشخص کنید:

مداد ←	()	فرش ←	()	غروب ←	()
با کلاس ←	()	جزوه ←	()	دژم ←	()

4- پرهیز از دوباره جمع بستن جمع های عربی (جمع الجمع). مفرد واژه های زیر را بنویسید.

اخبارها ()	خواص ها ()	شئونات ()
نظرات ()	رسومات ()	امورات ()

نکته: برخی جمع های مکسر عربی در فارسی به صورت مفرد جا افتاده اند که جمع بستن آنها ایرادی ندارد. مفرد واژه های زیر را می دانید؟

حوریان ()	عمله ها ()	طلبه ها ()	اسلحه ها ()	اربابان ()	بقولات ()
حبوبات ()	فتوحات ()	انتشارات ها ()	انتخابات ها ()	تظاهرات ها ()	

نکته: جمع بستن واژه های فارسی با وزن های مکسر عربی درست نیست: میادین - فرامین - اساتید

5- رعایت کوتاهی در جملات (ایجاز):

من یک کیف خریدم که رنگش قهوه ای بود ←

6- حذف درست فعل به قرینه:

الف) رعایت شخص: و ما چنان برانگیخته که هوش از سرمان گریخته بود. (کنستانتین کاوافی)

ب) توجه به تکراری بودن فعل محذوف: لایحه ی قانون کار در مجلس مطرح و به تصویب رسید.

ج) مثبت یا منفی بودن هر دو فعل رعایت شود: ارسطو تقلید را کنشی طبیعی و بنابراین جدا از وجود انسان نمی دانست.

7- پرهیز از کاربرد فعل مجهول هنگامی که کننده یا نهاد آن فعل در جمله وجود دارد:

نقاشی های کم نظیری بوسیله ی کمال الملک آفریده شده است ←
مقام چهاردهم مسابقات المپیک از سوی ورزشکاران ایرانی کسب شد. ←



8- نکاتی داغ درباره ی عدم مطابقت نهاد جدا و پیوسته !

الف) احترام: آقای مدیر (رفتن)

ب) اسم های بی جان جمع می توانند با فعل مفرد و یا جمع بیایند: چراغ ها خاموش...../.....(شدن)

ج) در صورتی که اسم بی جان دارای صنعت تشخیص باشد باید با فعل جمع بیاید: جاده ها مسافران را بدرقه.....(کردن)

د) برخی اسم های بی جان جمع که تشخیص هم ندارند، فقط باید با فعل مفرد بیایند و این نکته ای شنیداری است:

حقوق بسیاری از مردم پایمال.....(شدن)

تا سال آینده 1000 مسجد دیگر در سطح کشور ساخته.....(شدن)

ر) اسم های جمع حتی اگر مضاف الیه جمع نیز داشته باشند با فعل مفرد می آیند؛ مگر اینکه خودشان جمع بسته شوند:

گروه، دسته، سپاه، کاروان، ایل، تیم، لشکر.....(آمدن)

گروه نظامیان.....(آمدن) گروه های نظامی.....(آمدن)

ز) ملت استثنائاً هم با فعل جمع می آید و هم مفرد مردم فقط با فعل جمع می آید.

ملت...../.....(فهمیدن) مردم.....(شوریدن)

س) اسم های مبهم (کسی/چیزی/هرکس/دیگری/هرکه/یکی/هیچ کس) با فعل مفرد می آیند. هیچ کس تنها.....(ماندن)

ش) (هریک/هرکدام/هیچ یک/هیچ کدام) می توانند با فعل مفرد و جمع بیایند: هر کدام به کاری سرگرم...../.....(بودن)

ه) اسم های مبهم (برخی/بعضی/تعدادی/شماری) اگر برای جاندار بکار روند فقط با فعل جمع و اگر برای بی جان به

کار روند با فعل مفرد یا جمع می آیند:

بعضی اعتراضات مورد رسیدگی قرار...../.....(گرفتن) بعضی به این موضوع اعتراض.....(داشتن)

9- ابهام و کژتابی: هنگامی که از یک عبارت یا جمله، دو یا چند معنی برداشت شود که موجب گمراهی خواننده

گردد، ابهام یا کژتابی وجود دارد:

الف) معطوف به صفت:

دو خواهر و برادر

دو سرباز روسی و چینی

ب) برخی ترکیبات وصفی و اضافی:

← 2-

← 1- همسر هنرمند

← 2-

← 1- همسایه ی ده ساله ی من

ج) مشخص نبودن مرجع ضمیر - ش: - ش وقتی پس از 2 اسم می آید گاهی پیدا نیست که به کدام یک باز می گردد:

سینا به برادرش گفت که کتابش را خوانده است. - ش اول ابهام () - ش دوم ابهام ()

د) آمدن برخی قید ها:

آموزگار تنها به سامان توجه نمی کند: 1- ←

2- ←

راوش مانند من به شعر علاقه ندارد: 1- ←

2- ←

در شب سرد زمستانی / کوره ی خورشید / همچون کوره ی گرم چراغ من نمی سوزد: «نیما»

1- ←

2- ←

☑ تست: کدام گزینه کژتابی ندارد؟ (80 %)

1) بابک گفت که مقاله اش در مجله ی دانشکده منتشر شده است.

2) بو علی سینا پس از پنجاه و هشت سال زندگی در همدان درگذشت.

3) ما از پسر شهیدی سخن می گوئیم که جانش را در راه آزادی میهنش نثار کرد.

4) محمود با برادر همسایه اش، احمد، به مسافرت رفت.

10- نقش نمای مفعول (را) باید بلافاصله پس از گروه اسمی مفعول بیاید؛ نه پس از جمله ی پیرو که مفعول را توضیح

می دهد:

کتابی که به من هدیه داده بودی را خواندم ←

11- واژه ها را با حروف اضافه ی اختصاصی خودشان به کار بریم:

شرم / گرفتن / بردن (بازی) / حاکی / نفرت / توقع / استیضاح ← ()

عشق / رساندن / اعاده / باختن (بازی) / تعدی ← ()

تسلط / برتری ← ()

جنگیدن / تفاوت / آشنی / آشنایی ← ()

مهارت / کوشش / پیروزی / تحصیل ← ()

12- برخی واژه ها دارای 2 حرف اضافه ی اختصاصی هستند:

شراکت (/) کار / هم کار مشورت (/) زمینه ی / دوستان انتقال (/) مقصد / مبدأ

تجاوز (/) حدّ خود / حقوق دیگران هجوم (/) مقصد / مبدأ احوال پرسسی (/) حاضرین / غایبین

نکته: حروف اضافه باید به قرینه ی لفظی حذف شوند

باختن یا بردن از یک تیم تأثیری بر محبوبیت تیم ما نمی گذارد. ←


به حقوق کارگران نه چیزی اضافه شد نه کم شد ←

13- پرهیز از حشو: تکرار بی دلیل یک مفهوم در قالب دو واژه ی مترادف را حشو گویند:

فینال آخر - سوابق گذشته - سن بیست سالگی - مدخل ورودی - درخت تاک انگور - اوج قله ی کوه - تخم مرغ اردک - پس بنابراین - سؤال پرسیدن - سنگ حجرالاسود - جاده ی راه ابریشم - سال عام الفیل - شب لیله القدر - بدر کامل ماه - از قبل پیش خرید کردن - از قبل پیش بینی کردن - تخته ی وایت برد - حسن خوبی - تهویه ی هوا - مثمر ثمر - مفید فایده - تربت خاک کربلا

نکته: تکرار واژه های مترادف به صورت معطوف در صورتی که برای تأکید باشد حشو نیست:



نباید کودک را لوس و نر بار آورد. خدایی که خالق و آفریدگار ماست قدرتش نیز بی نهایت و بی منتهاست.

14-  شامل و مشمول را به جای هم به کار نبریم:

اگر جمله با (دربرگیرنده ی) جواب بدهد ← شامل
اگر جمله با (زیر پوشش) جواب بدهد ← مشمول
پسران بالای 18 سال قانون نظام وظیفه اند. قانون نظام وظیفه پسران بالای 18 سال است.

15- قید های تأکید (بدون تردید/ بی شک/ حتماً/ بی گمان/ به درستی که/ واقعاً...) در صورتی که کار می روند که ما راجع به موضوع اطمینان کامل نداشته باشیم:

بی گمان روزی هنرمند بزرگی خواهم شد. () واقعاً نقاشی یک هنر است! ()

16-   زمان فعل ها باید با هم هماهنگ باشد:

پرنده گانی که از ایران کوچ کردند، دیگر دریاچه ی ارومیه را ندیده اند. ()

17- آوردن دو قید پرسش برای یک جمله (آیا + چگونه/ کی/ چرا / کجا / چه...) اشتباه است:
آیا چه کسی سخنم را باور می کند؟

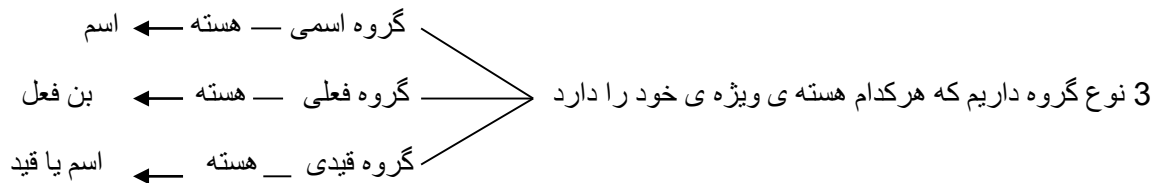
تست: در متن زیر چند غلط نگارشی وجود دارد؟ (% 95) (سراسری- انسانی 84)

« نثر فارسی در پایان اواخر دوره ی خواجه رشید الدین از اطناب و تکلف کاملاً دور نشده که پریشان نویسی و سستی سبک عصر صفویان، گریبان گیر او شد. اندکی بعد در عهد و زمان نادری در خراسان نویسنده گانی چون میرزا مهدی خان استرآبادی، پیدا شد و با نوشتن کتاب های پرتکلف و ثقیلی چون درّه ی نادره و جهان گشای نادری، بر شیوه ی وصّاف الحضرة رفتند. عوامانه شدن نثر و در آمیختن آن با الفاظ و تعبیرات تازی، سبک نگارش پارسی را از ضعف و سستی برخوردار کرده است.»

(1) چهار (2) پنج (3) شش (4) هفت

وقتی کسی احساس می کند باید پرواز کند هرگز نمی تواند به خریدن رضایت دهد. « هلن کله »

گروه اسمی



تعریف گروه اسمی: واژه یا مجموعه ای از واژه ها که نقش های (نهاد، مفعول، متمم، مسند و منادا) را می پذیرند. بنابراین برای شمارش گروه های اسمی کافی است نقش های بالا را شناخته و بشماریم.

پرسش: پندرگروه در عبارت زیر هست؟

«پسرم، وقتی از مدرسه می آیی برای مهمانی امشب پندرگروه میوه بفر و فیلی زود با تاکسی به خانه برگرد تا مادر نگران نشود.»

راه های پیدا کردن هسته ی گروه اسمی

1- اگر گروه اسمی یک واژه بود، همان یک واژه، هسته ی گروه اسمی خودش خواهد بود.

هوا تاریک شد. نهاد و هسته ی نهاد ← مسند و هسته ی مسند ←

2- اگر گروه اسمی از چند واژه تشکیل شده باشد 2 حالت وجود دارد: یا میانشان نقش نمای اضافه و صفت وجود دارد یا خیر:

اولین واژه ی کسره دار: چند جلد کتاب خوب شعر خواندم.

آخرین واژه ی بی کسره: همین چند جلد کتاب را خواندم.

نکات هسته ای!

1- گروه اسمی به کمک حروف عطف می تواند بیش از یک هسته داشته باشد:

کتاب و دفتر و قلم خریدیم. ... تا هسته

2- هسته ی گروه اسمی اگر با نشانه ی جمع همراه باشد مفرد آن را در نظر می گیریم:

مسجدهای شهر ما ← هسته ← مساجد شهر ما ← هسته ←

3- شاخص و بدل حتی اگر نخستین واژه ی کسره دار هم باشند هسته نخواهند بود:

ایرج میرزای شاعر ← انجیل، کتاب مقدس مسیحیان را باید خواند.

👉 **وابسته های گروه اسمی:** هسته ی گروه اسمی می تواند همراه واژه یا واژه هایی بیاید یا تکواژ تصریفی بگیرد که به این ها وابسته می گویند. وابسته ها بر دو نوع هستند:

وابسته های پیشین	هسته	وابسته های پسین
صفات پیشین		صفات پسین
مضاف الیه		ممیز
شاخص		شاخص
تکواژهای تصریفی		

👉 وابسته های پیشین

الف) صفات پیشین: اگر پس از این واژه ها اسم وجود داشته باشد صفت، و گرنه ضمیر هستند:

1- صفت اشاره : این، آن، همین، همان، چنین، چنان، این چنین، آن چنان، این گونه... + اسم
همین لباس را بپوش. همین را بپوش.

2- صفت پرسشی : که، کدام، کدامین، چه، چند، چندمین، چه سان، چگونه، چه قدر... + اسم
چه کار می کنی؟ چه می کنی؟

3- صفت تعجبی : چه، عجب، چقدر + اسم

چه گل خشبویی! چه خشبوی!

4- صفت مبهم : همه، هیچ، فلان، بهمان، چند، چندین، هرگونه، همه نوع، کلیه، هر، بعضی، برخی، خیلی، بسیاری، کمی، اندکی، چندی، قدری، مقداری، دیگر... + اسم

برخی انسان ها پیروز می شوند. برخی پیروز می شوند.

پندر نکته ی فلفلی

1- هیچ در معنای (اصلا - آیا - تا به حال) قید است، نه صفت مبهم: هیچ فکرش را می کردی؟!

2 - دیگر در معنای (از این به بعد- از آن به بعد) قید است، نه صفت مبهم: دیگر دروغ نمی گویم!

3- هر بدون اسم نمی آید و همیشه صفت مبهم است؛ پس نمی تواند ضمیر مبهم شود: هر کس هر حقی به خود می دهد.

5- صفات شمارشی : اصلی : یک، دو، سه... سه و نیم... صدها... هزار و یک... میلیون ها... + اسم

ترتیبی (1) : نخستین = یکمین = اولین، دومین، سومین... آخرین + اسم
چهل دانشجو اولین شاعر

6- صفت برترین(عالی) : زیباترین، مهین، بزرگ ترین، کهن، کوچکترین، بهین، بهترین، کمینه، کمترین ... + اسم بهترین دوست باهوش ترین بچه



نکات مقدس ...

1- برخی از وابسته ها مانند (چه، چقدر، چند) در گونه های مختلف صفت ظاهر می شوند؛ راه تشخیص آن ها داخل جمله و از روی معنا است:

پقرر طلا می فری؟ پقرر طلا! پندر پرنده شکار کرده ام. پندر پرنده شکار کرده ام؟

2- اگر وابسته های پیشین کسره بگیرند دیگر وابسته ی پیشین نیستند و خودشان هسته خواهند بود:

بهترین انسان ها چقدر کتاب در آزمون می آید؟ همین داستان برابم قشنگ بود!

3- «همه» استثنا است! یعنی اگر کسره بگیرد باز هم وابسته ی پیشین به شمار می آید:

همه کارگران رفتند. همه ی کارگران رفتند.

4- اگر پس از صفات پیشین، اسم آمده باشد اما میانشان ویرگول یا درنگ وجود داشته باشد، دیگر وابسته ی پیشین نیستند؛ زیرا نقش جداگانه ای پذیرفته اند:

این کتاب را خوانده ای؟ این کتاب من است. بعضی غذاها ترشند بعضی غذاهای ترش دوست ندارند.

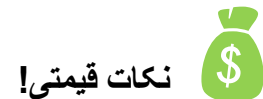
5- اگر وابسته های پیشین را پس از هسته، اما در همان گروه ببینیم، هنوز وابسته ی پیشین به شمار می آیند:

همه ی یادگاری های این دو تا بهترین دو ست فلان مدرسه ی قدیمی ... وابسته ی پیشین

(ب) شاخص : لقب هایی که بلافاصله پیش یا پس از اسم علم می آیند و وابسته ی آن ها می شوند؛ مانند :

استاد - دکتر - شیخ - دایی - خاله - بی بی - آقا - خانم - نه نه - بابا - مامان - سردار - ملا - امام - امام زاده - شاه - سلطان - آیت الله - سرهنگ - خان - میرزا - حاجی - قاضی و ...

استاد همایی ایرج میرزا سرهنگ سخایی رضا قلی خان



نکات قیمتی!

1- بین شاخص و اسم علم نباید هیچ گونه فاصله ای وجود داشته باشد؛ اعم از بدل، کسره، ضمیر، بدل، درنگ و ...

دکتر آرش رفت استاد احمدی آمد آن خلبان، عقاب آسمان، عباس دوران، حماسه ی بزرگی آفرید

2- شاخص نباید نقشی جدا از اسم علم داشته باشد. مثلاً در نمونه های زیر شاخصی وجود ندارد:

نرگس خاله شد. دکتر پرویز را عمل کرد. خشایار شاه ایرانیان است.


وا بسته های پسین

نشانه های جمع: (ان - ها) (ات - ين - ون)
(ی) نکره

الف) تکواژ های تصریفی



جمع های مکسر وابسته ی پسین از نوع نشانه ی جمع ندارند: ابیات - قوانین - قرون = 1 تکواژ

انواع (ی) : از میان انواع (ی) تنها (ی) نکره است که وابسته ی پسین به شمار می آید و راه تشخیص آن 

ها نیز تنها داخل جمله است:

1- (ی) نکره: اسم + ی ← او پیرمردی مهربان بود. / اسم + صفت + ی ← او پیرمرد مهربانی بود.

قاصدکی بر شانه ام نشست. حذف (ی) + یک/این/آن/هیچ ← یک قاصدک بر شانه ام نشست

2- (ی) میانجی: میان دو مصوت می آید: داستان های زندگی

راوی داستان (ی) میانجی این گونه ترکیب ها که خودشان به ی ختم می شوند، نوشته نمی شود و فقط شنیده می شود)

3- (ی) مصدری: اسم یا صفت + ی ← پیرمردی عالمی دارد.

شادی شما آرزوی من است. حذف (ی) + بودن / شدن ← شاد بودن شما / شاد شدن شما...

نام نویسی در کلاس موسیقی رایگان است. نگه داشتن (ی) + کردن ← نام نویسی کردن ...

4- (ی) نسبت: اسم + ی ← صفت نسبی این لباس های پیرمردی را نپوش!

درختان قدیمی / دوستان مدرسه ای / مردم روستایی افزودن (ی) نکره میان دو واژه ← درختانی قدیمی ...

5- (ی) اسنادی: خودت پیرمردی!

تو سرو جویباری تو لاله ی بهاری حذف (ی) + هستی ← تو سرو جویبار هستی تو لاله ی بهار هستی

6- (ی) لیاقت: مصدر + ی ← صفت لیاقت خوردنی- نوشیدنی- دیدنی...

تمرین: انواع (ی) را در این شعرهای زیبای شاعر موج نو، احمد رضا احمدی پیدا کنید:

من فقط سفیدی اسب را گریستم. () صبح از قفس طلایی بیرون آمد. ()

کودکی که روشنائی را بر تکه های کاغذ می کاشت. () ، () گندم ها در بی بستری بالغ می شدند. ()

من در صدای نیلوفری ات سقوط می کنم. () () دریا رؤیت نمی شود، دریا آموختنی است. ()

تو آن شبی که مهتاب در کوزه صبور بود. () () خواب من در زمستان، تعبیر بیداری است. ()

(ب) صفات پسین :

1- صفت شمارشی ترتیبی (2) : اول، یکم، دوم، سوم...چندم خیابان دوم بن بست اول نفر چندم

توجه: برخی صفات مانند (دیگر، چند، اعداد ترتیبی نوع 2 و...) می توانند هم صفت پیشین بیابند و هم صفت پسین:

} پرندگان دیگر (پسین)	} چند قطعه ای (پیشین)	} روز دوم (پسین)

2- صفات بیانی

2/1) صفت بیانی ساده: سفید، خوشمزه، خوب، قشنگ، ترسو، دراز، خردمند، صاف، تیره، مهربان، سرخ پوست، کوچک

2/2) صفت فاعلی

بن فعل / اسم + گر / گار ← زرگر - آموزگار - رفتگر - بازیگر

بن ماضی + ار / ه / ه ← خریدار - آمده - رفته

بن مضارع + نده / ا / ان ← روند - روا - روان

2/3) صفت مفعولی : بن ماضی + ه / ه ← خریده / پوشیده

کلاهتو بذار بالاتر! فرق صفت فاعلی و مفعولی در روش (بن ماضی + ه) :

اگر فعل گذرا به مفعول بود ← مفعولی	اگر فعل ناگذر به مفعول بود ← فاعلی
کشته ←	رسیده ←
مرده ←	بالا آمده ←
دل شکسته ←	دست نوشته ←

نمونه هایی دیگر از صفات فاعلی و مفعولی :

جلودار - انگشت نما - دم بریده - دربست - بهانه بیار - بخور و نمیر - دل به دریا زده - دست از جان شسته - پشمالود -

خر رنگ کن - نادان - بخور - شب زده - کارکشته - دستباف - دادخواه - هماهنگ - جاده صاف کن - باد آورده - بر باد رفته

2/4) صفت نسبی: اسم + (ی - ه - انه - انی - ین - ینه - چی) ← احمدی - سبزه - مردانه - جسمانی - زرین - سیمینه - تفنگچی

2/5) صفت لیاقت: مصدر + ی ← خواستنی - نوشتنی - ماندنی - دوست داشتنی - دل دادنی - گفتنی

تست: صفت های به کار رفته در عبارت «چه اندوه جان کاه و مصیبت سختی بود که اکنون این مرد می بایست همه ی

اشیای عزیز را ترک کند و خاک وطن را وداع ابدی گوید.» به ترتیب عبارتند از: (70 %) (سراسری 85 - زبان)

1) تعجبی - مفعولی - بیانی - نسبی - اشاره - فاعلی - نسبی (2) پرسشی - مفعولی - اشاره - بیانی - مبهم - ترتیبی - نسبی

3) تعجبی - فاعلی - بیانی - اشاره - مبهم - بیانی - نسبی (4) پرسشی - فاعلی - نسبی - بیانی - اشاره - بیانی

(ج) مضاف الیه : اسم یا ضمیری که به اسم یا ضمیر دیگر افزوده شود:

زندگی انسان چشمان تو دستم خود پدر خودشان نوک کوه خویشان ما

اگر ضمیر شخصی کسره بگیرد قسمت دوم همیشه صفت خواهد بود و ترکیب وصفی ← من بیچاره- توی رئیس

انواع اضافه
تعلقی: برگ درخت- دسته ی عینک- مسیر تهران- در میان گذاشتن سخن- کاغذ کتاب-
غیر تعلقی: کشتی عشق- پای تعدی- دست ارادت- گردنبند طلا- دریای خزر- داس مرگ- کشور ایران

راه های تشخیص ترکیب
وصفی، و اضافه،

الف) ترکیبات وصفی

1- در ترکیب وصفی می توان میان 2 جزء وصفی (ی) نکره گذاشت:

درخت (ی) (کهن) ← ترکیب وصفی درخت (-) (کدخدا) ← ترکیب اضافی

2- با ترکیب وصفی می توان جمله ی 3 جزئی گذرا به مسند ساخت:

کتاب مفید ← کتاب مفید است ترکیب= وصفی کتاب جعفر ← - ترکیب = اضافی

3- صفت ها (تر/ترین) می گیرند اما اسم ها خیر: آب زلال (تر) ← وصفی آب چشمه (-) ← اضافی

ب) ترکیبات اضافی

1- میان ترکیبات اضافی تعلقی می توان (این) گذاشت: آرامش (این) کویر ← اضافی زندگی (-) (ناآرام) ← وصفی

2- با اضافه های تعلقی می توان جمله ی 3 جزئی گذرا به مفعول ساخت:


مجری برنامه ← برنامه مجری دارد ترکیب = اضافی مجری رادیویی ← - ترکیب = اضافی

2) اگر میان صفت یا مضاف الیه بودن واژه ای شک کردیم در صورتی که بتوانیم از آن واژه صفت

بسازیم، نتیجه می گیریم که آن واژه خودش اسم بوده و ترکیبی بسازد ترکیب اضافی است؛ مثلاً:

غرب ← غرب زده، غربی قدیم ← قدیمی ترس ← ترسو، ترسناک شجاعت ← شجاع

کشورهای غرب، تهران قدیم، ویژگی ترس، مدال شجاعت ← ترکیب اضافی

می دانستید منظور از صفت همان موصوف است اما منظور از مضاف الیه، مضاف نیست؟! 

به عبارت دیگر می توان میان موصوف و صفت نشانه مساوی گذاشت اما میان مضاف و مضاف الیه خیر.

گل خشبو ← خشبو = گل ترکیب (وصفی) گل گلدان ← گلدان ≠ گل ترکیب (اضافی)

✓ نکات کلی ترکیبات وصفی و اضافی

- 1- شمارش ترکیبات وصفی ← همه ی انواع صفت های پیشین و پسین
- 2- شمارش ترکیبات اضافی ← مضاف الیه- ضمائر متصل (در نقش مضاف الیه)
- 3- صفت پسین می تواند با فاصله از موصوف خود بیاید:
حافظ شاعری است در تمام دوران ها ماندگار.
- 4- اگر ترکیبات وصفی و اضافی حذف به قرینه ی لفظی شده باشند حسابشان می کنیم:
نقشه و طرح و رنگ قالی ها ← ... ترکیب اضافی این روستای مه گرفته و باره های فاکس ← ... ترکیب وصفی
پندر کتاب فطی و نامه ی قریبی ← ... ترکیب وصفی این غم و غصه ی همیشگی ← ... ترکیب وصفی
این گونه جنگل ها و سبزه زاران آفریقا و آسیا ← ... ترکیب وصفی و ... ترکیب اضافی
سرنوشت و مرگ و زندگی ام ← ... ترکیب اضافی

تمرین

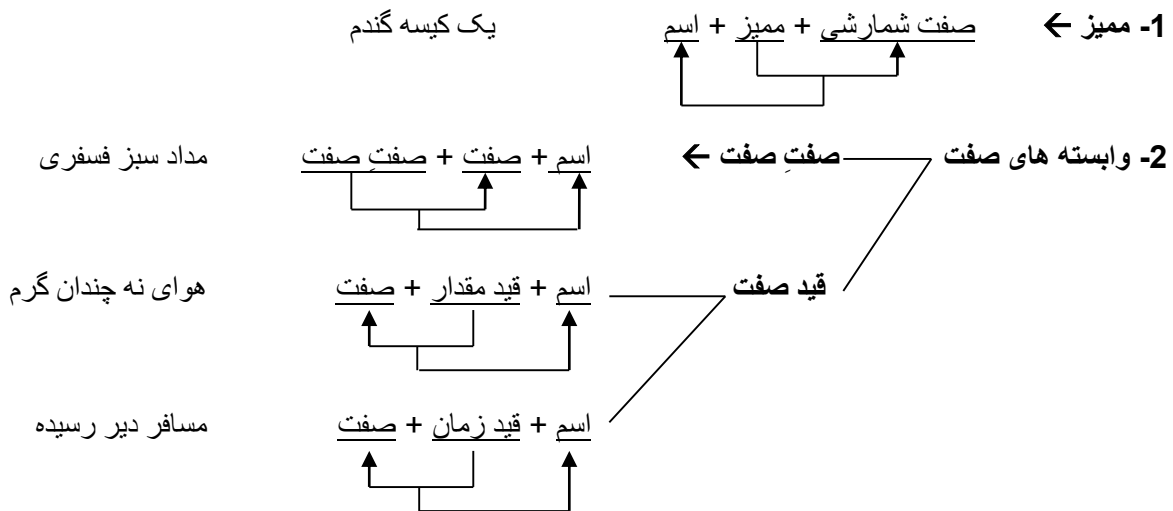
- 1- گروه ها و انواع آن ها را مشخص کنید.
پس اسفندیار آهی سرد از دل پرورد برکشید و گفت: همشیره، تا شش ماه دیگر، چشم جوان بین من نابینا نخواهد شد؟
شافه های عظیم به وضعی مومش، سیخ ایستاده بودند.
- 2- هسته ی گروه اسمی را نشان دهید:
استفرمان دو متر عمق دارد دو متر عمق زیاری نیست
دو پاکت سیگار سیر احمد شان ساوه ای
- 3- وابسته های پیشین و پسین را در عبارت زیر بشمارید:
« زبان دستگاهی است نظام یافته از علائم آوایی که ارزش آن ها با نظر اجتماع تعیین شده و هر گوینده و شنونده عادی برای ایجاد ارتباط در میان خود از ارزش قراردادی این علائم و آواها استفاده می کند.»
(محمد رضا باطنی - با اندکی تغییر) ... وابسته ی پیشین وابسته ی پسین

قو برای آن که سفید باشد نیازی به آبتنی هر روزه ندارد!

«کنفوسیوس»



وابسته های وابسته (وابسته ی درجه دو)

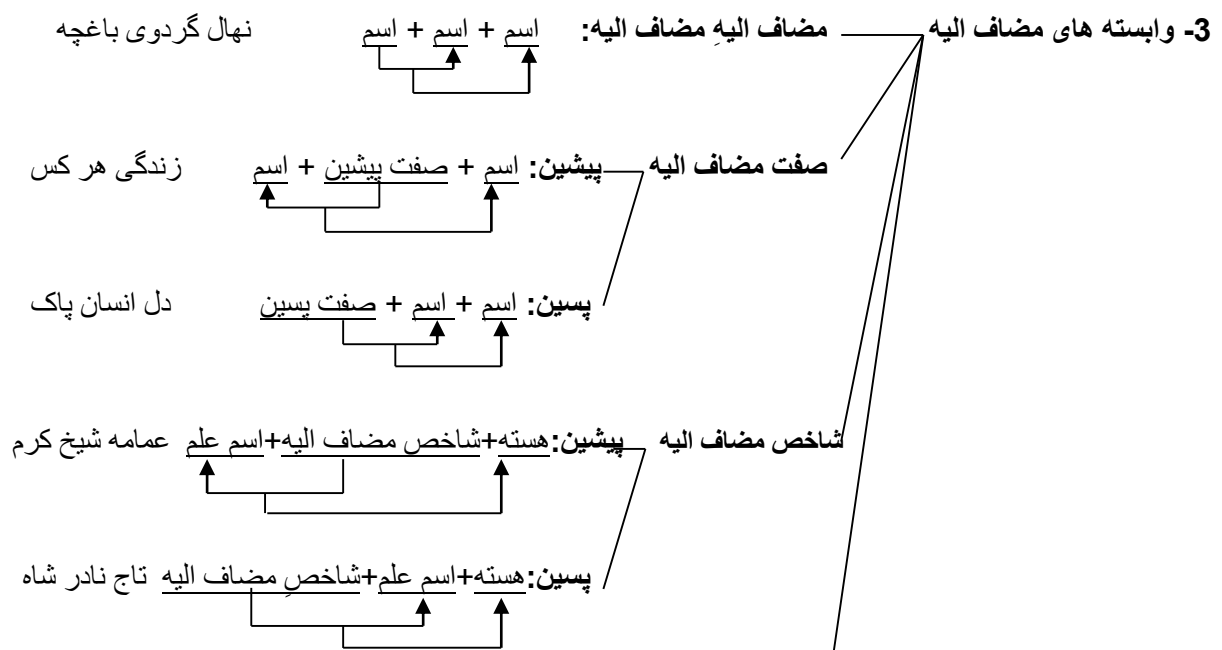


نکته ی باریک تر از مو : صفت صفت تنها برای رنگ ها به کار می رود؛ بنابراین اگر دو صفت پشت سر هم قرار بگیرند اما دومی درجه و میزان اولی را بیان نکرده باشد، صفت صفت (و در نتیجه وابسته ی درجه 2) نخواهد بود.

پیراهن آبی آسمانی پیراهن آبی پنبه ای

نکته ی کلفت تر از مو : قیدهای مقدار عبارتند از (خیلی- کمی- بسیار- اندکی- نه چندان- نسبتاً- مقداری- کاملاً و ...).
قیدهای زمان عبارتند از (زود- دیر- تازه- همیشه- امروز- دیشب و ...).

آسمان به اندازه آبی کشور تازه استقلال یافته ملت همیشه در صفا کتاب بسیار آموزنده



ی نکره - نشانه های جمع (تو کتاب نیومده پس تو کنگورم نمیدار!)

شروع تحولات

راه درمان بیماری ها

نوشتن شعرهایی

() تعیین وابستگی

- 1- وابسته های پیشین ، وابسته ی اولین اسم پس از خود هستند. (به جز ممیز ، صفت صفت و قید صفت)
2- وابسته های پسین ، وابسته ی اولین اسم پیش از خود هستند.

همان یک جلد کتاب خطی بسیار زیبای یادگاری پدرم

تعیین درجه

- 1- وابسته های پیشین، همگی درجه ی 1 ، به جز ممیز که درجه ی 2 است.
2- وابسته های پسین، درجه ی هر وابسته، بستگی به تعداد اسم هایی دارد که قبل از آن تا خود هسته آمده.

همان یک جرعه شراب گیرا دیوار کوتاه حیاط همسایه های مهربان ما

نکته ی بسیار مهم!!!

اگر پس از هسته وابسته های پیشین یا ممیز یا قید صفت ببینیم، ابتدا به واژه ی بعدی شان درجه می دهیم، سپس به خودشان یک درجه می افزاییم.

کتاب خانه ی آن شهر سوخته همان یک جلد کتاب خطی بسیار زیبای بابا پرویز باغبان این چند تا باغ انار

تمرین: وابسته های درجه ی دو را در متن زیر مشخص کنید.

شاملو فکر آزاد کردن یکسره ی شعر از قید و بند وزن را از غرب گرفته است، ولی منبع لطف و زیبایی کلام غیرمنظوم و آهنگینش نثر شعرگونه ی قرن چهارم و پنجم است و آهنگ های مکمل قسمت هایی از ترجمه ی فارسی تورات و انبیل که ترجمه ی بسیار پاک و شسته و رفته و پرآهنگ و با اسلوبی است و کیفیت پیغمبرانه ی سفن گفتن شاملو از همین کتاب های مقدس سرچشمه می گیرد.

(طلا در مس، جلد دوم - دکتر رضا براهنی)

رسم نمودار پیکانی

1- اگر همه ی وابسته ها هم درجه بودند، پیکان ها را از نزدیک ترین وابسته به هسته رسم می کنیم.

معلم مهربان اول ابتدایی من

2- اگر وابسته ها هم درجه نبودند ولی به ترتیب افزایش می یافتند، از دورترین وابسته به هسته رسم می کنیم.

صدای پای ناظم مدرسه ات

3- اگر وابسته ها به هم ریخته بودند:

الف) ابتدا اعداد نا هم درجه را از بزرگ به کوچک به وابسته ی خود می رسانیم تا به هم درجگی برسیم.

ب) وابسته های هم درجه را از نزدیک ترین وابسته به هسته وصل می کنیم.

ج) ناهم درجه ها را به هم درجه ها وصل می کنیم

درفت کهن این باغ دوست خوب پدرت سرودن یک شعر زیبا

🏠 دو نکته در حاشیه:

1- معطوف به وابسته، هم درجه ی همان وابسته (معطوف الیه) است: دیوان اشعار سعری و حافظ

2- ترکیب وصفی مقلوب را با صفات مرکب و مشتق- مرکب اشتباه نگیرید. صفت در این ترکیب وابسته ی پسین است!

راه تشخیص صفات مرکب ← می توان با این صفات جمله با فرمول (آنکه دارد) سافت. مثال:

تنگ نظر = آنکه نظر تنگ دارد. (اما با ترکیبات وصفی مقلوب نمی توان چنین جمله ای ساخت)

(کهن دیار ← ترکیب وصفی مقلوب) (سیاه چشم ← صفت مرکب) (بی بها مرد ← ترکیب وصفی مقلوب) (بلند مرتبه شاه ← ترکیب وصفی مقلوب)

📝 تمرین: 1- نمودار پیکانی گروه های اسمی زیر را رسم کنید

نقاشی های بزرگ هنرمندان بیزانسی آن روزگار نویسنده ی آن سه جلد کتاب همان نخستین لحظه ی آفرینش آدم

آسمان نسبتاً ابری چالوس دو قاچ کیک خیلی خوشمزه وقایع نگاری ساده ی هنر مسیحی اولیه

2- نمودارهای زیر را با گروه اسمی مناسب پر کنید.



کناه کاری رو سیاهم باید به قطب بروم هفتاد کشیش یفی بتراشم
و آتقد، اعتراف کنم تا از فبالت آب شونر ... (علی نبفی)



نقش های تبعی

تعریف ← واژه یا عبارتی که از نظر نقش دستوری تابع گروه اسمی پیش از خودش است.

1- بدل: عبارتی که پس از درنگ یا ویرگول برای توضیح گروه اسمی پیش از خودش می آید و بی آنکه معنا تغییر کند از جمله قابل حذف است.

فردوسی، شاعر حماسه سرای ایرانی شاهنامه، این شاه کار بزرگ میونی را آفرید. علی بن ابی طالب را کشتند.

نکته ی برابری: بدل مساوی مبدل منه است. پس می توان میان آن دو (یعنی) گذاشت:

آرزویم، قبولی در دانشگاه برآورده شد. آرزویم = قبولی در دانشگاه

نکته ی سر و ته! لزومی ندارد بدل همیشه یک توضیح باشد برای یک اسم. برعکس آن هم امکان پذیر است:

شهر شعر و هنر و فرهنگ، شیراز زادگاه شیخ همیشه شاب، سعدی است.



نکته ی آس! هر توضیحی که پس از درنگ یا ویرگول بیاید لزوماً بدل نیست و ممکن است آن توضیح قید

باشد. بدل و مبدل منہ رابطه ی ابن همانی (برابری و تساوی) دارند :

فردای آن روز مورچه ها، نیرومند و مغلوب نشدنی، سر پای خود مشغول فعالیت بودند. (صد سال تنهایی- کابریل کارسیا مارکنز)

هیولا، یک نور در کوزه ای پر از مواد شیمیایی، مثل کسی که در فواب می غلتد، به پهلوی غلتید. (هیولای هاوکلاین- ریپارد براتیکلان)

2- معطوف : گروه اسمی ای که پس از واو عطف می آید و نقش گروه پیش از خود را می گیرد معطوف نام دارد.

پرستو و پروانه آمدند. پرستو و پروانه را دیدم.

ویرگول: در مواردی که چند اسم یا گروه اسمی پشت سر هم بیایند، میان همه ی آن جز یکی مانده به آخر ویرگول می

گذاریم که معادل واو عطف است و گروه اسمی پس از آن نیز معطوف به شمار می آید:

دیدگاه های فروید، یونگ و لکان تأثیری ژرف بر فلسفه، هنر، ادبیات و دیگر علوم انسانی گذاشت. نقش تبعی

انواع واو میان وند: (درون ساختمان یک واژه) ← آب و تاب- گیر و دار- دار و ندار- راز و نیاز

پیوند هم پایه ساز: (میان دو جمله) ← گل ها را آب دادم و درختان را هرس کردم.

واو عطف: (میان دو گروه اسمی) ← گیاهان خودرو و درختان وحشی جنگل ترسناکند.

☑ نقش تبعی تنها مخصوص نوع آخر (واو عطف) است.

3- تکرار: دو بار ظاهر شدن یک واژه در یک نقش و یک جمله: سبب آوردن سبب.

تکرار یک واژه در دو یا چند نقش، تکرار و در نتیجه نقش تبعی به شمار نمی آید:

انسان باید مانند انسان رفتار کند!

تفاوت آرایه ی تکرار و نقش تبعی تکرار :

تکرار یک واژه در دو یا چند جمله نقش تبعی نیست؛ حتی اگر نقشی واحد داشته باشد:

زندگی شور، زندگی شعر، زندگی زیباست ! نقش در تا جمله

تمرین : نقش های تبعی را در صورت وجود نشان دهید و نوع آن ها را بگویید:

- دنیا، دار، مکافات، همان بهشت و جهنم است

- صدا، تنها صداست که می ماند.

- تو خود عباب فوری حافظ از میان برفیز

تست: در کدام گزینه نقش تبعی نیست؟ (60%)

1- عرب های جاهلی دختران خود را زنده زنده، بی هیچ مهر و ممبتی شک می کردند.

2- او شعرهایش را بر صفره ها، ماسه ها و پوست درختان می نوشت.

3- آیین مهر پرستی، که دین پیشین ایرانیان بود، بر بسیاری مذاهب و فلسفه ها تأثیر گذاشته است.

4- دانش این نیست که همه چیز را بدانیم؛ دانش این است که بدانیم چه می دانیم و چه نمی دانیم.

نویسنده: کسی که تصویری ندارد، نمایشنامه ای هم ندارد!

مجلس ضربت زدن / بهرام بیضایی

همزه

آ در ابتدای واژه پیش از مصوت بلند / ا / : آب- آزادی
 در میان یا پایان واژه اگر حرف پیش از آن ساکن باشد : قرآن- الآن
 در میان واژه اگر پیش از آن مصوتی باشد (به جز مصوت / ا /) و پس از آن / ا / باشد: مآل- فراآگاهی- مآثر

ا ← در آغاز واژه پیش از مصوت های ـَـ : اشتر- اسفناج- ابر

ء ← در پایان واژه به شرطی که حرف پیش از آن ساکن باشد: جزء- سوء

أ همزه ی ساکن ماقبل مفتوح: رأس، خلأ
أ همزه ی مفتوح ماقبل مفتوح: تأسف، متأثر

ؤ ← اگر پیش از همزه مصوت / ا / باشد: مؤلف- رؤیا

ئ واژه های همزه دار غیر عربی (همیشه): نئون- پروتئین- تناتر
ئ همزه ی مکسور و یا ماقبل مکسور: مشمئز- اشمئزاز- ذنب
ئ اگر پیش از همزه مصوت / ا / آمده باشد: قرائت- قائل- نائم

ئ ← در پایان واژه و ماقبل مکسور : متألئ

ا و / یا / ئ / ← اگر پس از همزه، مصوت بلند / و / بیاید: رؤوس / رؤوس - رؤوف / رؤوف

ا / یا / ئ / ← اگر حرف پیش از همزه ساکن و خود همزه، فتحه داشته باشد: مسئله / مسأله

تمرین:

م / ء / انست ←	ا / ء / تلاف ←	شی / ء / ←	مر / ء / ات ←
ش / ء / اون ←	ر / ء / الیسم ←	م / ء / اخذ ←	ت / ء / ئی ←
ء / رادت ←	نش / ء / ات ←	ملج / ء / ←	ت / ء / ثر ←
ب / ء / ر ←	ر / ء / سا ←	مس / ء / اول ←	م / ء / ←

تست: املاي همزه در چند واژه نادرست است؟ (70%)

« دنانت، تالو، لامت، مناب، مألوف، تاسی، لاؤوس، مؤكد، كاكائو، جرننت، مبداء سفر، رأفت، خلاء»

1) چهار (2) پنج (3) شش (4) هفت

زمین را بارانِ پرکت ها شدن -
مردگ فواره ازین دست است... شاملو

شیوه ی عادی و شیوه ی بلاغی

شیوه ی عادی: آمدن نقش ها در جای اصلی	شیوه ی بلاغی: آمدن نقش ها بیرون از جای اصلی
نهاد + فعل	درد مست ناران کریان مرد
نهاد + مسند + فعل	بر شاه خوب رویان واجب وفا نباشد
نهاد + مفعول + فعل	بیار باده که بنیاد عمر بر باد است
نهاد + متمم + فعل	بگریز ز غم به سوی شه رو
نهاد + مفعول + متمم + فعل	بگفت از کردن این وام اکلتم زود
نهاد + مفعول + مسند + فعل	او را صدا می زدن دیوانه!
نهاد + متمم + مسند + فعل	زن واقعی به تو می گویند!
هسته + صفت پسین	بترس از جهان دار یزدان پاک
صفت پیشین + هسته	به بند کمر بر بند تیر چند
صفت پسین بی فاصله از هسته می آید	فنده اش فونی است اشک آمیز
مضاف الیه پس از مضاف می آید	بکوبمت زمین گونه امروز یال
قید ها ی جمله معمولا در ابتدا ی جمله می آیند	کز سنگ ناله فینز روز وداع یاران

☑ تست: در همه ابیات به جز بیت اجزای جمله به شیوه ی بلاغی بیان شده است. (65%) (سراسری 89-تجربی)

- | | |
|--------------------------------|-----------------------------|
| 1) از آن گردی که از دریا برآری | بیار آن گرد را بر گرد من نه |
| 2) به هر باده نمی گردد سرم مست | به پیشم باده ی خو کرد من نه |
| 3) بیار آن معجز هر مرد و زن را | به پیش دشمن نامرد من نه |
| 4) بیا دل بر دل پر درد من نه | بیارخ بر رخا زرد من نه |



جهش ضمير

ضمایر پیوسته ی « م ، ت ، ش ، مان ، تان ، شان » در 3 نقش ظاهر می شوند:

1- مضاف الیه 2- متمم 3- مفعول

این ضمایر هم می توانند سر جای خودشان بیایند و هم جا به جا شده به واژه های دیگر بچسبند.

حالت اول) بی جهش: ضمیر پیوسته را به ضمیر جدا برمی گردانیم و نقش های بالا را به ترتیب آزمایش می کنیم:

❄️ تا رفتنش ببینم و گفتنش بشنوم ← رفتن او - گفتن او نقش ضمیر ←

❄️ چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی آن شب قدر که این تازه براتم دادند ← برات من؟ نادرست

حروف اضافه ی (از - به - برای) را پیش از ضمیر می گذاریم و آزمایش می کنیم:

این تازه برات به من دادند. نقش ضمیر ←

❄️ دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند ← نجات من دادند؟ نادرست نجات از / به / برای من دادند؟ نادرست

من را نجات دادند نقش ضمیر ←

حالت دوم) با جهش: اگر با برگرداندن ضمیر پیوسته به ضمیر جدا نتوانستیم به نقش آن پی ببریم احتمالاً آن ضمیر

جا به جا شده است. برای یافتن نقش ضمیر جا به جا شده دو روش زیر را امتحان می کنیم:

روش اول ← چسباندن ضمیر به فعل جمله و بررسی معنا:

ترسم ای دوست که بادی ببرد ناگاهم ← نقش ضمیر ←

روش دوم ← چسباندن ضمیر به تک تک واژه ها (به جز حروف) و بررسی معنا:

هر که شدت حلقه ی در ← نقش ضمیر ←

کله تمرین: نقش و جای اصلی ضمائر زیر را مشخص کنید و بگویید به شیوه ی بلاغی آمده اند یا عادی.

آه از آن روز که بادتِ گل رِنا ببرد	باغبانا ز خزان بی خبرتِ می بینم
تِ اول ← شیوه ی ←	تِ اول ← شیوه ی ←
تِ دوم ← شیوه ی ←	تِ دوم ← شیوه ی ←
گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک	هزار دشمنم ار می کنند قصد هلاک
مِ اول ← شیوه ی ←	مِ اول ← شیوه ی ←
مِ دوم ← شیوه ی ←	مِ دوم ← شیوه ی ←
خداوندا نگه دار از زوالش	خوشا شیراز و وضع بی مثالش
شِ اول ← شیوه ی ←	شِ اول ← شیوه ی ←
شِ دوم ← شیوه ی ←	شِ دوم ← شیوه ی ←
- تبارک الله ازین ره که نیست پایانش.	- چه گویمت که ز سوز درون چه می بینم.
تِ ش ← شیوه ی ←	تِ ش ← شیوه ی ←
عزیز من که به جز باد نیست دمسازم	به جز صبا و شمالم نمی شناسد کس
مِ اول ← شیوه ی ←	مِ اول ← شیوه ی ←
مِ دوم ← شیوه ی ←	مِ دوم ← شیوه ی ←
اما تو طفل بودی و از دست دادی	مرغ بهشت بودم و افتادمت به دام
تِ م ← شیوه ی ←	تِ م ← شیوه ی ←

تست: در همه ی بیت ها به جز بیت جهش ضمیر منجر به شیوه ی بلاغی شده است. (80%)

- | | |
|--------------------------------------|-----------------------------------|
| 1) من ملک بودم و فردوس برین جایم بود | آدم آورد در این دیر خراب آبادم |
| 2) یارب مگیرش ارچه دل چون کبوترم | افکند و کشت و عزت صید حرم نداشت |
| 3) هر مرغ فکر کز سر شاخ سخن بجست | بازش ز طره ی تو به مضراب می زدم |
| 4) دام دل صاحب نظرانت خم گیسوست | وان خال بناگوش مگر دانه ی دام است |

کسی که نتواند در میان جمع زندگی کند یا خود را کافی بداند و نیازی به جمع نداشته باشد، یا چانوری است وحشی و یا یکی از خدایان است.
«ارسطو»

【 انواع را 】

1) (را) مفعولی : برای نشان دادن گروه اسمی مفعول می آید. (طبعاً هنگامی (را) از نوع مفعولی خواهد بود که فعلمان گذرا به فعل باشد.)

به خواری منگر ای منعم ضعیفان و نحیفان را

2) (را) فک اضافه (اضافه ی گسسته): میان 2 اسم می آید و نقش مضاف و مضاف الیه را نشان می دهد اما باید جای آن دو را عوض کرد:

حریم عشق را درگه بسی بالاتر از عقل است = تو را در دل درخت مهربانی =

گفت نزدیک است والی را سرای = زخم خار این بیابان را مداوا سوزن است =

سلام او در وقت صبح مؤمنان را صبوح است = مرا روز و فیروزی از داور است =

نکته: واژه یا واژه هایی در نقش متمم، فعل و ... می توانند میان اضافه ی گسسته فاصله بیندازند:

گرگ را برکند سر آن سرفراز = او را دلارام نام است =

بنده را ز کرم و رحمت جرم ببخشای = جهان آفرین را به دل دشمن است =

پادشاهی او راست زبینه = دانه را از ریشه، موی سر پریشان می شود =

3) (را) حرف اضافه : به جای حروف اضافه ی (به- بر- برای- از) و پس از متمم می آید:

برای آزمایش، یکی از حروف یاد شده را پیش از واژه ای که (را) گرفته است می گذاریم:

درویشی را گفتند درویش را پرسیدند درویش را لقمه نانی آوردند حال و روز درویش را گریستیم

نکته: در گذشته برای سوگند دادن می شد از (را) ی حرف اضافه ای کمک گرفت:

مکن از خواب بیدارم خدا را =

4) نشانه ی مالکیت : این نوع (را) همیشه با فعل (بودن) و مشتقات آن می آید:

راه تشخیص: حذف را و جایگزین کردن فعل (داشتن) به جای (بودن) :

ما به فلک می رویم عزم تماشا که راست = مشنوی دوست که غیر از تو مرا یاری هست =

گر مرا غیر از تو اسبابی نباشد گو مباش =

5) نشانه ی قید : برای نقش قید می آید ؛ پس می توان این نوع (را) و واژه ی همراهش را از جمله حذف کرد بی آن

که جمله ناقص شود: اگر شب رسی روز را باز گرد

تمرین: انواع (را) را بنویسید:

مرا دیگر روز نوبت بود. به دیوان آمدم. استادم به باغ رفت و بوالحسن دلشاد را فرمود تا آنجا آمد و بونصر و تنی چند دیگر و نماز شام را باز آمد. یافتم امیر را همان جا فرود آمده.

- به فتراک ار همی بندی خدا را زود صیدم کن که آفت هاست در تأخیر و طالب را زیان آرد (حافظ)

- که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را - لیک کس را دید جان دستور نیست.

- باز آی و دل تنگ مرا مونس باش - تو خفته ای و نشد عشق را کرانه پدید

- نبینی آنکه دارد بلبلی را - که از بانگش طرب خیزد دلی را

- دل می رود ز دستم صاحب دلان خدا را - خاکساری نیز ما را مانع و ارستگی است

- اگر مردم را با گوهر اصل گوهر هنر نباشد صحبت هیچکس را به کار نیاید. (عنصر المعالی)

تست: نوع (را) در کدام گزینه با دیگر گزینه ها متفاوت است. (% 60)

- | | |
|---------------------------------|-------------------------------|
| 1) مرا زور و فیروزی از داور است | نه از پادشاه و نه از داور است |
| 2) از قضا خورد دم در به زمین | واندکی رنجه شد او را آرنگ |
| 3) درد پرده ی غنچه را باد بام | هزار آورد نغز گفتارها |
| 4) چو خندان شد و چهره شاداب کرد | ورا نام تهمینه سهراب کرد |

تکرار یک اشتباه، دیگر اشتباه نیست، انتفاع است!

الف) حذف به قرینه ی لفظی: در خود جمله یا جمله ی پیشین یا پسین، واژه یا واژه هایی می آید که گوینده برای ایجاز و جلوگیری از تکرار، از آوردن دوباره ی آن خودداری می کند:

دیده ی اهل طمع به نعمت دنیا بر نشود آن چنان که چاه به شبنم.....

موارد حذف به قرینه ی لفظی

★ **حذف نهاد جدا :** نهاد جدای اول شخص و دوم شخص (من، تو، ما و شما) را به قرینه ی شناسه ی فعل (نهاد

پیوسته) می توان از جمله حذف کرد:

..... کتابت را گم کردم.

- این چهار نهاد جدا را در 3 مورد نمی توان حذف کرد:

1- **تأکید:** تو بودی لیوان را شکستی؛ پدر که تقصیری ندارد.

2- **بدل داشته باشد:** ما، کارگران معدن زغال سنگ، امروز اعتصاب می کنیم.

3- **وابسته داشته باشد:** من راننده ی بیابان، راهم را در شب گم نمی کنم.

(**نکته:** نهاد اجباری (شناسه ی فعل) از جمله قابل حذف نیست.)

★ **جملات پرسشی و پاسخی:** جز نقطه ی پرسش (= مهمترین بخش پرسش) و نقطه ی اطلاع (= مهمترین بخش پاسخ)

می توان همه ی واژه ها را از پرسش و پاسخ حذف کرد – البته به قرینه ی لفظی!

- بلندترین قله ی جهان در کدام رشته کوه است؟ - هیمالیا (.....)

- بلندترین قله ی جهان در رشته کوه هیمالیا است. - در کجا؟ (.....)

★ **حذف جمله :** می توان کل یک جمله را به قرینه ی لفظی حذف کرد:

خیلی سعی کردم به هوای شرجی شمال عادت کنم ولی نتوانستم.

ب) حذف به قرینه ی معنوی: در هیچ جای جمله بیان نشده اما خواننده خودش آن را از لحن نوشته حدس می زند.

کدام سیلی می تواند صورت سرخ پوست را؟! (داریوش راوش)

موارد حذف به قرینه ی معنوی

★ حذف فعل

- جمله هایی که برای تعارف، دعا و نفرین به کار می روند:

سلام درود بر شما به جان پسر عیدتان مبارک.....

- ضرب المثل ها:

سر پیری معرکه گیری؟ چار دیواری اختیاری.....

- جمله های پرسشی:

چه خبر؟ چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتی بان؟

- برخی جمله های تعجبی:

چه عجب! چه سری! چه دمی! عجب پایی!

- اصطلاحات ورزشی، نظامی و راهنمایی و رانندگی:

به چپ چپ خبردار عبور ممنوع دست ها بالا.....

- حذف فعل کمکی: (حذف به قرینه ی لفظی – مربوط به دستور تاریخی)

هرگز از دور زمان ننالیده بودم و روی از گردش آسمان نکشیده

- حذف فعل اسنادی:

از گرسنگی مردن به که منت دونان بردن.

نه هرکه به قامت مهتر..... به قیمت بهتر.....

- حذف شناسه ی فعل: (حذف به قرینه ی لفظی – مربوط به دستور تاریخی)

پیر فرتوت را از میان کار بیرون آوردند و زمام کار بدو سپرد

★ حذف حروف

- حذف حروف اضافه: می روم ... خانه . بهرام ... همین جا نشسته بود.

- حذف حرف عطف و ربط: رفتم ... وضو گرفتم ... نماز خواندم چطور شد ... معلم شدی؟

★ حذف جمله

بگو که اگر بیایی و مسلمان شوی و اگر نه، که سپاهی بفرستم سوی شما که طاقت ایشان ندارید.

(ترجمه ی تفسیر طبری)

تمرین: حذف و نوع آن را در جمله های زیر مشخص کنید:

- قایق از تور تهی / و دل از آرزوی مروارید
- درس بخوانی سواد دار می شوی
- برو نیش عقرب را ماچ کن ببین چطور مزدت را کف دستت می گذارد. (جمالزاده - یکی بود یکی نبود)
- بیان شوق چه حاجت که سوز آتش دل توان شناخت ز آهی که در سخن باشد
- این عطر را ساناز برایم خریده است نه مهناز.
- پدرام دیروز ماشین من را قرض گرفت و برد.
- رفیقی داشتم که سال ها با هم سفر کرده بودیم و نمک خورده. (گلستان سعدی)
- به خواب دید که اگر می خواهی که چشم تو بهتر شود برو رضای شیخ مهینه را با دست آور. (اسرار التوحید)

تست: در عبارت زیر از رمان کلیدر چند فعل به ترتیب به قرینه ی لفظی و معنوی حذف شده است؟ (80 %)

« عبدوس بر جای مانده بود؛ یکه و بیگانه. هرکس به سوئی شده بود، مگر او که بر لب آبگیر ایستاده بود، چوبی به دست و توپره پاره ای بر پشت. چوپانی بی رمه، بر کنار آبگاه.»

(کلیدر: محمود دولت آبادی)

(1) یک ، سه (2) یک ، چهار (3) دو ، سه (4) دو ، چهار

تست: در کدام گزینه امکان حذف نهاد جدا وجود دارد؟ (65 %)

- (1) نقشه ی این توطئه را شما، هم کلاسی های به ظاهر بی آزار من کشیده بودید.
- (2) من بیچاره از نیت پلیدتان چیزی نمی دانستم.
- (3) این جریان را استادم، آقای ایرانی به من گفتند.
- (4) فقط من اشتباه می کنم شماها که تقصیری ندارید!

من پری کوچک غمگینی را می شناسم که در اقیانوسی مسکن دارد

ودلش را در یک نی لبک پویین می نوازد آرام، آرام

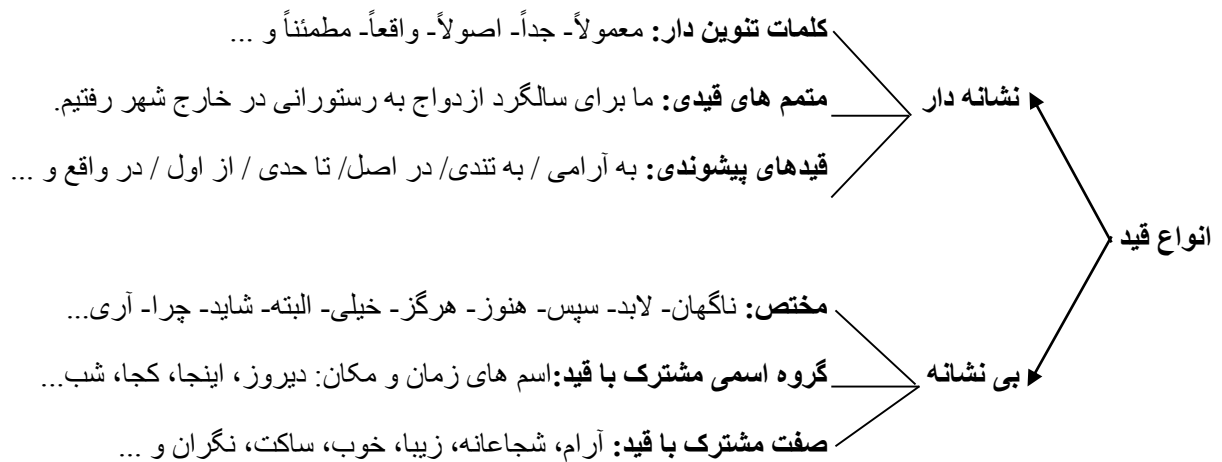
پری کوچک غمگینی

که شب از یک بوسه می میرد و سرگاه از یک بوسه به دنیا فواهد آمد «فروغ»

گروه قیدی

👉 گروه قیدی تو ضیحاتی به جمله می افزاید و معنای آن را کامل تر می کند، اما فعل جمله به آن نیازی ندارد و بدون آن معنای جمله ناقص نمی شود.

خوش بختانه امروز صبح رئیس تقریباً یک دقیقه بعد از من به اتاقش آمد.



نکات:

1- تفاوت قید پیشوندی و متمم :

الف) جزء نخست در متمم حرف اضافه و واژه ای جدا از متمم است، اما در قیدهای پیشوندی وند بوده و با تکواژ پس از خود تشکیل یک واژه می دهد.

ب) قیدهای پیشوندی را می توان به قیدهای تنوین دار یا قید های مختص تبدیل کرد.

قابق تا حدی به ساحل رسیده بود. = تا حدی که گویی ایستاده بود. =

☑ **تست:** در کدام گزینه قید پیشوندی نمی بینید؟ (50 %) (داریوش، راوش - سراسری امسال!)

- (1) در ظاهر می توان رنگی از باطن یافت.
- (2) آن ها به ظاهر رفتار خوبی دارند.
- (3) در حقیقت او بزرگترین شاعر روزگارش بود.
- (4) کارهایم را به تنهایی انجام می دهم.

2- تشخیص گروه اسمی مشترک با قید:

این گونه اسم ها در صورتی که یکی از نقش های (مضاف الیه، نهاد، مفعول، متمم، مسند یا منادا) را داشته باشند اسم، و در غیر این صورت قید هستند:

تابستان فصل گرما است = مرداد در تابستان است = تابستان را دوست دارم =
فصل تابستان زیباست = گرم ترین فصل تابستان است = تابستان! کی می رسی؟ =
تابستان به دریا می روم =

تست: در عبارت زیر کدام « فردا » قید است؟ (50 %)

همیشه فردا را ندیده گرفتم و می پنداشتم که فردا، فرداست، پس، فردا باید آن را شناخت!

(1) فردای اول (2) فردای دوم (3) فردای سوم (4) فردای چهارم

3- تفاوت صفت مشترک با قید:

اگر پیش از این گونه واژه ها نقش نمای صفت (ـ) آمده باشد، صفت و در غیر این صورت قید هستند.

آن دو شجاعانه جنگیدند. = نبرد شجاعانه ای بود. =

تست: نگران در کدام گزینه صفت است؟ (50 %)

(1) نگاهش نگران بود. (2) نگران نگاهش بودم.
(3) نگران نگاهش می کردم. (4) با چشمان نگران نگاهش می کردم.

توس از قدرت ناپیدا اگر در عرف عام معجز باشد دین است و اگر معجز نباشد

مخرافات!

لوپتان - توماس هاینر

تست های ترکیبی دستور زبان:

☑ **تست:** با توجه به بیت «خلد گر به پا خاری آسان برآید چه سازم به خاری که در دل نشیند» کدام گزینه درست است؟ (100 %)

(سراسری 91- ریاضی)

- 1) بیت از چهار جمله ی خبری درست شده است.
- 2) دو قید و دو متمم قیدی در بیت مشاهده می شود.
- 3) چهار فعل مضارع وجود دارد که نهاد جدا در سه مورد به قرینه محذوف است.
- 4) در بیت، چهار حرف اضافه وجود دارد.

(داریوش، راوش - سراسری امسال 1):

☑ **تست:** توضیح مقابل کدام بیت نادرست است؟ (110 %)

- | | | |
|--|---|-------------------|
| 1) فریاد که در عالم تحقیق کسی نیست | یک خانه ی عنقااست که آنجا مگسی نیست | (3 فعل ناگذر) |
| 2) هرکجا بی رویت از چشمم برون می گردد آب | گر همه در پرده ی خار است خون می گردد آب | (1 پایه و 2 پیرو) |
| 3) نداشت دیده ی من بی تو تاب خنده ی صبح | ز اشک داد چو شبنم جواب خنده ی صبح | (2 متمم قیدی) |
| 4) چشمی که ندارد نظری حلقه ی دام است | هر لب که سخن سنج نباشد لب بام است | (2 نهاد محذوف) |

☑ **تست:** گروه بدل در عبارت زیر چند واج دارد و از کدام نقش تبعیت می کند؟ (110 %)

- « آن چه را در فلسفه ی هگل «فلسفه ی روح» می خوانند تاریخ انسانیت است یعنی سرگذشت سیری که نفس انسان می کند برای اینکه عقل به معرفت خود یعنی شناخت کل حقیقت وجود برسد. » (سیر حکمت در اروپا - محمد علی فروغی)
- 1) 25 واج ، متمم (2) 24 واج ، مسند (3) 23 واج ، نهاد (4) 22 واج ، مفعول

☑ **تست:** کدام گزینه در رابطه با بیت زیر نادرست است؟ (110 %)

یارب آن زاهد خودبین که به جز عیب ندید دود آهیش در آینه ی ادراک انداز

- 1) بیت دارای دو ترکیب وصفی و سه ترکیب اضافی است.
- 2) بیت دارای سه جمله است که یکی استثنایی و دو تائی دیگر ساده اند.
- 3) مفعول در جمله ی دوم (عیب) و نهاد در جمله ی سوم (یا رب) است.
- 4) ضمیر متصل موجود در بیت نقش مضاف الیه داشته و جابجایی آن منجر به شیوه ی بلاغی شده است.

☑ **تست:** در عبارت زیر ترتیب کلیه ی گروه ها از لحاظ بیشترین تعداد تکواژ در کدام گزینه آمده است؟ (100 %)

آیا بهتر آن است که بیشتر دوستانم بدارند تا از ما بترسند یا آن که بیشتر بترسند تا دوستانم بدارند؟

(شهریار - نیکولو ماکیاوولی - ترجمه ی داریوش آشوری)

- | | |
|-----------------------|-----------------------|
| 1) اسمی ، فعلی ، قیدی | 2) اسمی ، قیدی ، فعلی |
| 3) فعلی ، اسمی ، قیدی | 4) فعلی ، قیدی ، اسمی |

صورتت را که عاشقانه ورق زد

باغچه ای شدم

که هفت سالگی ام بود

همه ی پروانه ها را به پیرهننت دوخته بودی

جز یکی که بالمش

از تکه ای کاموای دررفته آویزان بود

و آسمانش را

شعاع پنجم تو کوتاه می کرد

من آن پروانه را آن قدر کشیدم

تا بزرگ شد

آن قدر که پیرین را از یاد برد

و بال هایش

با باد ورق می خورد

و نشاندمش کنار بسدگلی که

تا بوی خودش را شنید

پژمرد...

« داریوش راوش »

زرتشت: وای بر آن عاشقانی که از رحمشان برتر، پایگاهی ندارند! شیطان روزی با من چنین گفت:

« خدا را نیز دوزخی هست: دوزخ او عشق به انسان است. »

و چندی پیش شنیدم که گفت: « خدا مرده است. رحم خدا به انسان اورا کُشت! » (چنین گفت زرتشت - نیچه)



قربابت معنایی

داریوش، اوّش

روش های درست خوانی شعر

بخش نخست: حرکت گذاری

تمرین: واژه های زیر با کدام خوانش درست هستند؟ حرکت گذاری کنید.

سحر / سَحَر ؟

یارب چه سحر است افسون هستی	از هیچ بودن کس نیست آگاه	(بیدل)
کاش از آن آینه کس گرد سراغت یابد	محمل آرا چو سحر بر نفس ساخته ای	(بیدل)
ز کفر زلف تو هر حلقه ای و آشوبی	ز سحر چشم تو هر گوشه ای و بیماری	(حافظ)

خُم/خَم؟

روزگار عصیر انگور است	خم ازو مست و چنگ مخمور است	(ابوالفرج رونی)
خم زلف تو دام کفر و دین است	ز کارستان او یک شمه این است	
خمی که ابروی شوخ تو در کمان انداخت	به قصد جان من زار ناتوان انداخت	(حافظ)

پُر / پَر ؟

عاشقان پر بی کس اند از درد نومیدی میرس	حلقه را از شوخ چشمی جا برون در بود	(بیدل)
در دیده ی عبرت اثر دام حوادث	خفته ست به زیر پر طاووس پلنگی	(بیدل)
محبت از مزاج عشق بازان کینه نپسندد	پر پروانه ممکن نیست گردد زینت تیری	(بیدل)

دُرَد / دَرَد / دَرَد ؟

به درد و صاف تو را حکم نیست خوش درکش	که هر چه ساقی ما ریخت عین الطاف است	(حافظ)
درد پرده ی غنچه را باد بام	هزار آورد نغز گفتارها	(علامه طباطبایی)
ای درد توام درمان در بستر ناکامی	و ای یاد توام مونس در گوشه ی تنهایی	(حافظ)

بردن / بریدن؟

شراب گرد کدورت نبرد از دل ما	چو دانه سوخته باشد چه از سحاب آید
اگر نه با ده غم دل ز یاد ما ببرد	نهیب حادثه بنیاد ما ز جا ببرد
گلوی وصل من از تیغ هجر خویش مبر	که ذبح حیوان در مذهب تو نیست روا (مسعود سعد سلمان)
گر من سخن درشت نگویم تو نشنوی	بی جهد از آینه نبرد زنگ، صیقلی (سعدی)

کشت / کُشت؟

کشت جهان ز نشو و نما باز مانده است	آن دانه صرف برده که در خاک مانده است (اسیر شهرستانی)
به کاشتن و نیک فزودن باید	زیرا که پس از کشت درودن باید (ابوالفرج رونی)
من اگر نیکم و گر بد تو برو خود را باش	هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت (حافظ)

می (پیشوند استمرار) / می (شراب)؟

سخن درست بگویم نمی توانم دید	که می خورند حریفان و من نظاره کنم (حافظ)
اندیشه چو دانش است می باید داشت	اندوه چو روزی است می باید خورد (ابوالفرج رونی)
در خم می نشین و غسلی کن	خرقه ی خود به جام می می شو (شاه نعمت الله ولی)

کشد / کُشد؟

عاشق چه کند گر نکشد تیر ملامت	با هیچ دلاور سپر تیر بلا نیست (حافظ)
مرغان تو را همی کشد روبه	همیان تو را همی برد رهن (پروین)
ای که عاشق کشی و کینه کشی کیش تو شد	بس غما کاین دل بیگانه ز کیش تو کشد (سوزنی سمرقندی)

به (حرف اضافه) / به (بهنر)؟

اگر تو زخم زنی به که دیگری مرهم	و گر تو زهر دهی به که دیگری تریاک (حافظ)
هر چه اسباب است آتش در زن و خرّم نشین	رندی و ناداشتی به روز رستاخیز را (سنایی)
غم زندگی به کجا برم ستم هوس به که بشمرم؟	چو حباب هرزه نشسته ام به فشار چشم تر از نفس (بیدل)

گَزیدن / گَزیدن ؟

سگی پای صحرائشینی گزید
به چشمی که زهرش ز دندان چکید (سعدی)
زین ثرها که گزیدیم در این باغستان
پشت دست و لب افسوس گزیدن به بود
مرا نصیب غم آمد به شادی همه عالم
چراکه از همه عالم محبت تو گزیدم (مهرداد اوستا)

سیلی / سیلی؟

از دست دیگران چه شکایت کند کسی
سیلی به دست خویش زند بر سرای خویش
وا نگردد از ره آن تیرای پسر
بند باید کرد سیلی را ز سر
سیلی از گریه ی من خاست ولی می ترسم
که بلایی رسد آن سرو سهی بالا را (فروغی بسطامی)

مهر / مهر؟

تا مهر ماه چهره ی تو در دلم نشست
از مهر ماه و مهر به کلی بریده ام
این سر به مهر نامه بدان مهربان رسان
کس را خبر مکن که کجا می فرستمت (خاقانی)

لَخت / لَخت؟

ز خون دیده و لخت جگر رنگین شبی دارم
نمی دانم چه می خواهم عجایب مطلبی دارم (اسیر شهرستانی)
ناخن کبود برق / روی شیشه ی افق کشیده شد / چندی درخت های لخت را فرا گرفت
(نادر نادر پور)

گِل / گِل ؟

گلی خوشبوی در حمام روزی
رسید از دست محبویی به دستم
بدو گفتم تو مشکی یا عبیری
که از بوی دلایز تو مستم
بگفتا من گلی ناچیز بودم
ولیکن مدتی با گل نشستم
کمال همنشین بر من اثر کرد
وگر نه من همان خاکم که هستم (سعدی)

نَه / نَه / نَه (بن مضارع نهادن: بِنَه : بگذار، قرار بده)

به ناقوسی دل امشب از جنون خورده است پهلویی
بر این نه دیر آتش می زخم سر می دهم هویی (بیدل)
ساغر می بر کفم نه تا ز بر
برکشم این دلق ازرق فام را (حافظ)

ز کنج صومعه حافظ مجوی گوهر عشق

قدم برون نه اگر میل جستجو داری

(حافظ)

رَوی / روی ؟

اگر بر آب روی خسی باشی / و اگر بر هوا پری مگسی باشی / دل به دست آر تا کسی باشی	(خواجه عبدالله انصاری)
روی در آینه ی مهر تو جان خواهم داد	دم آخر که مرا عمر به یک آه رسد
تو هم روزی روی زین خانه بیرون	ببینی سحر بازی های گردون

جُو / جو (جستجو کن / رود) ؟

نان جو خور، در بهشت جاودان پاینده باش	کز بهشت از خوردن گندم شده است آدم جدا
تو میرایی که بر جو حکم داری	به جو اندر نگنجد جان که دریاست
عقل و فطرت به جوی نستانند	دور، دور شکم و دستار است
همیشه بر مهتران جای جوی	کز ایشان فزاید تو را آبروی
پدرم روضه ی رضوان به دو گندم بفروخت	ناخلف باشم اگر من به جوی نفروشم
هر جوی که از چهره به ناخن کندم	از دیده کنون آب در او می بندم

سیر / سبیر ؟

سیر چمن بیخودی آرایش ناز است	گر می روی از خویش برو رنگ و بیا ناز
کدام آهو به بوی نافه خوابانده ست داغم را	که تا یاد سویدا می کنم سیر ختن دارم
دوش دل ناگشته سیر از وصل او مدهوش گشت	لیک شادم کز فغان در محفلش خاموش گشت (عرفی شیرازی)

چِه / چه (چاه)؟

تو خود را از آن در چه انداختی	که چه را ز ره باز نشناختی
تو چشم عقل بیستی که در چه افتادی	تو بد شدی که شدند از تو خوب تر دگران
نبینی باغبان چون گل بکارد	چه مایه غم خورد تا گل برآرد؟ (فخرالدین اسعد گرگانی)

بَد / بُد ؟

بهشتی بد آراسته پر ز نور	پرستنده بر پای و در پیش، هور
--------------------------	------------------------------

نخواهم بدن زنده بی روی او
 جهانم نیرزد به یک موی او (فردوسی)
 گر قوتم بدی ز پی قرص آفتاب
 بر بام چرخ رفتی از نردبان برف (کمال الدین اصفهانی)

نیم(نیمه و نصف) / نیم (نیستم) ؟

ز دستگاه جهان صورت نیم خجالت کش کدورت
 نیم شرر ز عشق بس تا ز زمین عاقبت
 مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک
 گرت نیم نان جو افتد به دست
 چو آینه دست بی نیازان ز هر چه گیرد زبان نگیرد (بیدل)
 دود به آسمان رود خرمن اعتبار را (وحشی بافقی)
 چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم (همام)
 به رغبت به از مرغ بریان خوری (امیر شاهی)

گرم / گَرَم؟

هزار دشمنم ار می کنند قصد هلاک
 گر به ما داغ محبت گرم خون باشد رواست
 آشنایان ره عشق گرم خون بخورند
 گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک (حافظ)
 روز اول چشم چون وا کرد ما را دیده است (کلیم)
 ناکسم گر به شکایت سوی بیگانه روم (حافظ)

رَفْتَن / رُفْتَن

باید ز سر این غرور را راندن
 کنون شکسته و هنگام شام خاک رهم
 ز نزد سوختگان بی خبر نباید رفت
 باید ز دل این غبار را رفتن (پروین)
 تو خود مرا سحر از طرف باغ خواهی رفت (پروین)
 زمان کار نباید به کنج خانه خزید (پروین)

مَن بعد / مِی بعد

دندان و لب تو هر دو با هم/دارند همیشه عیش پنهان
 در آن کوش من بعد شاهی به دهر
 من بعد کمین کنم لبّت را/باشد که بگیرمش به دندان (امیر شاهی)
 که روزی به انصاف از این خوان خوری (امیر شاهی)

مَرْدَم / مُرْدَم

غلام مردم چشمم که با سیاه دلی
 مردم ز رشک چند ببینم که جام می
 هزار قطره بیارد چو درد دل شمرم (حافظ)
 لب بر لبّت گذارد و قالب تهی کند (طالب آملی)

بستان / بستان؟

بستان و به عمر لیلی افزای	بستان (نظامی)	کز عمر من آنچه مانده بر جای
دریاب ضعیفان را در وقت توانایی	(حافظ)	دایم گل این بستان شاداب نمی ماند
کز بلبلان برآمد فریاد بی قراری	(سعدی)	چون است حال بستان ای باد نوبهاری

سِرّ / سرّ؟

در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست	(حافظ)	گر پیر مغان مرشد من شد چه تفاوت
دشمن شوند و سر برود هم بر آن سریم		ما را سری ست با تو که گر خلق روزگار
کز کجا سر غمش در دهن عام افتاد	(حافظ)	غیرت عشق زبان همه خاصان ببرید

توبه / تو، به؟

خازن می‌کده فردا نکند در بازم	(حافظ)	حلقه ی توبه گر امروز چو زُهاد زخم
وز تو به یکی عشوه دلم خرسند است	(امیر شاهی)	ای مهر گسل که با تو ام پیوند است
یک شهر چو خاقانی شیدای تو اولی تر	(خاقانی)	تا تو به پری مانی شیدای توام، دانی

گرد / گرد / گرد؟

ای کاش می توانستم / بر شانه های خود بنشانم این خلق بی شمار را / گرد حباب خاک بگردانم / تا با دو چشم خویش ببینند که خورشید شان کجاست / تا باورم کنند	(احمد شاملو)	
او راست به پای بی ستونی	این گنبد گرد گرد اخضر	(ناصر خسرو)
صفای جوهر آیینگی مسلم طبعی	که گرد آینه داران نام و ننگ نگرده	(بیدل)
بر دلم گرد ستم هاست خدایا مپسند	که مکدر شود آینه ی مهرآیینم	(حافظ)
چرخ گرد از هستی من گر بر آرد گو بر آر	دور بادا دور از دامن نامم گرد ننگ	(هاتف اصفهانی)
به سهراب گفت ای یل شیرگیر	پلنگ افکن و گرد و شمشیرگیر	(فردوسی)

شکوه / شکوه

آسمان سست پی مرد شکوه عشق نیست	رخش می باید که رستم را به میدان آورد
کیم؟ شکوفه ی اشکی که در هوای تو هر شب	ز چشم ناله شکفتم به روی شکوه دویدم (مهرداد اوستا)

شکوه عشق را گردون گردان برنمی دارد

که هر موری ز جا تخت سلیمان برنمی دارد

رُستن / رَسْتَن؟

ای دل مباش یک دم خالی ز عشق و مستی

وان گه برو که رستی از نیستی و هستی (حافظ)

شکوفه های هلو رسته روی پبر هنت

دوباره صورتی صورتی ست باغ تنت (حسین منزوی)

نه جغد رست نه طوطی چه شد قضا شاهین

نه زشت ماند و نه زیبا چه راز گشت عیان (پروین)

بخش دوم: درنگ

ایستادن در نقطه‌ی نامناسب از شعر می تواند معنا را مبهم یا کلاً عوض کند. مثل همان داستان معروف مرگ و

زندگی: «بخشش، لازم نیست اعدامش کنید.» یا «بخشش لازم نیست، اعدامش کنید!»

تمرین: کدام یک از درنگ ها برای شعرهای زیر مناسب تر است؟

چون در سرم افتاد ز عشقت هوسی تا سر نهم تو را نمانم به کسی (سوزنی سمرقندی)

1- □ تا سر نهم، تو را نمانم به کسی؟

2- □ تا سر نهم تو را، نمانم به کسی؟

خم ها همه در جوش و خروشند ز مستی وان می که در آن جاست حقیقت نه مجاز است (حافظ)

1- □ وان می که در آن جاست حقیقت، نه مجاز است؟

2- □ وان می که در آن جاست حقیقت نه، مجاز است؟

از آن به دیر مغانم عزیز می دارند
که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست (حافظ)

1- که آتشی که نمیرد، همیشه در دل ماست؟

2- که آتشی که نمیرد همیشه، در دل ماست؟

حکم جلودار است بر هامون بتازید
هامون اگر دریا شود از خون بتازید (حمیدی سبزه واری)

1- هامون اگر دریا شود، از خون بتازید؟

2- هامون اگر دریا شود از خون، بتازید؟

دل پاکیزه به کردار بد آلوده مکن
تیرگی خواستن از نور گریزان شدن است (پروین)

1- تیرگی خواستن از نور، گریزان شدن است؟

2- تیرگی خواستن، از نور گریزان شدن است؟

دل چو شد غافل ز حق فرمان پذیر تن بود
می برد هر جا که خواهد اسب خواب آلوده را

1- دل چو شد غافل، ز حق فرمان پذیر تن بود؟

2- دل چو شد غافل ز حق، فرمان پذیر تن بود؟

دارم امید بر این اشک چو باران که دگر
برق دولت که برفت از نظرم باز آید (حافظ)

1- برق دولت که برفت از نظرم، باز آید؟

2- برق دولت که برفت، از نظرم باز آید؟

بخش سوم: استفهام انکاری و تأکیدی

پرسشی است که در واقع پاسخ آن در دل خود پرسش نهفته است و شاعر منظورش را به صورت یک سؤال بدیهی مطرح می کند تا تأکید بیشتری داشته باشد. اگر پاسخ به این پرسش منفی بود استفهام انکاری است و اگر مثبت بود استفهام تأکیدی.

برای درک این گونه بیت ها باید روش پاسخ گویی به آن ها را یاد بگیریم:

نکته: پاسخ به استفهام انکاری و تأکیدی چندین حالت است، از جمله:

- 1) با فعل منفی
- 2) با صفت هر
- 3) با صفت هیچ
- 4) با قید (توانستن / بایستن)

آن چه عیبست که در صورت زیبایی تو هست؟	وان چه سحر است که در غمزه ی فتان تو نیست؟ (سعدی)
پاسخ: هیچ عیبی در صورت زیبای تو نیست	هر سمری در غمزه ی فتان تو هست!
به جز از علی که گوید به پسر که قاتل من	چو اسپر توست اکنون به اسپر کن مدارا (شهریار)
پاسخ: هیچ کس به جز علی نمی گوید به پسر ...	
ای خاک خرامت گل فردوس به دامن	کو بخت که پامال گیاه تو توان شد؟ (بیدل)
پاسخ: نیست بخت که پامال گیاه تو توان شد	
عشق دریایی کرانه ناپدید	کی توان کردن شنا ای هوشمند؟ (رابعه)
پاسخ: هیچ وقت نمی توان کردن شنا ای هوشمند	
چرا نگاه نکردم؟ / تمام لحظه های سعادت می دانستند / که دست های تو ویران خواهد شد	(فروغ)
پاسخ: باید نگاه می کردم	

تمرین: هر سؤالی که به صورت استفهام انکاری یا تأکیدی مطرح شده تیک بزنید و به جمله ی خبری برگردانید.

صنما با غم عشق تو چه تدبیر کنم؟ تا به کی در غم تو ناله ی شبگیر کنم؟ (حافظ)

کی بود در زمانه وفا؟ جام می بیار تا من حکایت جم و کاووس کی کنم (حافظ)

کو بیک صبح تا گله های شب فراق با آن خجسته طالع فرخنده پی کنم؟ (حافظ)

□ به عقل و رأی که شد چیره بر قضا و قدر؟

□ به فکر و هوش که افکند پنجه با گردن؟

(مولوی)

سوختم بیچاره را زان گفت خام

□ این چرا کردم؟ □ چرا دادم پیام؟

□ آیا دوباره گیسوانم را در باد شانه خواهم زد؟ □ آیا دوباره روی لیوان ها خواهم رقصید؟ □ آیا دو باره زنگ در

(فروغ)

مرا به سوی انتظار صدا خواهد برد؟

(کلیم کاشانی)

□ تا به کی سرکشی ای سرو خرامان از من؟

□ قمری ریخته بآلم به پناه که روم؟

تست: در کدام گزینه استفهام انکاری نمی بینید؟

- | | |
|---|--|
| <input type="checkbox"/> زهره ی گفتار نه، کاین چه سبب وان چراست | 1. دل شده ی پای بند گردن و جان در کمند |
| <input type="checkbox"/> خویش را با تو برابر چون کنم | 2. چون تو خورشیدی و من چون سایه ام |
| <input type="checkbox"/> نگه دار و نگه بانش تو باشی | 3. چه باک آید ز کس آن را که او را |
| <input type="checkbox"/> جان دهم این جا بمیرم در فراق | 4. گفت می شاید که من در اشتیاق |

تست: در همه ی ابیات شاعر پرسشی را مطرح کرده که پاسخ آن «هیچ کس» است. به جز ... (سنجش 83)

- | | |
|---|---|
| <input type="checkbox"/> که علم کند به عالم شهدای کربلا را | 1. به جز از علی که آرد پسری ابوالعجایب |
| <input type="checkbox"/> چو علی که می تواند که به سر برد وفا را | 2. چو به دوست عهد بندد ز میان پاکبازان |
| <input type="checkbox"/> متحیرم چه نامم شه ملک لافتی را | 3. نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت |
| <input type="checkbox"/> چو اسیر توست اکنون به اسیر کن مدارا | 4. به جز از علی که گوید به پسر که قاتل من |

بخش چهارم: تشخیص منادا

وقتی منادا بدون ادات ندا می آید ممکن است با نقش های دیگر به ویژه نهاد اشتباه شود؛ کافی است پشت این واژه های مشکوک (ای) بگذاریم. هر کدام که پذیرفت منادا است.

تمرین: نقش کدام واژه هایی که زیرشان خط کشیده شده منادا است؟

- | | | |
|--|--|-----------------|
| <input type="checkbox"/> درویش نمی پرسی و ترسم که نباشد | اندیشه ی آمرزش و پروای ثوابت | (حافظ) |
| <input type="checkbox"/> دلدار سر نامه و پیغام که دارد | آینه تو آنجا ببر از حیرت ما <u>گل</u> | (بیدل) |
| <input type="checkbox"/> <u>حافظ</u> نه غلامی ست که از خواجه گریزد | صلحی کن و باز آ که خرابم ز عتابت | (حافظ) |
| <input type="checkbox"/> <u>زاهد</u> دماغ توبه به کوثر رسانده ای | معذور کاین خیال به صهبا نمی رسد | (بیدل) |
| <input type="checkbox"/> ناصح به طعن گفت که رو ترک عشق کن | محتاج جنگ نیست <u>برادر</u> ، نمی کنم! | (حافظ) |
| <input type="checkbox"/> سپید بخت تر از چشم های خود نشدی | <u>دل</u> سیاه تر از ژرفنای اقیانوس | (داریوش راوش) |
| <input type="checkbox"/> کسی بر مهتران <u>پروین</u> مهی داشت | که دل چون کعبه ز آرایش تهی داشت | (پروین) |
| <input type="checkbox"/> <u>حسین</u> میل نکردی به روضه ی رضوان | اگر به روضه نبودی امید دیدارش | (منسوب به حلاج) |
| <input type="checkbox"/> <u>باغبان</u> همچو نسیم ز در خویش مران | کآب گلزار تو از اشک چو گلنار منست | |
| <input type="checkbox"/> عشق در دل ماند و یار از دست رفت | <u>دوستان</u> دستی که یار از دست رفت | (سعدی) |

قرابت معنایی در میان واژگان

معنای برخی واژه ها:

راست: حقیقت، درست، صادق، مستقیم، صاف، سمت راست، یکسان، دقیقاً، محکم

در کدام گزینه معنای (راست) با این بیت یکسان است؟

- | | | |
|--|--|--|
| | به هر جزئی ز خاک ار بنگری راست | هزاران آدم اندر وی هویداست
(شبستری) |
| (1) بدو راست خم کرد و چپ کرد راست | خروش از خم چرخ چاچی بخاست
(فردوسی) | |
| (2) اگرچه بر سرم آتش ببارد از گردون | ز حال خود نشوم و اعتقاد دارم راست
(مسعود سعد سلمان) | |
| (3) ژاله بر لاله فرود آمده هنگام سحر | راست چون عارض گلگون عرق کرده ی یار
(سعدی) | |
| (4) راست این است که جز با دل تو راست نیم | جز بر آن راه که رای دل تو خواست نیم
(سوزنی سمرقندی) | |

در کدام گزینه معنای (راست) با « جبریل گفت یک خوشه از گندم بشمار که صد دانه گندم در وی باشد. یک بار در

وی زن که سوگند تو راست باشد. (قصص الانبیاء) » یکسان است؟

- | | | |
|--|--|---|
| | هر نفس آواز عشق می رسد از چپ و راست | ما به فلک می رویم عزم تماشا که راست؟
(مولوی) |
| (2) تیز بودیم و کند گونه شدیم | راست بودیم و بازگونه شدیم
(کسایی) | |
| (3) ز حرف حق لب از آن بسته ام که چون منصور | حدیث راست مرا دار می شود چه کنم؟
(سعدی) | |
| (4) زمین و آسمان بهر تو آراست | از این برخاستی با قامت راست
(ناصر خسرو) | |

کدام دو بیت تناسب معنایی دارند؟

- | | | |
|--------------------------------------|--|--|
| | الف) راست ز هری ست شکرین انجام | کج نباتی که تلخ سازد کام
(اوحدی مراغه ای) |
| (ب) که و مه راست باشد نزد نادان | چو روز و شب به چشم کور یکسان
(ویس و رامین) | |
| (ج) همه کس به یک خوی و یک خواست نیست | ده انگشت مردم به هم راست نیست
(گرشاسب نامه) | |
| (د) در کار کش این عقل به کار آمده را | تا راست کند کار به هم بر شده را
(بابا افضل) | |
| (1) الف، ب | (2) ب، ج | (3) ج، د |
| | | (4) الف، د |

مفهوم طنز آمیز ابیات « آن یکی پرسید اشتر را که هی

از کجا می آیی ای فرخنده پی

گفت: از حمام گرم کوی تو

گفت خود پیداست از زانوی تو»

با کدام بیت تناسب ندارد؟

(زبان 91)

1) به گیتی به از راستی پیشه نیست

ز کژی بتر هیچ اندیشه نیست

2) گر راست سخت گویی و در بند به پایی

به زان که دروغت دهد از بند رهایی

3) همه کس به یک خوی و یک خواست نیست

ده انگشت مردم به هم راست نیست

4) سخن راست توان دانست از لفظ دروغ

باد نوروزی پیدا بود از باد خزان

تا: که / مراقب باش / برای اینکه / تا هنگامی که / باید دید

در کدام گزینه معنای (تا) با بیت زیر یکسان است؟

پا بر سر سبزه تا به خواری ننهی

کاین سبزه ز خاک لاله رویی رسته ست (خیام)

1) تا درد و ورم فرو نشیند

کافور بر آن ضماد کردند (ملک الشعرای بهار)

2) تا نگویی که شعر مختصر است

مختصر نیست چون تویی معنیش (انوری)

3) کشیدند می تا جهان تیره گشت

سر می گساران ز می خیره گشت (فردوسی)

4) عشق دردانه ست و من غواص و دریا میکده

سر فروبردم در آنجا تا کجا سر بر کنم (حافظ)

کدام گزینه لحن تهدید آمیزی دارد؟

1) الا تا نگرید که عرش عظیم

بلرزد همی چون بگرید یتیم (سعدی)

2) تا در ره پیری به چه آیین روی ای دل

باری به غلط صرف شد ایام شبابت (حافظ)

3) حالیا خانه برانداز دل و دین من است

تا در آغوش که می خسبد و هم خانه ی کیست (حافظ)

4) باید به آسمان گرهی سبز بست تا

جای ضریح و میله ی زندان عوض شود (داریوش راوش)

تست: مفهوم کلی همه ی ابیات، به استثنای بیت ... همراه با « هشدار و تحذیر » است. (سراسری خارج از کشور 90)

1) ز صاحب غرض تا سخن نشنوی!

که گر کار بندی پشیمان شوی

2) گر هنرمند از اوباش جفایی بیند

تا دل خویش نیازارد و در هم نشود

3) گفت تا داروغه را گویم در مسجد بخواب

گفت مسجد خوابگاه مردم بدکار نیست

4) حقیر تا شماری تو آب چشم فقیر

که قطره قطره ی باران چو با هم آمد جوست

سبک: زود و سریع، کم وزن، آرام، خوار، آسان

معنای (سبک) در کدام گزینه با بیت (چو این نامه خواندی سبک برنشین / که بی روی تو هستم اندوهگین) یکسان است؟

- 1) چنین گفت بهرام با مهتران که کاریست این هم سبک هم گران (فردوسی)
- 2) زین گونه که در چشم تو ای مردم چشم گشتم سبک آن به که گرانی ببرم (سید حسن غزنوی)
- 3) تا دم رفتن سبک از جا توانی خاستن مال را در زندگی از خویش کن کم کم جدا (صائب تیریزی)
- 4) چو رستم شتابندگان را بدید سبک تیغ تیز از میان برکشید (فردوسی)

تست: با توجه به ابیات زیر معنای واژه ی « سبک » در کدام گزینه تکرار شده است؟ (سنجش- 86 و 81)

چو برخواند کاوه همه محضرش
خروشید کای پایمردان دیو
سبک سوی پیران آن لشگرش
بریده دل از ترس گیهان خدیو

1. نجیب (اسب) خویش را گفتم سبک تر
 2. چو یاقوت باید سخن بی زبان
 3. مگر با من او چون برادر شود
 4. و گر فضایل طبعش به کوه برشمرند
- الا یا دست گیر مرد فاضل
سبک سنگ، لیکن بهایش گران
بد روز بر من سبک تر شود
سبک ز خاصیتش کوه را برآید پر

به جای: در حق، سر جای، برقرار، در عوض

کدام بیت مفهوم (به جای) را در عبارت « و هرچه فیض ممکن گشت از قصد جفا، به جای مأمون بکرد و به اقتضای ایزد، عز نکره نتوانست برآمد (تاریخ بیقی) » تکرار می کند؟

- 1) به جای مشک نبویند هیچ کس سرگین به جای باز نگویند هیچ کس ورکاک (ابوالعباس ربنجی)
- 2) گرت ز دست برآید مراد خاطر ما به دست باش که خیری به جای خویشان است (حافظ)
- 3) ملکا در ملکی فر همای است تو را تا به جای است جهان ملک به جای است تو را (منوچهری)
- 4) زمین دید رودابه و پشت پای فرو ماند از شرم مادر به جای (فردوسی)

تست: مفهوم واژه ی « به جای » در بیت متفاوت با سایر ابیات است. (سراسری 89- هنر)

1. آن را که به جای توست هر دم کرمی
 2. اگر بر جای من غیری گزیند دوست حاکم اوست
 3. پدر به جای پسر هرگز این کرم نکند
 4. هرچ از وفا به جای من آن بی وفا کند
- عذرش بنه ار کند به عمری ستمی
حرامم باد اگر من جان به جای دوست بگزینم
که دست جود تو با خاندان عالم کرد
آن را وفا شمارم اگرچه جفا کند

حُسن: زیبایی / نیکی

کدام گزینه با رباعی زیر تناسب معنایی دارد؟

- | | |
|--|---|
| حسنت به ازل نظر چو در کارم کرد | بنمود جمال و عاشق زارم کرد |
| من خفته بدم به ناز در کتم عدم | حسن تو به دست خویش بیدارم کرد (عراقی) |
| (1) کمال حسن تدبیرش چنان آراست عالم را | که تا دور ابد باقی بر او حسن و ثنا آمد |
| (2) اوست عیسی و من حواری او | که حیاتم دهد به حسن جوار (خاقانی) |
| (3) تا رقم حسن تو زد آسمان | نامزد عشق تو آمد جهان (خاقانی) |
| (4) به حسن خلق توان کرد صید اهل نظر | به دام و دانه نگیرند مرغ دانا را (حافظ) |

اگر (= ار، ور، گر): در صورتی که، چه، یا، حتی اگر (= اگر چه)

در کدام گزینه معنای (گر) با بیت زیر یکسان است؟

- « چه گویم که این بچه ی دیو کیست پلنگ دو رنگ است، گر بربريست (فردوسی) »
- (1) گرش پیر خوانی همی یا جوان مرا او به جای تن است و روان (فردوسی)
 - (2) ما به روی دوستان از بوستان آسوده ایم گر بهار آید و گر باد خزان آسوده ایم (سعدی)
 - (3) مرا مام گر خود نزادی ز بُن نرفتی ز من نیک یا بد سَخُن (فردوسی)
 - (4) تو گفتی به سنگستم آکنده پوست و گر آهن است آنک نیز اندرو ست (فردوسی)

مگر: به جز، باشد که، شاید، آيا، حتماً / قطعاً

از کدام بیت ها امیدواری برداشت نمی شود؟

- | | |
|---|---|
| الف) مگر دیوانه خواهم شد در این سودا که شب تا روز | سخن با ماه می گویم پری در خواب می بینم (حافظ) |
| ب) پلنگش بدی کاجکی مام و باب | مگر سایه ای یافتی ز آفتاب (فردوسی) |
| ج) لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید | مگر از آتش دوزخ بودش روی رهایی (سنایی) |
| د) ز نیکو گمان اندر آیم نخست | نباید مگر جنگ و پیکار جست (فردوسی) |
| ه) مایه ی خوشدلی آنجاست که دلدار آن جاست | می کنم جهد که خود را مگر آنجا فکنم (حافظ) |

(4) ج، ه

(3) الف، ه

(2) ب، د

(1) الف، د

شاید: شایسته است، توانستن، امکان دارد

در کدام بیت ها (شایستن) در معنای یکسانی آمده است؟

- | | | |
|---------------------------------------|--|---------|
| (الف) شاید اگر آفتاب و ماه نتابد | پیش دو ابروی چون هلال محمد | (سعدی) |
| (ب) غمناک نباید بود از طعن حسود ای دل | شاید که چو وا بینی خیر تو در این باشد | (حافظ) |
| (ج) حافظا شاید اگر در طلب گوهر وصل | دیده دریا کنم از اشک و در او غوطه خورم | (حافظ) |
| (د) بگفتا گر نیابی سوی او را | بگفت از دور شاید دید در ماه | (نظامی) |
| (هـ) یکی بنده ام نامور سام را | نشایم خور و خواب و آرام را | (فروسی) |
- 1) الف، ج، د 2) ب، د، هـ 3) الف، ج، هـ 4) ج، د، هـ

افتادن: انداخته شدن، شدن، پیش آمدن

کدام یک از ردیف های زوج معنای متفاوتی یافته است؟

- | | | |
|--|----------------------------------|--------|
| 1) مویت رها مکن که چنین بر هم اوفتد | کاشوب حسن روی تو در عالم اوفتد | (سعدی) |
| 2) افتاده ی تو شد دلم ای دوست دست گیر | در پای مفکنش که چنین دل کم اوفتد | (سعدی) |
| 3) در رویت آن که تیغ نظر می کشد به جهل | مانند من به تیر بلا محکم اوفتد | (سعدی) |
| 4) مشکن دلم که حلقه ی زنار راز توست | ترسم که راز در کف نامحرم اوفتد | (سعدی) |

(افتادن) در کدام بیت معنای متفاوتی دارد؟

- | | | |
|---|---------------------------------------|--------|
| 1) حدیث آرزومندی که در این نامه ثبت افتاد | همانا بی غلط باشد که حافظ داد تلقینم | (حافظ) |
| 2) با هر که سخن گفتم از اوصاف جمیلش | مشتاق چنان شد که چو من بی خبر افتاد | (سعدی) |
| 3) بسیار کس شدند اسیر کمند عشق | تنها نه از برای من این شور و شر فتاد | (سعدی) |
| 4) زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت | کان که شد کشته ی او نیک سرانجام افتاد | (حافظ) |

شدن: رفتن، گذشتن، فعل اسنادی

در کدام گزینه فعل (شد) اسنادی است؟

- | | | |
|--|---------------------------------|----------|
| 1) به پیش پدر شد چو خورشید شرق | به یاقوت و زر اندرون گشته غرق | (فردوسی) |
| 2) حافظ شب هجران شد بوی خوش وصل آمد | شادیت مبارک باد ای عاشق شیدایی | (حافظ) |
| 3) روزگاری شد که در میخانه خدمت می کنم | در لباس فقر کار اهل دولت می کنم | (حافظ) |
| 4) سخن کان گذشت از زبان دو تن | پراکنده شد بر سر انجمن | (اسدی) |

گشتن: شدن، برگشتن از پیمان (عهد شکنی) ، عوض شدن، چرخیدن

در کدام بیت بی اختیاری انسان همراه با طنز بیان شده؟

- 1) دل همچو سنگت ای دوست به آب چشم سعدی عجب است اگر نگرود که بگرود آسیابی (سعدی)
- 2) حافظ ز خوبرویان بختت جز این قدر نیست گر نیستت رضایی حکم قضا بگردان (حافظ)
- 3) گنج و گنجینه ی جهان یابی گر چو ما گرد این و آن گردی (شاه نعمت الله ولی)
- 4) نظری گر کنی به دیده ی ما واقف از بحر بی کران گردی (شاه نعمت الله ولی)

گرفتن: ایراد و خرده گرفتن، اثر کردن (در گرفتن)

تست: کاربرد معنایی واژه ی مگیر در کدام بیت متفاوت با دیگر ابیات است؟ (کارشناسی ارشد- 88)

1. من نظر بازگرفتن نتوانم همه عمر از من ای خسرو خوبان تو نظر بازمگیر
2. بر من مگیر اگر شدم آشفته دل ز عشق مانند این بسی ز قضا و قدر فتاد
3. به حرص ار شربت خوردم مگیر از من که بد کردم بیابان بود و تابستان و آب سرد و استسقا
4. کم نگرود گنج خانه ی فضلت از بدهای ما تو نکوکاری کن و بدهای ما گیر و نگیر

تست: مفهوم « گرفتن » در بیت « فراوان سخن باشد آکنده گوش / نصیحت نگیرد مگر در خموش » با کدام بیت یکسان است؟ (سراسری 90- تجربی)

1. سر چشمه باید گرفتن به بیل چو پر شد نشاید گذشتن به پیل
2. تو ایران سپه را همه کشته گیر و گر زنده از رزم برگشته گیر
3. از هزاران در یکی گیرد سماع ز آن که هرکس محرم پیغام نیست
4. حافظ ار خصم خطا کرد نگیریم بر او ور به حق گفت جدل با سخن حق نکنیم

دانستن: توانستن، فهمیدن یا آگاهی داشتن

دانستن) در کدام بیت با معنای متفاوتی آمده؟

- 1) آرزو را کرانه نیست پدید آز را خاک سیر داند کرد (مخلدی)
- 2) ای که از دفتر عقل آیت عشق آموزی ترسم این نکته به تحقیق ندانی دانست (حافظ)
- 3) مردی باید ز هر دو عالم شده فرد کو جرعه ی درد دوستان داند خورد (خواجه عبدالله انصاری)
- 4) هیچ صیقل نکو نداند کرد آهنی را که بد گهر باشد (سعدی)

اگر تغم مرغی با نیروی بیرونی بشکند پایان زندگی است ولی اگر با نیروی درونی بشکند آغاز زندگی!
بهترین چیزها و بزرگترین تغییرات همیشه از درون آغاز می شود...

تست های آموزشی و پیام ها

ازلی بودن عشق

« از نخستین روز آفرینش، انسان خدا را دید و عاشق او شد و میانشان پیمان بسته شد. و از این پیمان چنان سرمست شدند که از آن به عنوان یاد می کنند. برخی نیز چندان مبالغه می کنند که معتقدند پیش از هم عاشق خدا بوده اند!»

- | | | |
|---|-------------------------------------|------------------------------------|
| 1 | حسننت به ازل نظر چو در کارم کرد | بنمود جمال و عاشق زارم کرد |
| 2 | همه عمر برندارم سر از این خمار مستی | که هنوز من نبودم که تو در دلم نشست |
| 3 | در ازل پرتو حسننت ز تجلی دم زد | عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد |
| 4 | عشق شوری در نهاد ما نهاد | جان ما در بوته ی سودا نهاد |

جاودانگی عشق در عاشق

« عاشق همیشه است و پس از مرگ، خاکش نیز بر یا یار می نشیند و در نیز به یاد او زنده می شود و تنها، معشوقش را جستجو می کند»

- | | | |
|---|--|--|
| 1 | به خوابگاه عدم گر هزار سال بخسبم | به خواب عافیت آن گه به بوی موی تو باشم |
| 2 | نقش خیال روی تو تا وقت صبحدم | بر کارگاه دیده ی بی خواب می زدم |
| 3 | در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم | بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم |
| 4 | ندارم دستت از دامن مگر در خاک و آن دم هم | که بر خاکم روان گردی به دور دامنم کردم |

عشق پنهان نمی ماند

« گرفته ی عاشق، و سوزناکش و اشک هایی که برای معشوق می ریزد، او را که استعاره از عشق است بر ملا می کند. »

- | | | |
|---|-----------------------------------|---------------------------------------|
| 1 | گر کُمیت اشک گلگونم نبودی گرم رو | کی شدی روشن به گیتی راز پنهانم چو شمع |
| 2 | دل می رود ز دستم صاحب دلان خدا را | دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا |
| 3 | سعدی از سرزنش غیر نترسد هیئات | غرقه در نیل چه اندیشه کند باران را |
| 4 | بیان شوق چه حاجت که سوز آتش دل | توان شناخت ز آهی که در سخن باشد |

رسوایی عاشق

«عشق، اشک عاشق را در می آورد و آبروی (آب رو!) عاشق را می ریزد و و او را از بین می برد.»

- | | |
|-------------------------------------|------------------------------------|
| 1) هزار جهد بکردم که سر عشق بپوشم | نیود بر سر آتش میسرم که نجوشم |
| 2) نیم شرر ز عشق بس تا ز زمین عاقبت | دود بر آسمان رود خرمن اعتبار را |
| 3) من آن فریب که در نرگس تو می بینم | بس آب روی که با خاک ره در آمیزد |
| 4) نامم به بدی در همه آفاق علم باد | رسوا شده ی عشق تو را ننگ ز نام است |

راه عشق پایان ندارد

«معمولا عشق را به ، و تشبیه می کنند که و نامعلوم است و در نهایت عاشق را می کشد»

- | | |
|--|--------------------------------------|
| 1) تو خفته ای و نشد عشق را کرانه پدید | تبارک الله ازین ره که نیست پایانش |
| 2) راهی است راه عشق که هیچش کناره نیست | آن جا جز آن که جان بسپارند چاره نیست |
| 3) آشنایان ره عشق در این بحر عمیق | غرقه گشتند و نگشتند به آب آلوده |
| 4) خدای را مددی ای دلیل راه حرم | که نیست بادیه ی عشق را کرانه پدید |

تسلیم بودن عاشق

«عاشق، هر و را که معشوق اراده کند است . چه به تمام شود چه»

- | | |
|---|---------------------------------------|
| 1) در دایره ی قسمت ما نقطه ی تسلیمیم | لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمایی |
| 2) گیرم که از تو بر من مسکین جفا رود | سلطان تویی کسی به تظلم کجا رود |
| 3) چشمت به غمزه ما را خون خورد و می پسندی | جانا روا نباشد خون ریز را حمایت |
| 4) مالک ملک وجود حاکم رد و قبول | هرچه کند جور نیست ور تو بنالی جفاست |

هرچه از دوست می رسد نیکوست

«..... و هایی که از معشوق می رسد برای عاشق یکسان است و او هم و هم معشوق را دوست دارد»

- | | |
|---|-----------------------------------|
| 1) سعدی از اخلاق دوست هر چه برآید نکوست | گو همه دشنام گو کز لب شیرین دعاست |
| 2) بیا که هاتف می خانه دوش با من گفت | که در مقام رضا باش و از قضا مگریز |
| 3) اگر دشنام فرمایی و گر نفرین دعا گویم | جواب تلخ می زبید لب لعل شکرخا را |
| 4) گیرم که نمی افتد با وصل منت رایی | با جور و جفا باری هم رات نمی افتد |

مقام رضا

« جایگاهی در عرفان و تصوف که یا نام دارد و عارف همه چیز و همه جا را و می بیند زیرا که همه چیز خداست.»

- | | |
|--|---|
| 1) گر اهل معرفتی هر چه بنگری خوب است | که هر چه دوست کند همچو دوست محبوب است |
| 2) گر به اقلیم عشق روی آری | همه آفاق گلستان بینی |
| 3) جهانی کاندرو هر دل که یابی پادشا یابی | جهانی کاندرو هر جان که بینی شادمان بینی |
| 4) ما سیه گلیمان را جز بلا نمی شاید | بر دل بهایی نه هر بلا که بتوانی |

لزوم تحمل سختی های راه عشق

«عاشق در مسیر رسیدن به معشوق بلاها و دشواری هایی می بیند که همچون بر جانش می نشیند و دلش را می کند. عاشق واقعی همه را تحمل می کند و هیچ شکایتی ندارد.»

- | | |
|--|------------------------------------|
| 1) در زلف چون کمندش ای دل مپیچ کانجا | سرها بریده بینی بی جرم و بی جنایت |
| 2) در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم | سرزنش ها گر کند خار مگیلان غم مخور |
| 3) گویند سنگ لعل شود در مقام صبر | آری شود ولیک به خون جگر شود |
| 4) مکن ز غصه شکایت که در طریق طلب | به راحتی نرسید آن که زحمتی نکشید |

غم پرستی

« عاشق با غم عشق است؛ زیرا غم، تنها چیزی است که او را نگذاشته. غم عشق غمی است.»

- | | |
|-----------------------------------|---------------------------------|
| 1) بگذاشتیم غم تو نگذاشت مرا | حقا که غمت از تو وفادارتر است |
| 2) اندر دل بی وفا غم و ماتم باد | آن را که وفا نیست ز عالم کم باد |
| 3) دیدی که مرا هیچ کسی یاد نکرد | جز غم که هزار آفرین بر غم باد |
| 4) هر چند که میل تو سوی بیدادی ست | یک ذره غمت به از جهانی شادی ست |

محرم دل

«تنها عاشق و رند و سالک حرف هم را می فهمند نه و کدام سر به بالین گذاشته ای از اشک های که تا سحر می سوزد و می میرد خبر دارد؟»

- | | |
|--------------------------------------|-------------------------------------|
| 1) سینه خواهم شرحه شرحه از فراق | تا بگویم شرح درد اشتیاق |
| 2) محرم این هوش جز بی هوش نیست | مر زبان را مشتری جز گوش نیست |
| 3) تو همچو صبحی و من شمع خلوت سحرم | تبسمی کن و جان بین که چون همی سپرم |
| 4) زاهد ار رندی حافظ نکند فهم چه شد؟ | دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند |

زنده بودن به عشق

«انسان بی عشق با فرقی ندارد و همان بهتر که ! دل با عشق زنده است و دل بی عشق و بیش نیست و مثل قلب جسد بی ارزش است.»

- 1) آتش است این بانگ نای و نیست باد
- 2) آتش عشق است کاندلر نی فتاد
- 3) هر آن کسی که در این حلقه نیست زنده به عشق بر او نمرده به فتوای من نماز کنید
- 4) هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست

تناقض عشق

«عشق هم و هم است.»

- 1) دردم از یار است و درمان نیز هم
 - 2) هنوز درد مرا درد می کند درمان
 - 3) همچو نی زهری و تریاقی که دید
 - 4) به یاد کاکل پرتاب و زلف پرچینش
- دل فدای جان شد و جان نیز هم
هنوز زخم مرا زخم می زند مرهم
هم چو نی دمساز و مشتاقی که دید
دل من است که هم جمع و هم پریشان است

پاک بازی

«عاشق واقعی و و و خود را در راه عشق می بازد.»

- 1) خنک آن قمار بازی که بباخت هر چه بودش
 - 2) ناموس عشق و رونق عشاق می برند
 - 3) حسن تو هر جا که طبل عشق فروکوفت
 - 4) مفلسانیم و هوای می و مطرب داریم
- بنماند هیچش الا هوس قمار دیگر!
عیب جوان و سرزنش پیر می کنند
بانگ برآمد که غارت دل و دین است
آه اگر خرقة ی پشمین به گرو نستانند

جان بازی

«عاشق حاضر است و خود را فدای و معشوق کند و عاشق واقعی کسی است که از این مرگ خرسند باشد.»

- 1) بگفتا گر به سر یابیش خشنود
 - 2) گر تیغ بارد از کوی آن ماه
 - 3) سر جانان ندارد هر که او را خوف جان باشد
 - 4) ز من میرس که در دست او دلّت چون است
- بگفت از گردن این وام افکنم زود
گردن نهادیم الحکم لله
به جان گر صحبت جانان برآید رایگان باشد
از او بپرس که انگشت هاش در خون است

تقابل عشق و عقل

انسان باید یا باشد و یا عقل در راه عشق و می شود و همیشه پیروزی با عشق است»

- | | |
|------------------------------------|-----|
| عقلان نقطه ی پرگار وجودند ولی | (1) |
| مایه ی پرهیزگار قوت صبر است و عقل | (2) |
| بسی بگفت خداوند عقل و نشنیدم | (3) |
| دوای درد عاشق را کسی کو سهل پندارد | (4) |
- عشق داند که در این دایره سرگردانند
عقل گرفتار عشق صبر زیون هوست
که دل به غمزه ی خوبان مده که سنگ و سیوست
ز فکر آنان که در تدبیر درمانند درمانند

عاشقان بسیار یار

«معشوق رویایی شاعران عاشق دارد و کسی نیست که او را ببیند و زلف و رخسار نشود.»

- | | |
|---------------------------------------|-----|
| زلفت هزار دل به یکی تار مو ببست | (1) |
| نه من بر آن گل عارض غزل سراپم و بس | (2) |
| کس نیست که افتاده ی آن زلف دو تا نیست | (3) |
| همه را دیده به رویت نگران است ولیک | (4) |
- راه هزار چاره گر از چار سو ببست
که عندلیب تو از هر طرف هزارانند
در رهگذر کیست که این دام بلا نیست
همه کس را نتوان گفت که بینایی هست

اغراق در اشک

«عاشق (شاعر) اشک هایش را به ، ، ، ، تشبیه می کند یا از آن استعاره می گیرد»

- | | |
|-----------------------------------|-----|
| دیده دریا کنم و صبر به صحرا فکنم | (1) |
| با ساربان بگوئید احوال آب چشمم | (2) |
| به دنبال محمل چنان زار گریم | (3) |
| در میان آب و آتش همچنان سرگرم تست | (4) |
- واندرین کار دل خویش به دریا فکنم
تا بر شتر نبندد محمل به روز باران
که از گریه ام ناقه در گل نشیند
این دل زار و نزار اشک بارانم چو شمع

معاد

«آدمی بهشت است و آشیانه اش و ، نه این ویرانه ی سراسر رنج . مثل

جان می دهد تا به دریا بازگردد.

- | | |
|-------------------------------------|-----|
| هر نفس آواز عشق می رسد از چپ و راست | (1) |
| که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین | (2) |
| ما به فلک بوده ایم یار ملک بوده ایم | (3) |
| خلق چو مرغابیان زاده ز دریای جان | (4) |
- ما به فلک می رویم عزم تماشا که راست
نشیم تو نه این کنج محنت آباد است
باز همانجا رویم جمله که آن شهر ماست
کی کند اینجا مقام مرغ کز آن بحر خاست؟

مقام والا یافتن از عشق

«عشق همچون است که مس بی ارزش را به طلا بدل می کند و وجود انسان را می سازد

و او را از زمین و رهانده، تا آسمان ها بالا می برد و خورشید سرش می شود و ستارگان شاهیش»

- 1) آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند
 - 2) سهل است اگر بال و پری نقصان این پروانه شدکان شمع سامان می دهد از شعله زرین بال ها
 - 3) گویند روی سرخ تو سعدی که زرد کرد
 - 4) چو ذره گرچه حقیرم ببین به دولت عشق
- آیا بود که گوشه ی چشمی به ما کنند
اکسیر عشق بر مسم افتاد و زر شدم
که در هوای رخس چون به مهر پیوستم

ترک تعلقات مادی

« عارفان و عاشقان برای رسیدن به معشوق و هدفشان بر دنیا و خوشی هایش پشت پا می زنند و حتی خود را همچون و می پندارند و می گویند باید مرد تا از بند آن آزاد شود»

- 1) ولی رادمردان و وارستگان
 - 2) خرم آن مرغ که آزاد شود از قفسش
 - 3) سرم به دنیی و عقبی فرو نمی آید
 - 4) تا نگرودی بی خبر از جسم و جان
- نبازند هرگز به مردارها
نغمه خوان پر بگشاید به هوای هوشش
تبارک الله از این فتنه ها که در سر ماست
کی خبر یابی ز جانان یک زمان

وحدت وجود

« ظاهر دنیا و است اما باطن آن است و آن است. هر جا را می نگری جز خدا نمی بینی. اشیا، عناصر طبیعت، همه ی انسان ها حتی اگر در ظاهر متضاد و مختلف باشند، نمودی از خالق هستند.»

- 1) چشم بگشا به گلستان و ببین
 - 2) بودم همه بین، چو تیز بین شد چشمم
 - 3) علم را کثرت لشگر نگرودد پرده ی وحدت
 - 4) ما چو ناییم و نوا در ما ز توست
- جلوه ی آب صاف در گل و خار
دیدم که همه تویی و دیگر همه هیچ
ز یکتایی نیندازد حباب و موج، دریا را
ما چو کوهیم و صدا در ما ز توست

توکل

« انسان با توکل به خدا را در دلش زنده نگه می دارد و تنها از او می خواهد تا از پس و جان سالم به در برد. »

- 1) به یک کرامت آبی نگاه دوخته اید
 - 2) چون بیاریند روز حشر تخت
 - 3) چه باک آید ز کس آن را که او را
 - 4) هزار بادیه سهل است با وجود تو رفتن
- کدام پنجره این گونه باز سوی خداست
خود شفیع ما تویی آن روز سخت
نگه دار و نگه بانش تو باشی
اگر خلاف کنم سعدیا به سوی تو باشم

شفاعت

«همه ی ما گناه کاریم و تنها یک که انسانی پاک و بزرگوار است می تواند برای بخشش آن ها نزد خدا

..... و کند»

- | | |
|--|------------------------------------|
| 1) مگر ای سحاب رحمت تو بیاری ارنه دوزخ | به شرار قهر سوزد همه جان ماسوا را |
| 2) دفتری دارم سیاه از معصیت بیچاره من | گر شفاعت نامه ای ناید ز دیوان توام |
| 3) دوشم نوید داد عنایت که حافظا | باز آ که من به عفو گناهت ضمان شدم |
| 4) دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای | فرشته ات به دو دست دعا نگه دارد |

دو ویژگی متضاد در یک شخص

« ویژگی هایی مثبت و منفی مانند و / و / و »

- | | |
|-------------------------------------|---------------------------------------|
| 1) شما چقدر صبور و چقدر خشماگین | حضورتان چو تلاقی صخره با دریاست |
| 2) میان معرکه لبخند می زنید به عشق | حماسه چون به غزل ختم می شود زیباست |
| 3) شما که اید؟ صفی از گرسنگی و غرور | که استقامت و خشم از نگاهتان پیدااست |
| 4) به استواری معیار تازه بخشیدید | شما نه مثل دماوند، او به مثل شماس است |

تعز من تشاء و تزل من تشاء

« همه ی و شدن ها به خواست خداست»

- | | |
|--|--|
| 1) همه غیبی تو بدانی همه عیبی تو بیوشی | همه بیشی تو بگاهی همه کمی تو فزایی |
| 2) یکی را به سر برنهد تاج بخت | یکی را به خاک اندر آرد ز تخت |
| 3) که گر عرشی به فرش آیی و گر ماهی به چاه افتی | و گر بحری تهی گردی و گر باغی خزان بینی |
| 4) جهان را بلندی و پستی تویی | ندانم چه ای هر چه هستی تویی |

دوری از غرور

« عجب، خود پسندی، تکبر و غرور موجب و است.»

- | | |
|--------------------------------------|-------------------------------------|
| 1) منی چون بیبوست با کردگار | شکست اندر آورد و برگشت کار |
| 2) افتادگی آموز اگر طالب فیضی | هرگز نخورد آب زمینی که بلند است |
| 3) بسیار منی کرد و ز تقدیر نترسید | بنگر که ازین چرخ جفا پیشه چه برخاست |
| 4) با مدعی مگو بیید اسرار عشق و مستی | تا بی خبر بمیرد در عجب و خودپرستی |

جای خوبی را بدی گرفتن

« معمولا در این بیت ها دو واژه با هم دارند که عنصر جای عنصر را گرفته»

- | | |
|--|-----------------------------------|
| 1) نهران گشت آیین فرزندگان | پراکنده شد نام دیوانگان |
| 2) قابیلیان بر قامت شب می تنیدند | هابیلیان بوی قیامت می شنیدند |
| 3) همای گو مفکن سایه ی شرف هرگز | بر آن دیار که طوطی کم از ذغن باشد |
| 4) جای آن است که خون موج زند در دل لعل | زین تغابن که خزف می شکند بازارش |

شراب انگوری

« شاعران و عارفان از دست دنیا و عمر به باده پناه می برند تا چندی بی ملال زندگی و

هراس مرگ، در فراموشی خوش باشند»

- | | |
|---|---|
| 1) بیا تا در می صافیت راز دهر بنمایم | به شرط آن که ننمایی به کج طبعان دل کورش |
| 2) شراب تلخ می خواهم که مرد افکن بود زورش | که تا یک دم بیاسایم ز دنیا و شر و شورش |
| 3) بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است | بیار باده که بنیاد عمر بر باد است |
| 4) به دور گل منشین بی شراب و شاهد و چنگ | که همچو روز بقا هفته ای بود معدود |

شراب عرفانی

« می گویند عارفان از در مست می شوند و را به هیچ می انگارند زیرا

سرمستی عرفانی هستی و یار را نشانشان می دهد.»

- | | |
|---|--|
| 1) باده ی عام از برون باده ی عارف از درون | بوی دهان بیان کند تو به زبان بیان مکن |
| 2) می بهشت ننوشم ز جام ساقی رضوان | مرا به باده چه حاجت که مست بوی تو باشم |
| 3) به می عمارت دل کن که این جهان خراب | بر آن سر است که از خاک ما بسازد خشت |
| 4) ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم | ای بی خیر ز لذت شرب مدام ما |

دل عارف

« دل پاک عارف به یا یا شباهت دارد که می تواند همه چیز را در خود

بگنجاند و حقایق هستی را که گواه آفریننده ی آن است نشان دهد»

- | | |
|--------------------------------------|--------------------------------------|
| 1) آیینی ی سکندر جام می است بنگر | تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا |
| 2) سال ها دل طلب جام جم از ما می کرد | وان چه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد |
| 3) ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم | ای بی خیر ز لذت شرب مدام ما |
| 4) سرود مجلس جمشید گفته اند این بود | که جام باده بیاور که جم نخواهد ماند |

جبرگرایی

«انسان از خود ندارد؛ و که خواست خدا، گردون، آسمان ها و... است سرنوشتش را تعیین می کنند»

- | | |
|--|------------------------------------|
| 1) کیوتری که دگر آشیان نخواهد دید | قضا همی بردش تا به سوی دانه و دام |
| 2) رضا به داده بده وز جبین گره بگشا | که بر من و تو در اختیار نگشاده است |
| 3) بری دان از افعال چرخ برین را | نشاید ز دانا نکوهش بری را |
| 4) حافظ به خود نپوشید این خرقة ی می آلود | ای شیخ پاک دامن معذور دار ما را |

از ماست که بر ماست

« اعمال ما نتیجه ی کارهای است. و هر ما در دنیا مشابه خواهد داشت.»

- | | |
|----------------------------------|----------------------------|
| 1) این جهان کوه است و فعل ما ندا | سوی ما آید نداها را صدا |
| 2) و انگردد از ره آن تیر ای پسر | بند باید کرد سیلی را ز سر |
| 3) گلگی ما را گلگی از گرگ نیست | کاین همه بیداد شبان می کند |
| 4) کفن بر تن تند هر کرم پیله | بر آرد آتش از خود هر چناری |

ناپایداری دنیا

«دنیا همچون خانه ای است که بر یا بنا نهاده شده و به خاطر گذرا بودنش نمی توان به آن بود و

..... کرد؛ مثل معشوقی که هر روز می گیرد و به کسی نیست.»

- | | |
|--|---------------------------------------|
| 1) آن که گویند که بر آب نهاده است جهان | مشنو ای خواجه که تا درنگری بر باد است |
| 2) این یک دو دم که مهلت دیدار ممکن است | دریاب کار ما که نه پیداست کار عمر |
| 3) مجو درستی عهد از جهان سست نهاد | که این عجوزه عروس هزار داماد است |
| 4) نشاید هوس باختن را گلی | که هر بامدادش بود بلبلی |

ناپایداری قدرت

« و که بنا نهاده اند همگی محکوم به نابودی هستند و آن ها به دیگران واگذار می شود.»

- | | |
|--|---|
| 1) خطا بین که بر دست ظالم برفت | جهان ماند و او با مظالم برفت |
| 2) بدین زور و زر دنیا چو بی عقلان مشو غره | که این آن نوبهاری نیست کش بی مهرگان بینی |
| 3) سر الب ارسلان دیدی ز رفعت رفته بر گردون | به مرو آ تا کنون در گل تن الب ارسلان بینی |
| 4) هان ای دل عبرت بین از دیده عبر کن هان | ایوان مدائن را آینه ی عبرت دان |

ظاهر نشان دهنده ی باطن

« انسان ها، طبیعت و اشیا همان گونه است که نشان می دهد. و هرکس مطابق با

خود عمل می کند.»

- | | |
|---------------------------------------|------------------------------|
| 1) ز دل زبانه ی آتش که بر دهان من است | 2) زمین را از آسمان نثار است |
| 3) ز لوح روی کودک برتوان خواند | 4) فریب جهان را مخور زینهار |
| به شرح داغ دل آتشین، زبان من است | |
| و آسمان را از زمین غبار | |
| که بد یا نیک باشد در بزرگی | |
| که در پای این گل بود خارها | |

دوری از هم نشین بد

« هم نشین بد انسان را از بین می برد و و او را زائل می کند.»

- | | |
|------------------------------------|--|
| 1) پسر نوح با بدان بنشست | 2) سگ اصحاب کهف روزی چند |
| 3) آفتابی بدین بلندی را | 4) کند هم صحبت بد در نظرها خوار نیکان را |
| خاندان نبوتش گم شد | |
| پی نیکان گرفت و مردم شد | |
| پاره ای ابر ناپدید کند | |
| پر طاووس را پا آرد از زیندگی بیرون | |

سنجیده گویی

« سخن باید و باشد و پیش از بر زبان آوردنش کمی کرد و به ارزشمندی، درستی و

سود و زیان آن اندیشید. »

- | | |
|-------------------------------------|--------------------------------------|
| 1) چون تیر سخن راست کن آن گاه بگویی | 2) بی تأمل دم مزن کز لب گهر می ریزدش |
| 3) سخن چون سرایی بسنج از نخست | 4) بگویم گرت هوش اندر سر است |
| بیهوده مگو چوب میرتاب ز پهنا | |
| چون صدف هرکس سخن را در دهن می پرورد | |
| کم سخنه شاید نه بسیار سست | |
| سخن هرچه کوتاه بود بهتر است | |

درویش نوازی

« و نسبت به و کنید. زیرا توانگران باید و ناتوانان را فراهم کنند»

- | | |
|---------------------------------------|------------------------------|
| 1) چو بینم که درویش مسکین نخورد | 2) ثوابت باشد ای دارای خرمن |
| 3) برو ای گدای مسکین در خانه ی علی زن | 4) تو هم بر دری هستی امیدوار |
| به کام اندرم لقمه زهر است و درد | |
| اگر رحمی کنی بر خوشه چینی | |
| که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را | |
| پس امید بر در نشینان برآر | |

عامل همه ی کارها خدا

« اصلی همه ی کارهای جهان خداست و انسان تنها ، انجام آن کار است»

- | | |
|--|--------------------------------|
| 1) ز یزدان دان نه از ارکان که کوتاه دیدگی باشد | 2) گر بپرانیم تیر آن نی ز ماست |
| 3) ما رمیت و اذ رمیت از نسبت است | 4) ضامن روزی تو روزی رسان |
| که خطی کز خرد خیزد تو آن را از بنان بینی | |
| ما کمان و تیر اندازش خداست | |
| نفی و اثبات است و هر دو مثبت است | |
| دیده ی کور تو به سوی خسان | |

نادیده گرفتن خود برای رسیدن به خدا

«..... و او مانند است که مانع دیدن خدا و روح می شود و گرنه میانشان نیست.

تا زمانی که حرفی از و در میان باشد یا در کار نیست.»

- | | |
|--|--|
| 1) یک قدم بر سر وجود نهی | وان دگر بر در ودود نهی |
| 2) فکر خود و رأی خود در عالم رندی نیست | کفر است در این مذهب خودبینی و خود رأیی |
| 3) حجاب چهره ی جان می شود غبار تنم | خوش آن دمی که ازین چهره پرده بر فکنم |
| 4) چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس | که در سراچه ی ترکیب تخته بند تنم |

وارونگی امور

« انجام با یک چیز، یا نتیجه ی برعکس دادن »

- | | |
|--|----------------------------------|
| 1) از قضا سرکنگبین صفرا فرود | روغن بادام خشکی می نمود |
| 2) نه سایه دارم و نه بر بیفکنندم و سزاست | وگرنه بر درخت تر کسی تیر نمی زند |
| 3) از گاه کهر با بگریزد به بخت ما | خنجر به جای برگ برآرد درخت ما |
| 4) از خلاف آمد عادت بطلب کام که من | کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم |

فقر اختیاری

« فقر در عرفان جایگاهی است که عارف خودش آن را و به خاطر به خود را

..... و می پندارد»

- | | |
|---|-------------------------------------|
| 1) دولت فقر خدایا به من ارزانی دار | کاین کرامت سبب حشمت و تمکین من است |
| 2) هم در آن، پابره نه جمعی را | پای بر فرق فرقدان بینی |
| 3) مرا گر تو بگذاری ای نفس طامع | بسی پادشاهی کنم در گدایی |
| 4) در این بازار اگر سودی است با درویش خرسند است | خدایا منعم گردان به درویشی و خرسندی |

پیشگیری از خطر

« پیشگیری بهتر از است؛ پس باید قبل از پرتاب و جاری شدن وقوع جلوی آن را

گرفت»

- | | |
|----------------------------------|-----------------------------|
| 1) سر گرگ باید هم اول برید | نه چون گوسفندان مردم درید |
| 2) سر چشمه شاید بیستن به بیل | چو پر شد نشاید گذشتن به پیل |
| 3) وا نگردد از ره این تیر ای پسر | بند باید کرد سیلی را ز سر |
| 4) صد انداختی تیر و هر صد خطاست | اگر هوشمندی یک انداز و راست |

قناعت

« و نقطه ی مقابل قناعت است. کسی که به داشته هایش قانع باشد آوأم و خرسند است و انسان

طماع هوس های خود بوده و گرسنه اش هرگز سیر نمی شود. »

- | | |
|--------------------------------------|----------------------------------|
| 1) آن کس که سر به جیب قناعت فرو نبرد | بگذار تا به چاه منزلت فرو رود |
| 2) چو خرسند باشی تن آسان شوی | چو آز آوری زو هراسان شوی |
| 3) دیده ی اهل طمع به نعمت دنیا | پرنشود آن چنان که چاه به شبنم |
| 4) مگسا عرصه ی سیمرغ نه جولانگه توست | عرض خود می بری و زحمت ما می داری |

ناتوانی از درک خدا

« (عقل) و (خیال) بشری از و به حتی بارگاهش عاجز است چه

رسد به درک عمق ذاتش. و پس نمی توان کارهای خدا فهمید.

- | | |
|--------------------------------------|-----------------------------------|
| 1) تا به جایی رسی که می نرسد | پای اوهام و پایه ی افکار |
| 2) مجلس تمام گشت و به پایان رسید عمر | ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم |
| 3) آیینه تو را ببند اندازه ی عرض خود | در آینه کی گنجد اشکال کمال تو |
| 4) نه در ایوان قریبش و هم را بار | نه با چون و چرایش عقل را کار |

ستایش زراندوزی

« زر و مال دنیا موجب است و اگر کسی از آن بی بهره باشد و دیگرش دیده نمی شود.»

- | | |
|----------------------------------|------------------------------------|
| 1) زر عزیز آفریده است خدای | هر که خوارش بکرد خوار بشد |
| 2) اگر هزار هنر دارد و ندارد مال | به جای هر هنری صد هزار عیب در اوست |
| 3) شب پراکنده خسبد آنکه پدید | نبود وجه بامدادانش |
| 4) زر از بهر خوردن بود ای پدر | ز بهر نهادن چه سنگ و چه زر |

عدم ورود به حریم الهی

« و راه به حریم خدا ندارند. شاید این حریم عاشقانه ای با یار باشد و شاید و

..... رندان مست»

- | | |
|--------------------------------------|-----------------------------------|
| 1) مدعی خواست که آید به تماشاگه راز | دست غیب آمد و بر سینه ی نامحرم زد |
| 2) ز سوز نیم شبانه کسی خبر دارد | که چون چراغ شبی زنده تا سحر دارد |
| 3) چه جای صحبت نامحرم است خلوت انس | سر پیاله بیوشان که خرقة پوش آمد |
| 4) تا نگردی آشنا زین پرده رمزی نشنوی | گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش |

تغییر نگرش

« ما باید دیدمان را به دنیا عوض کنیم و تنها آن را ببینیم. ای بسا چیزی که یا به نظر می رسیده، زیبا و با عظمت باشد. مثل عاشقان واقعی که تنها یار را می بینند.»

- | | |
|----------------------------------|-----------------------------|
| 1) تو قد بینی و مجنون جلوه ی ناز | تو چشم و او نگاه ناوک انداز |
| 2) از دگر خوبان تو افزون نیستی | گفت خامش چون تو مجنون نیستی |
| 3) اگر در دیده ی مجنون نشینی | به غیر از خوبی لیلی نبینی |
| 4) گر هنری داری و هفتاد عیب | دوست نبیند مگر آن یک هنر |

پرهیز از ظاهر بینی

« نباید به ظاهر افراد و اشیا توجه کرد. زیرا هیچ گاه و یک چیز ما را از و آن آگاه نمی کند»

- | | |
|--------------------------------|----------------------------------|
| 1) تو مو بینی و مجنون پیچش مو | تو ابرو او اشارت های ابرو |
| 2) تنگ چشمان نظر به میوه کنند | ما تماشا کنان بستانیم |
| 3) دل مجنون ز شکر خنده خون است | تو لب می بینی و دندان که چون است |
| 4) زشت باید دید و انگارید خوب | زهر باید خورد و انگارید قند |

کدام گزینه با دیگر گزینه ها قرابت معنایی ندارد؟

- | | |
|--|--|
| 1) لاله ای را نتوان یافت در این سبز چمن | که دلش سوخته ی آتش رخسار تو نیست |
| 2) چون قضا سلسله ی زلف تو عالم گیر است | گردنی نیست که در حلقه ی زنار تو نیست |
| 3) چشم پرشش ز تو دارند چه مخمور و چه مست | نرگسی نیست در این باغ که بیمار تو نیست |
| 4) هر کسی را لب لعلت به زبانی دارد | شیوه ای نیست که در لعل شکر بار تو نیست |

کدام گزینه با دیگر گزینه ها قرابت معنایی ندارد؟

- | | |
|--|--|
| 1) بر این میله ها گلی / نمی روید ای دریغ | غریب اوفتاده ای / در این باغ آهنی. |
| 2) دریغا که زندگی / تو را به بازیگری | به گلخن فکنده است / بدین طبع گلشنی |
| 3) در اینجا برادران / ز یوسف گران ترند | که پتیارگی بسا / به از پاک دامنی |
| 4) چه جای تو؟ چون به گل / دهانش بیاکنند | چو خورشید دم زند / ز پاکی و روشنی (حسین منزوی) |

کدام دو گزینه با هم تناسب بیشتری دارند؟

- | | |
|---|--|
| الف) عطر تو تراود مگر از بستر امشب | کاین گونه گریزان شده خواب از سرم امشب |
| ب) چون تشنه پس از وصلت دریا و چه کوتاه | از هر شب دیگر تک و تنهاترم امشب |
| ج) اشکت چه شد ای چشم! که آن برق شهابی | شعری شده آتش زده در دفتر امشب |
| د) تا پیش تر از آن که شوم سنگ در این شب | رخت خود ازین مهلکه بیرون برم امشب |
| هـ) بیدار نشستم که غمت را چو چراغی | از شب بستانم به سحر بسپریم امشب (حسین منزوی) |

- 1) الف، ج 2) الف، هـ 3) ب، د 4) ب، هـ

کدام گزینه با دیگر گزینه ها تناسب کمتری دارد؟

- (1) در پس آینه طوطی صفتم داشته اند
(2) بارها گفته ام و بار دگر می گویم
(3) دوستان عیب من ببذل حیران مکنید
(4) من اگر خارم و گر گل چمن آرایی هستم
- آنچه استاد ازل گفت بگو می گویم
که من دل شده این ره نه به خود می پویم
گوهری دارم و صاحب نظری می جویم
که از آن دست که او می کشدم می رویم

کدام گزینه نشان دهنده ی بیت هایی است که دو به دو با هم قرابت دارد؟ (یک بیت اضافی است)

- الف) عشق بازی چیست سر در پای جانان باختن
ب) دل هر ذره را که بشکافی
ج) عشق اگر خواهی برو دست از حیات خود بشوی
د) به مجمعی که در آیند شاهدان دو عالم
ه) به اعضا پشه ای همچند پیل است
و) عشق با سر بریده گوید راز
ی) آرزوهای دو عالم دستگاه
- با سر اند کوی دلبر عشق نتوان باختن
آفتابیش در میان بینی
موج این دریا به گرداب فنا پیچیده است
نظر به سوی تو دارم غلام روی تو باشم
در اسما قطره ای مانند نیل است
زان که داند که سر بود غماز
از کف خاکم غباری بیش نیست
- (1) (ی / و) - (د / ب) - (الف / ج)
(2) (الف / ی) - (ب / ه) - (و / ی)
(3) (ی / د) - (ه / ب) - (و / الف)
(4) (الف / ج) - (ب / ه) - (د / ی)

قدرت کلماتت را بالا ببر، نه صدایت را؛ این باران است که باعث
رشد گل ها می شود، نه رعد و برق!

آیه در قرابت

اشاره: این بخش شامل آیات و احادیث و جملاتی عربی می شود که بر شعرهای ادبیات فارسی تأثیر گذاشته و به آن ها تلمیح داده شده است.

أَنَا عَرْضْنَا الْإِمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ ... (احزاب - 72)

معنی: ما امانت را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه کردیم؛ اما از پذیرفتن و حمل آن پرهیز کردند و از آن هراسان بودند و انسان آن را بر دوش کشید. به درستی که او ستمگر و نادان بود.

پیام ← تلمیح به سپردن امانت به انسان

آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعه ی کار به نام من دیوانه زدند (حافظ)
شکوه عشق را گردون گردان بر نمی دارد
که هر موری ز جا تخت سلیمان بر نمی دارد

تَعَزُّ مِنْ تَشَاءٍ وَ تَذُلُّ مِنْ تَشَاءٍ

معنی: بزرگی می بخشد هر که را بخواهد و خوار می سازد هر که را بخواهد.

پیام ← همه ی بالا و پایین شدن ها به خواست خداست.

سجده کنی به پیش او عزت مسجدت دهد
ای که تو خوار گشته ای زیر قدم چو بوریا (مولوی)
بوریا: حصیری که فرش خانه ی مستمندان بوده

أَمَّا وَلِيكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ (مائده - 55)

معنی: همانا ولی شما خدا و رسولش و کسانی که ایمان آوردند همان کسانی که نماز را به پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.

پیام ← بخشندگی + انگشتی دادن امام علی به گدا در حال نماز

برو ای گدای مسکین در خانه ی علی زن
که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را

لَا فَتَىٰ إِلَّا عَلِيٌّ لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ

معنی: جوانمردی چون علی و شمشیری چون ذوالفقار نیست.

پیام ← جایگاه والای امام علی + توان رزم او در جنگ احد

آدمی چون تو در آفاق نشان نتوان داد
بلکه در جنت فردوس نباشد چو تو حور

اطلبوا العلم من المهد الى الحد

معنی: ز گهواره تا گور دانش بجوی

پیام ← اهمیت کسب دانش

چنین گفت پیغمبر راست گوی
ز گهواره تا گور دانش بجوی

الدعا یرد القضاء و لو ابرم ابراماً

معنی: دعا قضای بد را برمی گردان هر چند قطعی و محتوم شده باشد.

پیام ← بلاگردان بودن دعا

جو تویی قضای گردان به دعای مستمندان
که ز جان ما بگردان ره آفت قضا را (شهریار)

اذا زلزلت الارض زلزالها

معنی: وقتی زمین به سختی بلرزد

پیام ← زلزله

اصبحت امیراً و امسیت اسیراً

معنی: صبح فرمانده و امیر بودم و شب اسیر و زندانی شدم

پیام ← ناپایداری قدرت

بهرام که گور می گرفتی همه عمر
دیدم که چگونه گور بهرام گرفتی؟ (خیام)

ولیکن فی القصاص حیوة یا اولی الباب (بقره - 187)

معنی: در قصاص برای شما زندگی قرار دادیم ای خرمندان

پیام ← توصیه به قصاص (انتقام)

مفهوم مخالف ← گذشت

لایحب الله الجهر بالسوء من القول الا من الظلم

معنی: خدا دوست ندارد کسی صدایش را به بدگویی بلند کند مگر کسی که به او ظلم شده است.

پیام ← ستم ستیزی

كَلَّ اِنَاءَ يَتْرُشِحُ بِمَا فِيهِ

معنی: از کوزه همان برون تراود که در اوست.

پیام ← ظاهر نشان دهنده ی باطن است + هر چیز متناسب با ذاتش عمل می کند

(حشر - 9)

و يُوَثِّرُونَ عَلٰى اَنْفُسِهِمْ وَّلَوْ كَانُ بِهٖمْ خِصَالَةٌ

معنی: دیگران را هر چند خود نیازمند باشند بر خود برمی گزینند.

پیام ← از خودگذشتگی

لَا تَدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ وَّ هُوَ يَدْرِكُ الْاَبْصَارَ

معنی: چشم ها او را درک نمی کند و او چشم ها را درک می کند.

پیام ← علام الغیوب بودن خدا

اِذْهَبَا الْبِ فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغٰى فِقَوْلَا لَهُ قَوْلًا لِّيْتَا

معنی: به سوی فرعون بروید او طغیان کرده است پس با زبان نرم با او سخن بگویید.

پیام ← برخورد نیک

به حسن خلق توان کرد صید اهل نظر به دام ودانه نگیرند مرغ دانا را (حافظ)

اَشْدَاءُ عَلٰى الْكٰفِرِ، رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ

معنی: برخورد شدید و تند با کافران و مهربانی با دوستان

پیام ← دشمن ستیزی و دوست گرایی

و مَارَمِيتْ اِذْ رَمِيتْ وَّلٰكِنْ اَللّٰهُ رَمٰى

معنی: تو تیر نزدی وقتی که تیر را انداختی بلکه این خدا بود که تیر زد.

پیام ← عامل اصلی کارها خداست

ز یزدان دان نه از ارکان که کوتاه دیدگی باشد که خطی کز خرد خیزد تو آن را از بنان بینی (سنایی)

الْمَلِكُ يَبْقٰى مَعَ الْكٰفِرِ وَّلَا يَبْقٰى مَعَ الظَّالِمِ

معنی: سرزمین با کفر باقی می ماند اما با ظلم باقی نمی ماند

پیام ← ناپایداری ظلم

نرون مرد اما رم نمرده است

انّ اكرمكم عندالله اتقيكم

معنی : همانا گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.

پیام ← پرهیزکاری (تقوا / پرهیز از گناه)

مکن کاری که بر پا سنگت آید جهان با این فراخی تنگت آید (بابا طاهر)

انما المؤمنون اخوة

معنی : همانا مؤمنان با هم برادرند.

پیام ← برادری و برابری

در کم زخویشتن به حقارت نگه مکن گر برتری به مال به گوهر برابری

فتبارك الله احسن الخالقين

معنی : آفرین بر خدا که بهترین آفریدگاران است.

پیام ← خود را تحسین کردن خدا

ما اكثر العبر و اقل الاعتبار

معنی : پندها چه فراوانند و پند پذیرفتن ها چه اندک

پیام ← سفارش به پند پذیری (پندناپذیری بیشتر مردم)

اعملوا آل داود شكراً و قليلاً من عبادى الشكور

معنی : ای خاندان داود سپاس گزارید و عده ی کمی از بندگان من سپاسگزارند.

پیام ← سپاسگزاری خدا

شکر نعمت نعمت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند

ماعبداك حقّ عبادتك

معنی : تو را چنان که شایسته است پرستش نکردیم

پیام ← ناتوانی از سپاس گذاری خدا

ما عرفناك حق معرفتك

معنی: تو را چنان که شایسته ی توست شناختیم.

پیام ← ناتوانی از درک و شناخت خدا

لعمرك انهم لفي سكرتهم يعمهون

معنی: به جان تو سوگند که آنان در مستی خود سرگردانند.

پیام ← غفلت

به زیر خاک بسی خواب داری ای عطار مخسب خیز چو عمرت رسد به نیمه ی شصت (عطار)

شفيح مطاع نبی کریم قسیم جیسیم نسیم وسیم

معنی: شفاعت کننده، فرمانروا، پیام آور، بخشنده، صاحب زیبایی، خوش اندام، خوش بو، دارای نشان پیامبری

پیام ← صفات نیکوی پیامبر

بلغ العلی بکماله، کشف الدجی بجماله، حسنت جمیع خصاله، صلّو علیه و آله

معنی: به خاطر کمال خود به جایگاه والایی رسید و با زیبایی نورانی خود تاریکی ها را کنار زد همه ی خوبی ها و

صفاتش زیباست، بر او و خاندانش درود بفرستید

پیام ← جایگاه والای پیامبر

یا ملانکتی قد استحييت من عبدی و لیس له غیرى فقد غفرت له

معنی: ای فرشتگانم، من از بنده ی خود شرمگینم و او جز من پناهی ندارد، پس آمرزیدش

پیام ← شرمندگی خدا به خاطر گناه انسان + بخشایش گری خدا

کرم بین و لطف خداوندگار گنه بنده کرده ست و او شرمسار

و لا تبدیل لخلق الله

معنی: آفرینش خدا تغییرناپذیر است.

پیام ← آفرینش خدا تغییرناپذیر است.

ما را هر چند بهتر پروری چون یکی خشم آورد کیفر بری (رودکی)

درختی که تلخ است وی را سرشت	گرش برنشانی به باغ بهشت
ور از جوی خلدش به هنگام آب	به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب
سرانجام گوهر به بار آورد	همان میوه ی تلخ بار آورد!

(فردوسی)

وحده لا اله الا هو

معنی : یکی است خدا و خدایی جز او نیست.

پیام ← یکتا پرستی + وحدت وجود

(اسراء - 84)

قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ

معنی : بگو هر چیز متناسب با ذاتش عمل می کند.

پیام ← هر کس متناسب با ذاتش عمل می کند + ذات هر کس از جانب خدا تعیین شده

مه فشاند نور و سگ عوعو کند

هر کسی بر خلقت خود می تند

هر کسی را سیرتی بنهاده ام

هر کسی را اصطلاحی داده ام

آستین گر ز هیچ خواهی پر

از صدف مشک جو ز آهو دُر

(سنایی)

أَنْتَ خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ

معنی : من بشری از گل می آفرینم.

پیام ← آفرینش انسان از آب و گل

خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ صَلْصَالٍ كَلْفَخَّارٍ

معنی : انسان را از گل خشک هم چون سفال آفرید.

پیام ← آفرینش انسان از آب و گل

إِنَّ أَعْلَمَ مَا لَا يَعْلَمُونَ

معنی : من چیزی می دانم که شما نمی دانید.

پیام ← علم بسیار خدا + علام الغیوب

أَنْى جَاعِلٌ فِى الْاَرْضِ خَلِيفَةً

معنى : من در زمین جانشینی قرار می دهد.

پیام ← جانشین خدا بودن انسان.

مداد العلماء افضل من دماء الشهداء

معنى : قلم دانشمندان از خون شهیدان ارزشمندتر است.

پیام ← ارزش دانش

كلّ شیء یرجع الی اصله

معنى : هر چیزی به اصل و ریشه ی خود باز می گردد.

پیام ← معاد

ملک ملوک دهر به ملک تو بازگشت آری به کل خویش بود جزء را مآب (مختاری)

و من ظلم عبأ الله كان الله خصمه دون عباده

معنى : کسی که به بندگان خدا ستم کند علاوه بر بندگان با خدا نیز دشمن است.

پیام ← پرهیز از دشمنی + آشتی جویی

ان لم یکن لکم دینٌ فکونوا احراراً فی دنیاکم

معنى : اگر دین ندارید دست کم در جهان آزاد مرد باشید.

پیام ← آزادی

نحن نحکم بالظاهر

معنى : ما به ظاهر حکم می دهیم.

پیام ← ظاهر بینی

و لقد زینا السماء الدنيا بمصابیح

معنى : و ما آسمان دنیا را با چراغ هایی زینت داده ایم.

پیام ← توصیف ستارگان نورانی بر آسمان

انار الله برهانه

معنی : خدا دلیلش را آشکار گردانید.

پیام ← وجود خدا نیاز به اثبات ندارد.

آفتاب آمد دلیل آفتاب

و امرهم شوری بینهم

معنی : در کار هایتان مشورت کنید.

پیام ← توصیه به مشورت

الدنيا مزرعه الآخرة

معنی : دنیا مزرعه ی آخرت است

پیام ← هر کار نتیجه ی مخصوص به خود دارد.

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کشته ی خویش آمد و هنگام درو (حافظ)

و العاقبة للمتقين

معنی : آینده برای پرهیزکاران است.

پیام ← پرهیزکاری

ليس للإنسان إلا ما سعى

معنی : انسان چیزی به دست نمی آورد مگر به میزان تلاشش

پیام ← سفارش به کوشش + نا برده رنج گنج میسر نمی شود

الكرام بالإتمام

معنی : کار نیکو و بخشش را باید به پایان رساند.

پیام ← کار نیکو کردن از پر کردن است.

شرف المكان بالمكين

معنی : ارزش هر مکان به کسی یا چیزی است که در آن مکان قرار دارد.

پیام ← ارزش و جایگاه هر چیز به ذاتش است نه ظواهرش.

یک درخت میلیون ها پوب کبریت می سازد و یک پوب کبریت برای سوزاندن
میلیون ها درخت کافی است!

قرابت در متن و داستان

سیاست نامه (سیر الملوک)

(خواجه نظام الملک توسی)

اسیر شدن عمروبن لیث : ناپایداری قدرت

- 1) اتفاق چنان افتاد که عمروبن لیث به در بلخ شکسته شد و هفتاد هزار سوار او همه به هزیمت رفتند.
- 2) عبرت گیرید که من آن مردم که بامداد مطبخ مرا چهارصد شتر می کشید و شبانگاه سگی برداشته و می برد!
- 3) اصبحت امیراً و امسیت اسیراً

اسرار التوحید

(محمد بن

منور)

زنبور و مور : زیاده خواهی موجب نابودی ست

- 1) قصاب فراز آمد و کاردی بر وی زد و آن زنبور را به دو نیمه کرد و بینداخت.
- 2) هر که آن جا نشیند که خواهد و مرادش بود، چنانش کشند که نخواهد و مرادش نبود.

برخورد عیسی با نادان:

الف) خوش خلقی (برخورد نیک) + جواب بدی را با خوبی دادن:

- 1) روزی حضرت روح الله می گذشت. ابلهی باوی دچار شد و از حضرت عیسی سؤالی پرسید. بر سبیل تَلطف جوابش باز داد و آن شخص مسلم نداشت و آغاز سفاقت و عربده نهاد. چندان که او نفرین می کرد عیسی تحسین می فرمود.
- 2) من از وی در غضب نمی شوم و او از من صاحب ادب می شود. من از سخن او جاهل نمی گردم و او از خلق و خوی من صاحب ادب می شود.

ب) ظاهر نشانه ی باطن است:

کلّ اناء یترشّح بما فیهِ؛ از کوزه همان برون تراود که در اوست

تحفه الاخوان

(عبدالرزاق کاشانی)

خانواده ی میهمان نواز: از خود گذشتگی و ایثار

- 1) برخیز و کودکان را به تعلل و بهانه از قوت خویش مشغول گردان تا در خواب روند و چیزی نخورند. بعد از آن چراغ برافروز و آن چه هست پیش مهمان آور... .
- 2) و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصهً

مجالس پنج گانه

(سعدی)

شربت وصال خواستن بایزید: ترک خود برای خدا

به سرّش ندا آمد که بایزید، هنوز تویی تو همراه توست. اگر خواهی که به ما رسی، خود را بر در بگذار و درآی.

کلیله و دمنه

(ابوالمعالی نصرالله منشی: مترجم فارسی)

سه ماهی: خرد ورزی و دوراندیشی

- 1) «غفلت کردم و فرجام کار غافلان چنین باشد و اکنون وقت حیلت است. هرچند تدبیر در هنگام بلا فایده بیشتر ندهد؛ با این همه عاقل از منافع دانش هرگز نومید نگردد و در دفع مکاید دشمن تأخیر صواب نبیند»
- 2) «پس خویشان مرده کرد و بر روی آب می رفت. صیاد او را برداشت و چون صورت شد که مرده است، بینداخت. به حیلت خویشان به جوی افکند و جان به سلامت برد.»

اگر گل را خبر بودی، همیشه سرخ و تر بودی ازیرا آفتی ناید حیات هوشیاری را (مولوی)

والی ستمگر : پیشگیری بهتر از درمان است

ذوالنون مصری گفت: شنیده ام فلان عامل را که فرستاده ای به فلان ولایت، بر رعیت درازدستی می کند و ظلم روا می دارد. گفت : روزی سزای او بدهم. گفت بلی، روزی سزای او بدهی که مال رعیت تمام شده باشد. پس به زجر و مصادره از وی بازستانی و در خزینه نهی، درویش و رعیت را چه سود دارد؟

پسر منعم و پسر درویش : عزت نفس + قناعت

1) گفت: اگر خواهی پاره ای (حلوا) به تو دهم، تو سگ من باش و او گفتی: من سگ تو ام. پسر منعم گفت: پس بانگ سگ کن. آن بیچاره بانگ سگ بکردی؛ وی پاره ای حلوا بدو دادی.
2) نگه کنید که قانعی و طامعی (فزون خواهی) به مردم چه رساند. اگر چنان بودی که آن کودک بدان نان تهی قناعت کردی و طمع از حلوی او برداشتی، وی را سگ همچون خویشنتی نیابستی بود.

پارسا شو تا بباشی پادشا بر آرزو کارزو هرگز نباشد پادشا بر پارسا (ناصر خسرو)

زاهد و طایفه ی دزدان : نادانی موجب ناکامی

از این نسق (روش، شیوه) هر چیز می گفتند تا شکی در دل زاهد افتاد و خود را در آن متهم گردانید و گفت که شاید بُود که فروشنده ی این، جادو (جادوگر) بوده است و چشم بندی کرده. در جمله (فوراً) گوشپند را بگذاشت و برفت و آن جماعت بگرفتند و بیردند.

شاعر و مدح امیر دزدان: خوبی نمی کنی بدی نکن

امیر از دور بدید و بشنید و بخندید و گفت: «ای حکیم، از من چیزی خواه.» گفت جامه ی خود می خواهم اگر انعام فرمایی.

امیدوار بود آدمی به خیر کسان مرا به خیر تو امید نیست شر مرسان

بی توجهی درویش به سلطان:

الف) قناعت:

وزیر نزدیکش آمد و گفت ای جوان مرد، سسلزان روی زمین بر تو گذر کرد؛ چرا خدمت نکردی و شرط ادب به جای نیاوردی؟ گفت: سلزان را بگوی توقع خدمت از کسی دار که توقع نعمت از تو دارد،

ب) خدمت به زیردستان

و دیگر، بدان که ملوک از بهر پاس رعیت اند نه رعیت از بهر پاس ملوک:

پادشه پاسبان درویش است	گرچه رامش به فرّ دولت اوست
گوسپند از برای چوپان نیست	بلکه چوپان برای خدمت اوست

روضه ی خلد

(مجید خوافی)

سه صحابه ی مجروح در جنگ احد: از خود گذشتگی

سه صحابه را مجروح یافتم، از تشنگی می نالیدند. چون آ را به نزد یکی بردم، گفت: بدان دیگری ده که از من تشنه تر است. به نزد دوم بردم به سیم اشارت کردم، سیم نیز به اول اشارت کرد. به نزدیک اول آمدم، از تشنگی هلاک شده بود، به نزد دوم و سیم رفتم؛ نیز جان داده بودند و

معاش اهل مروت بدین نسق بوده ست	که جان خود به مروت نثار می کردند
به اتفاق ز بهر حیات یک دیگر	هلاک خویش همه اختیار می کردند

اخلاق الاشراف

(عبید زاکانی)

وصیت مرد ثروتمند : ستایش ثروت + خست

1) ای فرزندان روزگاری دراز در کسب مال زحمت های سفر و حضر کشیده ام و حلق خود را به سرپنجه ی گرسنگی فشرده تا این چند دینار ذخیره کرده ام. زنهار، از محافظت آن غافل مباشید و به هیچوجه دست خرج بدان میازید و یقین دانید که:

زر، عزیز آفریده است خدای هر که خوارش بکرد خوار بشد

2) اگر کسی با شما سخن گوید که پدر شما را در خواب دیدم قلیه ی حلوا می خواهد. زنهار، به مکر آن فریفته مشوید که من چیزی نگفته باشم و مرده چیزی نخورد. اگر من خود نیز در واب با شما نمایم و همین التماس کنم، بدان التفات نباید کرد که آن را اضغاث احلام (خواب های پریشان) خوانند؛ باشد آن دیو نماید. من آن چه به زندگی نخورده باشم، در مردگی تمنا نکنم.

تذکره الشعرا

(دولت‌شاه سمرقندی)

علت شکست سلطان سنجر: لایکنف الله نفساً آلاً وسعها = از هرکس به اندازه ی توانش بخواه + تدبیر حکومت داری سلطان سنجر را در آن وقت که به دست غزان گرفتار شده بود، پرسیدند: علت چه بود که ملکی بدین آراستگی که تو را بود، چنین مختل شد؟ گفت: کارهای بزرگ به مردم خرد فرمودم و کار های خرد به مردم بزرگ.

لطایف الطوائف

(فخرالدین علی صفی)

بهانه جویی مرد بی ادب : تأثیر تربیت

گران جانی بی ادبی می کرد. عزیزی او را ملامت نمود. او گفت: چه کنم؟ آب و گل مرا چنین سرشته اند. گفت: آب و گل را نیکو سرشته اند اما لگد کم خورده است!

روضه ی خلد:

(محمد خوافی)

مرد مقروض :

1) اهمیت دقت در حساب و کتاب (معامله)

به درمی معامله می کرد و به حبه ای مکاس (چانه زنی) می کرد.

2) بخشندگی

خواجه به غلام اشارت کرد؛ صره ای (کیسه ای) هزار دینار به وی داد. مرد را عجب آمد؛ گفت: آن چه بود و این چه؟ گفت: آن معاملات و این مروّت؛ اهمال (کوتاهی) آن بی مزد و منت است و امهال (مهلت دادن) این دور از فتوت.

اسرار التوحید

(محمد بن منور)

جولاهه ی وزیر شده: فراموش نکردن گذشته ی خود

وزیر گفت: یا امیر، این همه دولت که مرا هست همه از امیر است. ما ابتدای خویش فراموش نکرده ایم که ما این بودیم. هر روز خود را از خود یاد دهم تا خود به غلط نیفتم.

بوی جوی مولیان : عشق به زادگاه

(محمد بهمن بیگی)

«تهران را پشت سر گذاشتم و به سوی بخارا بال و پر گشودم. بخارای من ایل من بود»

(حافظ)

که از جهان ره و رسم سفر براندازم

به یاد یار و دیار آن چنان بگریم زار

(اسکندر ختلانی)

در سینه ام هزار خراسان نهفته است

پنداشتی که ریشه ی پیوند من گسست؟

شب‌نم عشق:

(مرصاد العباد- نجم الدین رازی)

1) سرشت انسان عشق است

« پس از ابر کرم، باران محبت بر خاک آدم بارید و خاک را گل کرد و به ید قدرت در گل از گل دل کرد»

از شب‌نم عشق خاک آدم گل شد
سرشت عشق بر رگ روح زدند
بس فتنه و شور در جهان حاصل شد
یک قطره فرو چکید و نامش دل شد

2) برتری روح بر جسم

«شما در گل منگرید، در دل نگرید»

چشم ابلیسانه را یک دم ببند
چشم بینی صورت آخر چند چند
جان گوهر و جسم معدنست آن را
روزی ببرند گوهر از معدن (پروین)
ترسم ز ننگ صحبت زاغ سیاه تن
باز سپید تن ببرد زین نشیمن (سید حسن غزنوی)
پس همچو کرم پبله ز جان گداخته
بر کهنه گور تن، کفن نو همی تنم (سید حسن غزنوی)

3) عشق تنها در انسان و خداست

« گوهری بود در خزانه ی غیب که آن را از نظر خازنان پنهان داشته بود و خزانه داری آن به خداوندی خویش کرده، فرمود که آن را هیچ خزانه لایق نیست الا حضرت ما یا دل آدم. »

فرشته عشق نداند که چیست ای ساقی
بخواه جام و گلابی به خاک آدم ریز (حافظ)
پرتوی تا ز عشق، آدم یافت
زان ملک ساجد آمد او مسجود (منسوب به حلاج)

4) پرهیز از ظاهر بینی

ابلیس پرتلبیس (نیرنگ) یک باری گرد او طواف می کرد و بدان یک چشم اعرانه (یک چشم) بدو در می نگریست.

5) انا عرضنا ... (سپردن امانت الهی (عشق) به انسان و نپذیرفتن آسمان ها و زمین)

مجموعه ای می بایست از هر دو عالم روحانی و جسمانی که هم محبت و بندگی به کمال دارد و هم علم و معرفت به کمال دارد تا بار امانت مردانه و عاشقانه در سفت جان کشد.

آسمان کی می تواند کرد کار عشق را
بر نمی آید ز دست شیشه گر آهنگری

6) پنهان بودن علت (راز) آفرینش انسان

جملگی ملائکه را در آن حالت، انگشت تعجب در دهان تحیر بماند. الطاف الوهیت و حکمت ربوبیت به سرّ (دل) ملائکه فرو میگفت: «آئی اعلم ما لا تعلمون» شما چه می دانید که ما را با این مثنی خاک از ازل تا ابد چه کارها در پیش است؟

نی نامه

کشش عاشق و معشوق + نیاز عارف به جذبۀ الهی + عامل اصلی کارها خداست

آن چه در این نی آوازی پدید می آورد، کشش انسان آگاه به سوی عالم معنا، به سوی پروردگار، به سوی کل و حقیقت هستی استو در حقیقت، این «نی عشق» را پروردگار می نوازد و فریاد مولانا هنگامی از نیّ وجودش برمی خیزد که جذبۀ ی حق بر او اثر می گذارد.

کشف المحجوب

(ابوالحسن جلابی هجویری)

من این همه نیستم : فروتنی

گفت: نگاه کن از همه کسی به من نامه است که فرستاده اند؛ یکی مخاطبۀ ی «شیخ امام» کرده است و یکی «شیخ زگی» و یکی «شیخ زاهد» و یکی «شیخ الحرمین» و مانند این و این همه، القاب است نه اسم و من این همه نیستم.

چند حکایت از اسرار التوحید

(محمد بن منور)

غرورشکنی : پرهیز از غرور و خودپسندی

شیخ گفت: نباید، ما را بهشت نباید با مثنی لنگ و لوک و درویش. در آن جا جز شلان و کوران و ضعیفان نباشند. ما را در دروزخ (دوزخ) باید، جمشید درو و فرعون درو و خواجه درو – و اشارت به شیخ ابو عبدالله کرد- و ما درو و اشارت به خود کرد.

مستوجب آتش : فروتنی + گذشت

ناگاه زنی پاره ای خاکستر از بام بینداخت؛ نادانسته که کسی می گذرد. از آن خاکستر بعضی به جامه ی شیخ رسید. شیخ فارغ بود و هیچ متأثر نگشت. جمع در اضطراب آمدند و خواستند حرکتی کنند. شیخ ما گفت: آرام گیرید؛ کسی که مستوجب آتش بود به خاکستر بازو قناعت کنند، بسیار شکر واجب آید.

انسان راستین : دعوت به معاشرت + یاد خدا

مرد آن بود که در میان خلق بنشیند و برخیزد و بخورد و بخسبد و بخرد و بفروشد و در بازار در میان خلق ستد و داد کند و زن خواهد و با خلق درآمیزد و یک لحظه از خدای غافل نباشد.

بهترین خلق:

الف) آن که خود را از دیگران برتر ندارند ← فروتنی

روا بود که او را قدری و پایگاهی بود، به قول مردمان خطی به وی فرو نتوان کشید و به اینکه خلق مرا اختیار کردند که

بهترین خلقی، غره نتوان گشت. چون هر چه کنم به گمان خواهد بود این گمان در حق خویش برم، بهتر.

گاهی که به طینت خود افتد نظرم
گویم که من از هرچه به عالم بترم
چون از صفت خویشتن اندر گذرم
از عرش همی به خویشتن می نگرم (خواجه عبدالله انصاری)

ب) زود قضاوت نکردن (پرهیز از قضاوت ظاهری)

اندیشه ای به دلش درآمد که به ظاهر حکم نباید کرد؛ روا بود که او را قدری و پایگاهی بود، به قول مردمان خطی به وی فرو نتوان کشید.

ذکر حسین بن منصور

الف) برتری خواست خدا بر خلق خدا

اگر مقبول بود به رد خلق مقبول نگردد و اگر مردود بود، به قبول خلق مقبول نگردد.

ب) ظاهر بینی

نحن نحکم بالظاهر؛ یعنی بر ظاهر حال کشتنی است و فتوا بر ظاهر است و باطن را خدای داند.

ج) تقابل عرفان و زهد و تصوف (تقابل عرفا با ظاهر بینان)

آن روز که من سر چوب پاره سرخ کنم، تو جامه ی اهل صورت پوشی.

د) افشای رازهای الهی

باز به اهواز آمد و اهل اهواز را سخن گفت و نزدیک خاص و عام قبول یافت و از اسرار با خلق سخن می گفت تا او را « حلاج الاسرار » گفتند.

ک) شکایت از دوست

پس هرکس سنگی می انداختند. شبلی موافقت را گلی انداخت. حسین بن منصور آهی کرد، گفتند: از این همه سنگ چرا هیچ آهی نکردی، از گلی آه کردن چه سرّ است؟ گفت: آن که آن ها نمی دانند معذورند، از او سختم می آید که می داند نمی باید انداخت.

ه) جان فشانی + لزوم تحمل سختی های عشق (بلاکشی)

1) نقل است که درویشی در آن میان از او پرسید که «عشق چیست؟» گفت: «امروز بینی و فردا و پس فردا». آن روزش بگشتند و دیگر روز بسوختند و سوم روزش بر باد دادند: یعنی عشق این ست.

2) گفتند حال چیست؟ گفت: معراج مردان سرِ دار است.

3) خون در روی مالیدم تا در چشم شما سرخ روی باشم که گنگونه ی مردان، خون ایشان است.

بسیار کسا که اندرونش چون رعد می نالد و چون برق لبش می خندد (سعدی)

ن) فناء فی الله + وحدت وجود : انا الحق

و) یکتا پرستی:

جماعت مریدان گفتند: چه گویی در ما که مریدیم و آن ها که منکرانند و تو را سنگ خواهند زد؟ گفت ایشان را دو ثواب است و شما را یکی، از آن که شما را به من حسن الظنی بیش نیست و ایشان از قوت توحید و صلابت شریعت می جنبند و تو حید در شرع اصل بود و حسن الظن فرع.

ی) برتری عالم معنوی بر عالم مادی

حلاج گفت: دست از آدمی بسته جدا کردن آسان است. مرد آن است که دست صفات که کلاه همت از تارک عرش درمی- کشد قطع کند. پس پای هایش ببریدند؛ تبسمی کرد و گفت: بدین پای ، سفر خاک می کردم؛ قدمی دیگر دارم که هم اکنون سفر هر دو عالم کنم. اگر توانید آن قدم ببرید.

شب کویر:

الف) تسبیح عمومی:

و حتی درختش، غارش، کوهش، هر صخره ی سنگش و سنگ ریزه اش آیات وحی بر لب دارند و زبان گویای خدا می شود.

ب) درد و دل و گریه ی امام علی در چاه (تلمیح)

ناله های گریه آلود آن امام راستین و بزرگم را که هم چون این شیعه ی گم نام در کنار آن مدینه ی پلید و در قلب آن کویر

بی فریاد، سر در حلقوم چاه می برد و می گریست.

ج) تیر شهاب بر دیو شب

آن تیرهای نورانی که گاه گاه بر بر جان سیاه شب فرو می رود، تیر فرشتگان نگهبان ملکوت خداوند در بارگاه آسمانی...

د) پرهیز از ظاهر بینی + برتری دید معنوی بر مادی

1) شگفتا که نگاه های لوکس مردم آسفالت نشین شهر، آن را کهکشان می بینند و دهاتی های کاه کش کویر، شاهراه علی،

راه کعبه! راهی که علی از آن به کعبه می رود!

2) کلمات را کنار زنی و در زیر آن، روحی را که در این تلقی و تعبیر پنهان است تماشا کنید!

و) رهایی یافتن با مرگ

انسان های خوب از این زندان خاکی و زندگی رنج و بند و شکنجه گاه و درد، با دست های مهربان مرگ نجات می یابند.

چو جان بمرد ازین زندگانی ناخوش ز خود برید و میان خوشی به حق پیوست (عطار)

ی) برتری احساس بر عقل + نارسایی عقل و دانش:

1) آن باغ پر از گل های رنگین و معطر پر از شعر و خیال و الهام و احساس که قلب پاک کودکانه ام هم چون پروانه

های شوق در آن می پرید در سموم سرد این عقل بی درد و بی دل پژمرد. و صفای اهورایی آن همه زیبایی ها که درونم را پر از خدا می کرد به این علم عدد بین مصلحت اندیش آلود.

2) لطافت زیبای گل در زیر انگشت های تشریح می پژمرد! آه که عقل این ها را نمی فهمد!

مفهوم مخالف ← برتری عقل بر احساس: بترس از جهان دار یزدان پاک خرد را مکن با دل اندر مغاک (فردوسی)

جهاد:

1) اهمیت اتحاد

به خدا که هماهنگی این مردم در باطل خویش و پراکندگی شما در حق خود، دل را می میراند و اندوه را تازه می گراند.

2) سست عنصری و بهانه جویی

اگر در تابستان شما را بخوانم، گوئید هوا سخت گرم است؛ مهلتی ده تا گرما کمتر شود. اگر در زمستان فرمان دهم، گوئید سخت سرد است؛ فرصتی ده تا سرما از بلاد ما بدر شود. شما که از گرما و سرما چنین می گریزید با شمشیر آخته کجا می ستیزید؟

هجرت :

الف) ناپایداری قدرت:

تاج ها در هم می شکند و امپراتوری ها به خویش می لرزند

ب) شورانگیزی و تأثیرگذاری غزل های حافظ:

مگر نه راهنمای ما هر شامگاهان با صدای دلکش بیبی چند از غزل های شورانگیز تو را می خواند تا اختران آسمان را بیدار کند و رهنان کوه و دشت را بترساند.

اعتراف : عشق پنهان کردنی نیست

1) چه چیز را دشوار پنهان می توان داشت؟ آتش را که در روز دودش از راز پنهان خبر می دهد و در شب، شعله اش پرده دری می کند.

2) عشق نیز چون آتش است که پنهان نمی ماند؛ زیرا هر چه عاشق در رازپوشی بکوشد، باز نگاه دو دیده اش از سرّ ضمیر خبر می دهد.

تقلید از حافظ :

1) ظرافت کلام و مهارت حافظ در غزل سرایی:

حافظا دلم می خواهد از شیوه ی غزل سرایی تو تقلید کنم. چون تو قافیه پردازم و غزل خویش را به ریزه کاری های گفتار تو بیارایم.

2) ژرف نگری و مفهوم گرایی در شعر:

نخست به معنی اندیشم و آن گاه بدان لباس زیبای الفاظ پوشانم

3) جناس تام

هیچ کلامی را دوبار در قافیه نیلورم؛ مگر آن که باظاهری یکسان معنایی جدا داشته باشد.

4) سرگشتگی از عشق

هم چنان که جرّقه ای برای آتش زدن و سوختن شهر امپراتوران کافی است، از گفته ی شورانگیز تو چنان آتشی بر دلم نشسته که سراپای مرا در تب و تاب افکنده است.

برقی از منزل لیلی بدرخشید سحر وه که با خرمن مجنون دل افگار چه کرد (حافظ)

برگ ها درست هنگامی می ریزند که فکر می کنند طلا شده اند!